

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

# حدیث فرقه ناجیه

حکمت عظیم محمدی و کلید نجات موجود در آن

به قلم

حیدر طاهر

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام



نام کتاب	حدیث فرقه ناجیه
نویسنده	حیدر طاهر
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۳۹۶
کد کتاب	۱۰۱۸/۱
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک

سید احمد الحسن علیه السلام به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

[www.almahdyoon.co/ir](http://www.almahdyoon.co/ir)

[www.almahdyoon.co](http://www.almahdyoon.co)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾<sup>(۱)</sup> (اگر شما مؤمن

باشید، باقی مانده‌ی خدا برایتان بهتر است و من بر شما نگاهبان نیستم).

گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست، یگانه‌ای است که شریکی ندارد؛ به همان صورت که خداوند بر خود گواهی داده، و همینطور فرشتگان و استواران در علم از مخلوقاتش برایش گواهی داده‌اند. خدایی جز او نیست، عزیز و حکیم است. و گواهی می‌دهم که محمد، بنده‌ی برگزیده‌ی او و فرستاده‌ی مورد رضایت او است. او را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه‌ی دین‌ها غالب کند، هرچند مشرکان را ناپسند افتد. و گواهی می‌دهم که اوصیای او، امامان هدایتگر، آن مهدیین معصوم، آن گرمیان مقرب، پرهیزگاران راست‌گو، برگزیدگان مطیع خداوند، استوارشدگان با امرش، عمل‌کنندگان به اراده‌اش و رستگاران به کرامتش هستند؛ همان کسانی که آنها را با علمش برگزید، بر غیبتش رضایت داد، و برای رازش اختیار کرد. آنان را با قدرتش برگزید، با هدایتش عزت داد، به برهانش مخصوص گرداند، برای نورش برگزید و با روحش یاری نمود و راضی شد که آنها جانشینانش بر زمینش، حجت‌هایش بر آفریدگانش، یاری‌گران دینش، حافظان سرش، مخازن علمش، ودیعه‌گاه‌های حکمتش، ترجمانی برای وحیش، ارکان توحیدش، شاهدان بر خلقش، نشانه‌هایی برای بندگانش، مناره‌های سرزمین‌هایش، و دلایل و راهنمایی بر صراطش باشند...

الَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، أَلْفَلَكِ الْجَارِيَةِ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ ، يَا مَنْ مِنْ رَكِبِهَا وَ يَغْرَقُ مِنْ تَرَكَهَا ، أَلْمُتَّقِمِ لَهُمْ مَارِقٍ ، وَ أَلْمُتَّخِرِ عَنْهُمْ زَاهِقٍ ، وَ أَللَّازِمِ لَهُمْ لَاحِقٍ

بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ کشتی روان در اقیانوس‌های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود. کسی که از آنها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آنها عقب بماند، نابود است؛ و همراه با آنها، ملحق به است.

و سپاس و ستایش تنها از آن خداوند آن پروردگار جهانیان است.



## تقدیم

به سر خداوند در آفریدگانش... به صاحب روز فتح و گسترده‌ی پرچم هدایت... به تصنیف کننده‌ی عبا‌ی صلاح و رضایت... به خون خواه پیامبران و فرزندان پیامبران... به خون خواه کشته‌ی کربلا... به آن یاری شده برای آن که بر او ستم شد و دروغ بسته شد... به آن مضطرب‌ی که چون دعا کند، اجابت می‌شود... به سرآغاز آفریدگان، آن نیک‌سیرت با تقوا...

به تو ای آقا و مولایم! و به پدران و فرزندان پاک و طاهر تو... این بضاعت ناچیز را به شما تقدیم می‌کنم. به همان که اگر هدایت شما نبود، هدایت را نمی‌شناختم و دستانم حرفی و نوشتاری نمی‌نگاشت... پس این را از من پذیرا باشید و با دعا، بر من تصدق فرمایید، که میان من و خداوند (عزوجل) گناहانی است که جز با رضایت و خوشنودی شما از بین نمی‌رود. به حق آن که شما را بر رازش امین دانست و کار آفریدگانش را در شما به ودیعه نهاد و اطاعت از شما را قرین اطاعت از خودش نمود، از شما می‌خواهم که واسطه‌ی آمرزیده شدن گناهانم شوید که شما شفیعان من نزد خداوند هستید... که خدا صدقه دهندگان را دوست می‌دارد.

گناهکار کوتاهی کننده در حق شما

حیدر

شعبان ۱۴۳۱ هـ.ق<sup>(۱)</sup>

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### مقدمه

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (جز این نیست که محمد فرستاده‌ای است که پیش از او فرستادگانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به آیین پیشین خود بازمی‌گردید؟ هر کس که به پیشین خود بازگردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید و خداوند سپاس‌گزاران را پاداش خواهد داد).

خداوند سبحان راست گفت؛ زیرا پس از وفات رسول خدا ﷺ مسلمانان بازگشتند. آنها از عبادات روی‌گردان نشدند و از اعتراف‌شان به خداوند یا محمد ﷺ به عنوان فرستاده و پیامبر نیز باز نگشتند؛ بلکه فقط از شیوه و آیینی بازگشتند که خداوند سبحان آن را به عنوان راهی برای رسیدن به اطاعت حقیقی خود قرار داده بود. آیینی که خداوند در آن، همه‌ی خلائق را از زمانی که آفرید، امتحان کرده است. از جمله نتایج این امتحان و تمحیص (غربال‌گری) الهی برای امت محمد این بود که آنها پس از وفات رسول خدا ﷺ به چند فرقه تقسیم شدند.

(فرق) در لغت، جمع (فرقه) است و (فرقه) به گروهی از مردم اطلاق می‌شود<sup>(۲)</sup>. برخی از این فرقه‌ها - نه همگی‌شان - را ذکر می‌کنیم: فرقه‌های مختلف اهل سنت (مالکی، حنبلی، شافعی و حنفی...) و فرقه‌های مختلف شیعه (اثنا عشری (دوازده امامی)،

۱- آل عمران: ۱۴۴.

۲- کتاب لسان العرب.

اسماعیلیه، زیدیه و واقفیه... و فرقه‌های علویه، اباضیه، معتزله و سلفی (وهابی)، خوارج، قدریه، احمدیه، بهایی و دیگر فرقه‌ها... در تعداد فرقه‌های اسلامی اختلاف نظر وجود دارد، زیرا تعریف دقیقی برای مفهوم فرقه - که همه بر آن اتفاق نظر داشته باشند- وجود ندارد؛ ولی وجود داشتن این فرقه‌های مختلف به خودی خود، اثباتی کافی برای اخبار غیبی حضرت محمد صلی الله علیه و آله در افتراق و جدایی امت پس از آن حضرت می‌باشد، و همچنین اثبات آنچه در حدیث فرقه‌های ناجیه آمده است که بزرگ‌ترین مذاهب و فرقه‌های اسلامی آنها را در کتاب‌های خود مستند کرده‌اند؛ زیرا هر فرقه‌ای از این فرقه‌ها مدعی شده که خود، فرقه ناجیه است. در این کتاب با مدد و یاری خداوند- مهم‌ترین طرح‌ها و چهارچوب‌هایی را که فرقه‌های اسلامی در اثبات اینکه هر یک خود، فرقه ناجیه است وضع نموده‌اند، مطرح خواهیم کرد و دلایل هر یک را بر خواهیم شمرد و آنها را بر قرآن و سنت شریف و حدیث عترت پاک عرضه خواهیم نمود.

به طور کلی این طرح‌ها شامل این نکته می‌شوند که فرقه ناجیه، فرقه‌ای است که از جماعت یا گروه، و یا از اکثریت، یا از علما و یا از ولایت پیروی می‌کنند. همچنین با کمک و یاری خداوند، وجه اشتراک حدیث فرقه ناجیه و احادیث دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را - که راه نجات و رهایی در آنها ذکر شده است- مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد؛ احادیثی چون حدیث ثقلین، حدیث صراط مستقیم و حدیث خلفای مهدیین. همچنین به بحث و بررسی وجه مشترک میان مشرکین و فرقه‌های هلاک شونده در آتش را خواهیم پرداخت.

همچنین با کمک و یاری خداوند، آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابتدای حدیثش درباره‌ی فرقه ناجیه اشاره فرموده است را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد؛ زیرا در آنچه برای

ادیان دیگر اتفاق حاصل شده مثلی برای خردمندان وجود دارد تا از این طریق اشاره‌ای باشد برای استدلالی که بر فرقه‌ی ناجیه می‌کنند. فرقه‌های دیانت یهودی در ایمان به خدا و موسی علیه السلام اختلافی ندارند، و فرقه‌های دیانت مسیحی نیز در ایمان به خداوند و عیسی علیه السلام اختلافی با یکدیگر ندارند، و به همین صورت فرقه‌های مسلمان؛ آنها نیز در ایمان به خداوند و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم اختلافی با یکدیگر ندارند.

## (۱) آزمون و غربالگری الهی:

حق تعالی می فرماید: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (آیا مردم پنداشته اند که چون گویند ایمان آوردیم، رها می شوند و آزموده نمی گردند؟).  
 ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (به یقین کسانی را که پیش از آنها بودند آزمودیم، تا خداوند کسانی را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغ گویان را معلوم بدارد).

به مجموع فتنه، گرفتاری و سختی ها در زبان عرب، ابتلا و آزمایش گفته می شود<sup>(۳)</sup> و اولین آزمون الهی که آفریدگان شناختند، همانی است که در کتاب خداوند آمده است؛ آنجا که خداوند مخلوقاتش را امر به اطاعت از کسانی فرمود که او سبحان برگزید تا خلیفه و جانشینش در زمینش باشد؛ آنجا که حق تعالی می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه و جانشینی می گمارم. گفتند: آیا کسی را قرار می دهی که در آنجا فساد کند و خون ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم؟ گفت: من چیزی می دانم، که شما نمی دانید).

۱- عنکبوت: ۲.

۲- عنکبوت: ۳.

۳- تهذیب اللغت: ج ۱۴ ص ۲۹۷ تا ۲۹۹ (به اختصار).

۴- بقره: ۳۰.

هیچ دو فرشته‌ای در طاعت، عبادت و اخلاص‌شان برای خداوند سبحان و متعال اختلافی ندارند، با این وجود در اطاعت از خلیفه و جانشین خدا - آدم (علیه السلام) - مورد امتحان قرار گرفتند. خداوند آدم و حوا (علیهم السلام) را آزمود و از هابیل و قابیل امتحان گرفت و اینچنین سنت خدا در آفریدگان جریان یافت... پس، از امتحان و تمحیص و غربال شدن گریزی نیست. به طور خلاصه امتحان در زندگانی این دنیا در به یاد آوردن عالم ذر بوده و هست، و همچنین در وفا کردن به عهدی که خداوند از خلائق درباره‌ی افراد برگزیده گرفته است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾<sup>(۱)</sup> (کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند، و عهد و میثاق را نمی‌شکنند).

حتی خداوند تمامی پیامبران انتخاب شده‌ی برگزیده را - که محمد (صلی الله علیه و آله) برترین تمامی آفریدگان نیز از جمله‌ی آنها است - در این عالم در بازگشت به خود مورد امتحان قرار داده است؛ آنجا که آن حضرت در غار حرا به عبادت می‌پرداخت و در خلقت خدا اندیشه می‌نمود تا آنجا که وحی بر او نازل شد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾<sup>(۲)</sup> (و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است؛ ولی ما آن را نوری ساختیم تا هر یک از بندگمان را که بخواهیم با آن هدایت کنیم و قطعاً تو به راه راست راه می‌نمایی).

﴿وَ قَطَعْنَا هُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّماً مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ

۱- رعد: ۲۰.

۲- شوری: ۵۲.

وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۱﴾ (آنان را گروه گروه در زمین پراکنده ساختیم؛ برخی از آنها نیکوکارند و برخی به غیر از آن؛ وبه خوشی‌ها و بدی‌ها آزمودیم‌شان، شاید بازگردند).

و عجا از مردم در این زمانه‌ی ما؛ اینکه گمان می‌کنند همه چیز را می‌دانند و بر راه مستقیم‌اند و اینکه از آزمون الهی سربلند بیرون آمده‌اند، در حالی که اعتقادات‌شان را از پدران‌شان گرفته‌اند! حال آنکه دین پدران و تمسک جستن به آن، دلیل و حجت کسانی بوده است که بر خویشتن ستم و پیش‌تر پیامبران و فرستادگان پیشین را انکار کرده‌اند... آنجا که حق تعالی می‌فرماید: ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ﴾ (۲) نه! بلکه می‌گویند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما از پی آنها هدایت یافته‌ایم).

چرا مردم چنین می‌پندارند که چون مسلمان متولد شده‌اند، پس خدا را می‌شناسند، محمد (ص) را می‌شناسند و کتاب را (با تکیه بر شناخت پدران‌شان) می‌شناسند؟! اینکه در نظر خداوند از پیامبر رحمت محمد (ص) عزیزترند و امتحان الهی را با موفقیت پشت سر گذاشته‌اند؟! در حدیث رسول خدا (ص) در ذکر فتنه‌ی سخت پس از خودش، آن حضرت (ص) بیان می‌فرماید که زمانی بر مردم می‌آید که در فتنه‌ای متولد می‌شوند و در حالی چشم باز می‌کنند که در پهنه‌ی آن قرار دارند و در این فتنه‌ای که نسل اندر نسل سپری شده تا به صورت سنتی درآمده است، پیر می‌شوند. هنگامی که کسی بیاید و آنان را بترساند و باطل را برایشان روشن کند، گفته می‌شود: (سنت تغییر کرد!). این حدیثی است که حاکم از عبد الله بن مسعود آورده است: (حال شما چگونه خواهد

۱- اعراف: ۱۶۸.

۲- زخرف: ۲۲.

بود وقتی فتنه‌ای شما را دربرگیرد که بزرگسال در آن پیر و کوچک در آن تربیت شود و مردم آن را سنتی بدانند؛ و آن هنگام که تغییر کند، گویند: سنت تغییر کرده است؟ گفته شد: ای عبد الرحمان، این چه هنگام خواهد بود؟ گفت: وقتی قاریان تان بسیار و فقهای تان اندک، اموال تان بسیار و امینان تان اندک، و دنیا با عمل آخرت خواسته شود<sup>(۱)</sup>.

امام علی (علیه السلام) چنین معنایی را در یکی از خطبه‌هایش ذکر می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: (ابتدای فتنه‌ها هواهایی است که پیروی و احکامی است که بدعت گذاشته می‌شود که در آنها با حکم خداوند مخالفت می‌گردد و مردانی، مردانی دیگر را پیروی می‌کنند. جز این نیست که اگر حق خالص شود، اختلافی در آن نیست و اگر باطل خالص شود، بر هیچ صاحب عقلی پوشیده نخواهد بود؛ ولی از این، بخشی و از آن بخشی گرفته شده، با هم مخلوط می‌شوند و با یکدیگر جلوه می‌کنند. در اینجا است که شیطان بر دوستانش استیلا می‌یابد و تنها کسانی نجات می‌یابند که از سوی خداوند، خیری به آنها رسیده باشد. من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می‌فرمود: حال شما چگونه خواهد بود، اگر دچار فتنه‌ای شوید که کوچک در آن تربیت، و بزرگسال در آن پیر می‌شود. بر مردم جاری می‌شود و مردم آن را سنت قلمداد می‌کنند؛ و اگر چیزی از آن تغییر کند، گفته شود: سنت تغییر کرد و منکری به مردم رسید. سپس بلا شدت می‌گیرد و فرزندان اسیر می‌شوند و همان‌طور که آتش، هیزم را می‌سوزاند فتنه نیز آنان را می‌سوزاند؛ همان‌طور که گردش آسیا سنگ زیرین را می‌کوبد. برای غیر خدا تَفَقُّه

۱- مستدرک حاکم نیشابوری ج ۴ ص ۵۱۴ و ۵۱۵، و دارمی آن را در سنن دارمی: ج ۱ ص ۶۴ با لفظی نزدیک آورده، و آلبانی آن را در کتاب (صلاة التراويح) چاپ دوم - مکتب الاسلامی - ص ۵ تصحیح کرده است؛ آنجا که می‌گوید: دارمی ج ۱ ص ۶۰ آن را با دو سند روایت کرده است: یکی از آنها صحیح و دیگری حسن است...



می‌کنند و برای چیزی جز عمل کردن می‌آموزند و دنیا را با اعمال آخرت، خواهان‌اند<sup>(۱)</sup>.

رسول خدا ﷺ فرمود: (قَطْعاً سُنَّتِ پِيشِينِيَانِ رَا پِیْرُوی خَوَاهِدِ كَرْد، وَجِبْ بَه وَجِبْ وَ ذِرَاعَ بَه ذِرَاعٍ، تَا اَنْجَا كِه اِگَر اَنَانِ بَه سَوْرَاخِ سَوَسْمَارِی دَاخِلِ بَشُونَد، شَمَا هَم پِیْرُوی خَوَاهِدِ كَرْد)<sup>(۲)</sup>.

و آنچه امت‌های پیش از ما انجام داده‌اند در کتاب خداوند پیش روی ما حاضر است... رسول خدا حضرت محمد ﷺ به سر فصل اصلی موضوع امتحان الهی از طریق حدیث فرقه ناجیه اشاره فرموده و راه نجات را بیان کرده است. طبیعتاً برای کسی که می‌خواهد از هوای نفس خودش پیروی کند و از اطاعتِ خداوند و رسولش ﷺ منحرف شود، تراشیدن عذر و دلیل واهی و توجیه انحرافش - با سوء استفاده از متشابهات کتاب خداوند سبحان و سنت شریف - کار دشواری نیست... با این پندار که این کار به صلاحش است؛ در حالی که او نمی‌داند که دلیل و حجت علیه او است و به خداوند هیچ زبانی نمی‌رساند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>(۳)</sup> (او همان کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد بعضی از آیه‌هایش محکماتند، این آیه‌ها ام‌الکتاب می‌باشند، و

۱- کافی با سند صحیح: ج ۸ ص ۵۴.

۲- صحیح بخاری: کتاب الاعتصام (۷۳۲۰)؛ صحیح مسلم: کتاب العلم (۲۶۶۹) و همانند آن از ابوسعید خدری.

۳- آل عمران: ۷.

بعضی آیه‌ها، متشابهاتند. آنها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل، از متشابهات پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل آن را جز خداوند نمی‌داند، و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ما است، و جز خردمندان پند نمی‌گیرند).

## (۲) حدیث فرقه ناجیه در کتابهای مذاهب یا فرقه‌های اسلامی

حدیث فرقه ناجیه از چند طریق روایت شده است. این حدیث را به همان صورتی که در کتابها آمده است، ذکر می‌کنیم و به دنبال آن مجموعه مباحثی را برای شناخت منظور از این حکمت بزرگ محمدی بیان خواهیم کرد. این حدیث را از کتابهای احادیثی که متعلق به بزرگ‌ترین فرقه‌ها است، خواهیم آورد؛ فرقه‌هایی که بیش‌تر فرقه‌های دیگر از آنها منشعب شده است.

### حدیث فرقه ناجیه از کتابهای فرقه‌ها یا مذاهب اهل سنت:

مذهب اهل سنت تعدادی مذهب یا فرقه را شامل می‌شود که مهم‌ترین آنها عبارتند از: حنبلی، حنفی، شافعی و مالکی. فرقه‌هایی نیز وجود دارند که در زمان‌هایی نه چندان دور از این فرقه‌ها منشعب شده‌اند. فرقه‌ی سلفی یا وهابی از این جمله است که عمده‌ی پیروانش از مذهب حنبلی هستند. این فرقه‌ها اعتقاد دارند که نجات و رهایی در چنگ زدن به کتاب و سنت است؛ با وجود اینکه کتاب و سنت همان‌طور که از وضعیت امروزین آنها مشاهده می‌شود. این فرقه‌ها را در یک مسیر متحد جمع نکرده است... حدیث شریف فرقه ناجیه در کتابهای مسلمانان از چندین طریق وارد شده است<sup>(۱)</sup> که به ذکر برخی از آنها خواهیم پرداخت:

۱- حدیث افتراق و جدایی امت با اختلاف در لفظ از تعدادی از صحابه - از جمله از سیزده صحابی - گفته شده است؛ همان‌طور که سخاوی در اجوبه المرضیه: ج ۲ ص ۵۶۹ بر این مطلب تصریح نموده می‌نماید؛ آنجا که می‌گوید: (از تعدادی از صحابه آمده است؛ از جمله از انس بن مالک، سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمرو، عبد الله بن عمر، عبد الله بن مسعود، علی بن ابی طالب، عوف بن مالک، عمرو بن عوف المزنی، معاویه بن ابوسفیان، وائله بن الاسقع، ابی درداء، ابو امامه و ابو هریره).

عوف بن مالک اشجعی از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود: (یهود به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که یکی از آنها در بهشت جای دارد و هفتاد تا در آتش؛ و نصارا به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که هفتاد و یک فرقه در آتش و یکی در بهشت است. سوگند به آن که جانم در دستان او است! امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که یکی از آنها در بهشت و هفتاد و دو تای دیگر در آتش‌اند). گفته شد: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: (آنان جماعت هستند).<sup>(۱)</sup>

از عبد الله بن عمرو روایت شده است: رسول خدا ﷺ فرمود: (به طور قطع بر امت من هرآنچه بر بنی‌اسرائیل آمده است، قدم به قدم به وقوع می‌پیوندد؛ حتی اگر برخی از

۱- کتاب سنن عمرو بن ابی عاصم؛ ص ۳۲ ح ۶۳؛ سنن ابن ماجه؛ ج ۲ ص ۱۳۲۲ ح ۳۹۹۲؛ مسند شامیون طبرانی؛ ج ۲ ص ۱۰۰ و ۱۰۱ شماره‌ی ۹۸۸؛ معجم کبیر طبرانی؛ ج ۱۸ ص ۷۰ البته با خلاصه کردن برخی الفاظ؛ درالمنثور سیوطی؛ ج ۲ ص ۶۲؛ کنز العمال متقی هندی؛ ج ۱۱ ص ۱۱۴ ح ۳۰۸۳۴؛ تهذیب الکمال مزی؛ ج ۱۴ ص ۱۸۰ و ۱۸۱؛ نهاییه فی الفتن و الملاحم ابن کثیر؛ ج ۱ ص ۲۹ و دربارهی آن گفته است: (در سندش اشکالی نیست). مجموع الفتاوا ابن تیمیة؛ ج ۳ ص ۳۴۵ و دربارهی آن گفته است: (این حدیث در سنن و مسانید، صحیح مشهور است) و پس از ذکر کردن آن می‌گوید: (... در روایت است که گفتند: ای رسول خدا! فرقه ناجیه کدام است؟ فرمود: (آنچه به مانند همانی است که من و یارانم امروز بر آن هستیم) و در روایتی فرمود: (آنان جماعت‌اند؛ دست خدا با جماعت است). اجوبه المرضیة سخاوی؛ ج ۲ ص ۵۷۱ و ۵۷۲ و دربارهاش گفته است: (رجالش مورد اعتماد هستند). سلسله الصحیحة البانی؛ ج ۳ ص ۴۸۰ شماره‌ی ۱۴۹۲ و دربارهاش گفته است: (سندش حسن است. رجالش ثقاتِ مورد اعتماد) معروف هستند، غیر از عباد بن یوسف که همان کندی حمصی است. ابن حبان او را در شمار افراد مورد اعتماد (ثقات) ذکر کرده است و دیگران نیز او را توثیق و همگی از او روایت کرده‌اند. برای این حدیث شواهدی وجود دارد که برخی از آنها در شماره‌ی ۳۰۲ گذشت). صحیح سنن ابن ماجه البانی؛ ج ۳ ص ۳۰۶ شماره ۳۲۴۱ و دربارهی آن گفته است: (صحیح است). صحیح الجامع الصغیر و زیادته؛ ج ۱ ص ۲۴۵ شماره ۱۰۸۲ از عوف بن مالک و در آن عبارت (عرض شد: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان جماعت هستند) نیست و دربارهاش گفته است: (صحیح است).

آنان در ملاً عام با مادر خود آمیزش کرده باشند، در امت من نیز کسی چنین خواهد کرد. بنی اسرائیل به هفتاد و دو آیین پراکنده شدند و امت من به هفتاد و سه شریعت پراکنده می‌شوند که همه‌ی آنها در آتش‌اند، به جز تنها یک شریعت. عرض کردند: ای رسول خدا! آن یکی کدام است؟ فرمود: (آنچه من و یارانم بر آن هستیم)<sup>(۱)</sup>.

از عبد الله بن عمرو روایت شده است: رسول خدا ﷺ فرمود: (به طور قطع بر امت من هرآنچه بر بنی اسرائیل آمده است، قدم به قدم به وقوع می‌پیوندد؛ حتی اگر برخی از آنان در ملاً عام مادر خود را به نکاح خویش درآورده باشد، در امت من نیز کسی چنین خواهد کرد. بنی اسرائیل به هفتاد و یک آیین پراکنده شدند و امت من به هفتاد و سه شریعت پراکنده می‌شوند که همه‌ی آنها در آتش‌اند، به جز تنها یک شریعت. عرض کردند: ای رسول خدا! آن یکی کدام است؟ فرمود: (آنچه من و یارانم بر آن هستیم)<sup>(۲)</sup>.

از انس بن مالک روایت شده است: رسول خدا ﷺ فرمود: (امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که همگی آنان در آتش‌اند، مگر یکی. عرض شد: آن فرقه کدام است؟

۱- سنن ترمذی: ج ۴ ص ۱۳۵ باب ۱۸ ح ۲۷۷۹ و درباره‌اش گفته است: (این حدیث حسن غریب مفسر است). جامع الصغیر سیوطی: ج ۲ ص ۴۴۴ و ۴۴۵ ح ۷۵۳۲ و درباره‌اش گفته است: (حسن است). صحیح الجامع الصغیر و زیاده آلبانی: ج ۲ ص ۹۴۳ و ۹۴۴ شماره‌ی ۵۳۴۳ و درباره‌ی آن گفته است: (صحیح است). و عبارت (حتی اگر برخی از آنان در ملاً عام با مادر خود آمیزش کرده باشد، در امت من نیز کسی چنین خواهد کرد) از آن حذف شده است؛ زیرا او گمان کرده که این عبارت صحیح نیست. او به این مطلب بازگشته و اعتراف کرده که اشتباه کرده و این عبارت، صحیح است. به سلسله‌ی الصحیحه آلبانی: ج ۳ ص ۳۳۵ ذیل شماره‌ی ۱۳۴۸ مراجعه کنید.

۲- در المنثور سیوطی: ج ۲ ص ۶۲؛ مستدرک الوسائل حاکم نیشابوری: ج ۱ ص ۱۲۸ و ۱۲۹؛ کنز العمال متقی هندی: ج ۱ ص ۲۱۱ ح ۱۰۶۰؛ سبل الهدی و الرشاد صالحی شامی: ج ۱۰ ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

فرمود: آنچه من و یارانم امروز بر آن هستیم<sup>(۱)</sup>.

از انس بن مالک روایت شده است: رسول خدا ﷺ فرمود: (امت من به هفتاد و دو گروه) تقسیم می‌شوند که همگی آنان در آتش‌اند، مگر یکی؛ و آن یکی، جماعت است<sup>(۲)</sup>.

از ابی امامه روایت شده است: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: (بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، نصارا به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و امت من یک فرقه بیش‌تر از آنها خواهد شد که همگی آنان در آتش‌اند، مگر بیش‌ترین مردم (سواد الاعظم)<sup>(۳)</sup>).

- ۱- مجمع الزوائد هیثمی: ج ۱ ص ۱۸۹؛ معجم الاوسط طبرانی: ج ۸ ص ۲۲.
- ۲- کتاب سنت ابن ابی عاصم: ص ۳۲ شماره‌ی ۶۴؛ ظلال الجنة فی تخریج السنة البانی: ص ۳۲ و ۳۳ شماره‌ی ۶۴ و درباره‌ی آن گفته است: (حدیث صحیحی است و رجالش ثقه هستند، البته با ضعیف بودن هشام بن عمار؛ ولی همان‌طور که می‌آید، او گاهی پیروی شده است. این حدیث را ابن ماجه (۳۹۹۳) با سند مصنف آورده و البوصیری آن را صحیح شمرده است! این حدیث بی‌شک صحیح است؛ زیرا از شش طریق دیگر به انس می‌رسد و شاهدانی از گروهی از صحابه دارد، و همان‌طور که می‌آید، مصنف (خداوند رحمتش کند) بیشتر آنها را آورده و پیش از آن حدیث عوف بن مالک گذشت و آن را در (صحیح) (۲۰۳) از حدیث ابو هریره و (۲۰۴) از حدیث معاویه آورده‌ام، و مصنف آن دو را ذکر خواهد نمود. برخی از هلاک شدگان و متعصبان حنفی در گرایش به ضعیف شمردن این حدیث گمراه شدند با وجود طُرُق بسیارش. به این جهت که با هوای نفسشان مخالفت دارد و این مطلب را در منبعی که اندکی پیش ذکر شد، پاسخ دادم. هر که مایل است می‌تواند به آن مراجعه کند). صحیح الجامع الصغیر و زیاده‌البانی: ج ۱ ص ۴۰۹ شماره‌ی ۲۰۴۲ از انس و با مطلبی افزون شده در ابتدای آن، و درباره‌ی آن گفته است: (صحیح است). همچنین به سلسله‌الصحیحه البانی: ج ۱ ص ۴۰۲ شماره‌ی ۲۰۳ مراجعه کنید.
- ۳- معجم الاوسط طبرانی: ج ۷ ص ۱۷۵ تا ۱۷۸؛ معجم الکبیر طبرانی: ج ۸ ص ۲۶۸ همانند آن؛ کتاب سنت ابن ابی عاصم: ص ۳۴ ح ۶۸ با اختلافی در متن؛ مجمع الزوائد هیثمی: ج ۷ ص ۲۵۸ و ۲۵۹ و درباره‌ی آن گفته است: (طبرانی آن را در (الاوسط و الکبیر) به شکلی روایت کرده و ابو غالب

از معاویه، از رسول خدا ﷺ که شنیده است که می‌فرماید: (پیش از شما اهل کتاب در پی هوای نفس به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند. آگاه باشید! این امت به هفتاد و سه فرقه در پی خواست‌های نفسانی تقسیم می‌شوند که همگی آنان در آتش‌اند، مگر یکی؛ و آن یکی، جماعت است...)<sup>(۱)</sup>

در آن است که ابن معین و دیگران او را توثیق کرده‌اند. بقیه رجال اوسط ثقه (مورد اعتماد) هستند و یکی از سندهای کبیر نیز به همین صورت است). اجوبه المرضیه سخاوی: ج ۲ ص ۵۷۴ و درباره‌ی آن گفته است: (و روایانش مورد اعتماد هستند). اجوبه المرضیه سخاوی: ج ۲ ص ۵۷۴ و درباره‌ی آن گفته است: (و روایانش مورد اعتماد هستند).

۱- کتاب سنّت عمرو بن ابی عاصم: ص ۷ ح ۲؛ مسند احمد: ج ۴ ص ۱۰۲؛ مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۱ ص ۱۲۸ و می‌گوید: (این سندهایی است که با آنها برای صحیح شمردن این حدیث، دلیل اقامه می‌شود). سنن ابی داود: ج ۲ ص ۳۹۰ ح ۴۵۹۷؛ معجم الکبیر طبرانی: ج ۱۹ ص ۳۷۶ و ۳۷۷؛ مسند الشامیین طبرانی: ج ۲ ص ۱۰۸ ح ۱۰۰۵؛ کنز العمال متقی هندی: ج ۱۱ ص ۱۱۴ ح ۳۰۸۳۵؛ نهاییه فی الفتن و الملاحم ابن کثیر: ج ۱ ص ۲۹ و درباره‌ی آن گفته است: (سندش حسن است). صحیح المسند من دلائل النبوة و ادعی: ص ۵۷۷ و ۵۷۸ و درباره‌ی آن گفته است: (حدیث به خاطر غیر خودش، صحیح است). صحیح سنن ابی داود البانی: ج ۳ ص ۱۱۵ و ۱۱۶ شماره‌ی ۴۵۹۷ و درباره‌ی آن گفته است: (حسن است). صحیح الترغیب و الترہیب البانی: ج ۱ ص ۱۲۹ شماره‌ی ۵۱ و درباره‌ی آن گفته است: (حسن صحیح است). صحیح الجامع الصغیر و زیاده البانی: ج ۱ ص ۵۱۵ شماره‌ی ۲۷۴۱ و درباره‌ی آن گفته است: (صحیح است). ظلال الجنه فی تخریج السنه البانی: ص ۷ و ۸ شماره‌ی ۲ و درباره‌ی آن گفته است: (حدیثی است که به واسطه‌ی قبلی خودش صحیح است. رجال آن مورد اعتماد هستند، جز اینکه ابن مصفی که نامش محمد الحمصی القرشی صدوق است، خیالاتی داشت و فریب می‌داد؛ ولی بر این حدیث تصریح کرده است، و بقیه که همان ابن ولید است همانند او می‌باشد؛ ولی نزد ابی داود در (سننش) شماره‌ی (۴۵۹۷) به این حدیث تصریح کرده است: عمرو بن عثمان به ما حدیث نمود، بقیه به ما حدیث نمود که گفت: صفوان به من حدیث نمود و ابومغیره از او پیروی کرده است. می‌گوید: صفوان برایش حدیث کرده است. ابو داوود و احمد (۱۰۲/۴) آن را آورده‌اند. پس سندش صحیح است). البانی نیز در سلسله الصحیحه: ج ۱ ص ۱ ق ۴۰۴ تا ۴۱۴ شماره‌ی ۲۰۴ آن را صحیح شمرده و مطلب را در آوردن و صحیح شمردن آن طولانی

منظور از سخن حضرت ﷺ از (جماعت و بیش‌ترین مردم).

آنچه در مفهوم (سواد الاعظم) (بیش‌ترین مردم) آمده چنین است که ویژگی و صفت امام عارف به دین است که مردم از او پیروی می‌کنند و در نتیجه نجات و رهایی در پیروی از او است. این مفهوم را ابن قیم نقل کرده است؛ آنجا که می‌گوید: (راست گفته است! و به خدا سوگند، اگر در برهه‌ای کسی باشد که سنت را بشناسد و به آن دعوت کند، او همان حجت است، همان اجماع است و او همان سواد اعظم (بیش‌ترین مردم) است و این همان راه مؤمنان است که اگر کسی از آن جدا شود و غیر آن را پیروی کند، خداوند کسی را که او خودش به سرپرستی گرفته است را سرپرستش می‌کند و او را به جهنم می‌برد و چه بد فرجامی است). به پایان رسید.<sup>(۱)</sup>

ولی جهالت و ناآگاهی مردم از مفهوم امام و حجت بر مردم، آنان را در وضعیتی قرار داده است که روش روشن و مشخصی در شناخت این امام ندارند؛ به همین دلیل برخی از منابع اسلامی ذکر کرده‌اند که (بیش‌ترین مردم) مردی است که نامش محمد بن اسلم است<sup>(۲)</sup>. علت اینکه او (بیش‌ترین مردم) است: فصاحت در قرآن، نحو، زهد،

کرده و انتهای حدیث را (همگی آنان در آتش‌اند، مگر یکی؛ آن یکی، جماعت است) را صحیح شمرده است؛ این برای کسی که سعی در تضعیف آن را دارد، آورده است.

۱- موسوعه کتب ابن القیم: ج ۶۳ ص ۵.

۲- در سیر اعلام النبلاء: ج ۱۲ ص ۱۹۷ آمده است. از محمد بن قاسم طوسی، خادم محمد بن اسلم که از اسحاق بن راهویه شنیدم در حدیثی می‌گفت: (خداوند امت محمد ﷺ را بر گمراهی جمع نمی‌کند. وقتی اختلاف را دیدید بر شما باد به سواد اعظم (بیش‌ترین مردم). مردی گفت: ای ابو یعقوب! بیش‌ترین مردم کیست؟ گفت: محمد بن اسلم و یارانش و کسانی که او را پیروی می‌کنند. سپس اسحاق گفت: از پنجاه سال پیش، نشنیدم که عالمی بیشتر از محمد بن اسلم به آنچه پیامبر ﷺ به جا گذاشته تمسک جست باشد. محمد بن قاسم گفت: از ابو یعقوب مروزی در بغداد شنیدم و به او گفتم: تو با محمد بن اسلم و احمد بن حنبل همراهی داشتی. کدام یک از آنان در



بصیرت در دین، و پیروی اش از آثار رسول خدا ﷺ می باشد. به همین دلیل از کسی که چنین اعتقادی دارد می پرسیم و به او می گوییم: مگر محمد بن اسلم نمرده است؟! مسلمانان پس از او چه باید بکنند؟

مشکل مردم این است که حق را می بینند ولی آن را تشخیص نمی دهند. این همان نایبایی و خود جهل و ناآگاهی است... اگر آنان از خودشان بپرسند، اگر رسول خدا ﷺ نجات و رهایی را در پیروی از مردی مشخص قرار داده باشد، این یعنی اینکه در این پیروی، روش و منهجی وجود دارد که تا روز قیامت از بین نمی رود. حال اگر این مرد بمیرد، این روش در کسی که بعد از او می آید، استمرار خواهد یافت. محمد بن اسلم چه روشی داشته است که تا روزگار امروز ما نیز باقی مانده باشد؟ آیا پیروی از اثر یا زهد یا بصیرت در دین یا فصاحت در قرآن و نحو، روش محسوب می شود؟؟؟ به خصوص اینکه بسیاری مدعی علم در نحو و زهد هستند؛ اما آگاهی آنان در قرآن از تفسیر به رأی شان تجاوز نمی کند!

همچنین در مفهوم (سواد اعظم) (بیشترین مردم) آمده است که آنان (جماعت و اکثریت) هستند. این نیز مفهومی مبهم است. برای اینکه منظور از جماعت را بشناسیم آنچه از ابن مسعود آمده است را روایت می کنیم. او می گوید: (جماعت، کتاب و سنت است؛ حتی اگر تنها باشی). در روایتی از عبد الله آمده است که می گوید: (جماعت، اهل حق هستند؛ حتی اگر تنها باشی).<sup>(۱)</sup>

دین، سزاوارتر، بزرگ تر و با بصیرت تر بودند؟ گفت: ای ابو عبد الله! چرا چنین می گویی؟ اگر محمد را در چهار مورد یاد کنی، هیچ کس را با او قرین و همراه نمی کنی: بصیرت در دین، پیروی از آثار، زهد در دنیا، و فصاحت در قرآن و نحو.

۱- مفصل فی تخریح حدیث افتراق الامه ص ۱۴ - کتاب الکترونیکی - به نقل از فقیه و متفقه خطیب

ابراهیم نخعی می‌گوید: (جماعت همان حق است؛ هرچند به تنهایی باشی)<sup>(۱)</sup>. در روایتی است که مردی خدمت علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و عرض کرد: از سنت، بدعت، جماعت، و جدایی و افتراق مرا با خبر کن. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: (سنت، آنچه رسول خدا سنت کرده است. بدعت، آنچه پس از او ایجاد شده باشد. جماعت، اهل حق هستند؛ هرچند اندک باشند. و جدایی و افتراق، اهل باطل هستند؛ هرچند بسیار باشند...)<sup>(۲)</sup>.

از عمرو بن میمون روایت شده است که گفت: ( معاذ بن جبل در زمان رسول خدا ﷺ نزد ما آمد. محبت او در دلم افتاد. با او همراه شدم تا هنگامی که او را در خاکِ شام دفن کردم. سپس با فقیه‌ترین مردم پس از او، عبد الله بن مسعود همراه شدم. روزی در حضور او سخن از تأخیر نماز از وقتش به میان آمد. او گفت: نماز را در خانه‌هایتان بخوانید و نمازتان را با آنان، تسبیح قرار دهید. عمرو بن میمون می‌گوید: به عبد الله بن مسعود گفته شد: ما با جماعت چه کنیم؟ او به من گفت: ای عمرو بن میمون! جمهور جماعت، کسانی هستند که از جماعت جدا شدند. جماعت تنها عده‌ای هستند که با اطاعت خداوند موافقت داشته باشند؛ حتی اگر به تنهایی باشی)<sup>(۳)</sup>.

طبری می‌گوید: (جماعت، جماعت مسلمانان هستند اگر بر امیر جمع شوند. آن حضرت ﷺ به ملتزم بودن به او فرمان داد، و از جدایی از امت و پیشی گرفتن از آنچه

بغدادی.

۱- مفصل فی تخریج حدیث افتراق الامه ص ۱۴ - کتاب الکترونیکی - به نقل از فقیه و متفقه خطیب بغدادی.

۲- معانی الاخبار ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۳- مفصل فی تخریج حدیث افتراق الامه ص ۱۳ - کتاب الکترونیکی - به نقل از فقیه و متفقه خطیب بغدادی.

بر آن جمع شده‌اند، نهی فرموده است؛ زیرا افتراق و جدایی آنان، جز یکی از این دو حالت نیست: یا انکار نسبت به آنان در اطاعت از امیرشان و طعنه زدن به او در رفتار مورد رضایت او بی هیچ دلیلی است، و حتی تأویل در بدعت‌گذاری در دین نیز هست -مانند حروریه که به امت دستور به جنگ با آنان داده شده است و پیامبر ﷺ آنها را بیرون از دین (مارق) نامید- و یا در طلب حکومت از بیعت با امیر جماعت می‌باشد، که این، پس از لازم شدن عهد و پیمان، عهد شکنی و نقض عهد و پیمان محسوب می‌شود<sup>(۱)</sup>.

همان‌طور که برای ما روشن شد، جماعت کسانی هستند که بر امیر و خلیفه‌ی حق جمع می‌شوند. ولی شبهه‌ای که مسلمانان در آن افتاده‌اند این است که چنین خلیفه‌ای با این توصیف که تا هنگامی که فرقه‌ای از این امیر یا خلیفه پیروی کند به فرقه ناجیه توصیف شده است، چگونه انتخاب می‌شود؟

حقیقت و تمام حقیقت این است که مفهوم (کثرت و بسیار) را بر قرآن عرضه و آن را محکم کنیم تا برای ما به شکلی واضح روشن شود که جماعت، بسیار بودن و زیادی نیست؛ چرا که وضعیت کثرت و بسیار بودن، با مذمت توصیف شده و اندک بودن مورد ستایش قرار گرفته است؛ و این معجزه‌ی یگانه قرآن است. اگر از ابتدا تا انتهای قرآن را جست و جو کنیم، حتی یک آیه در کتاب خداوند نمی‌یابیم که کثرت و بسیاری را مدح و اندک بودن را مذمت کرده باشد؛ بلکه برعکس، همیشه آن را ستایش کرده و امید است که این معجزه‌ی الهی برای کسی که به کثرت و بسیار بودن به عنوان

۱- مفصل فی تخریج حدیث افتراق الامه ص ۱۳ - کتاب الکترونیکی - حروریه: گروهی از خوارج هستند که به حرورا نسبت داده می‌شوند. حرورا نام روستایی است که به شکل ممدوده و مقصوره خوانده می‌شود، و اولین محل جمع شدن آنان بود و قدرت گرفتن این گروه در آنجا بود.

روشی برای شناخت حق اعتماد می‌کند، کافی باشد...

حق تعالی در مذمت کثرت می‌فرماید: ﴿أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (مگر نه اینکه هر بار که پیمانی بستند گروهی از آنها پیمان شکنی کردند؟ بلکه بیشترشان ایمان نمی‌آورند).

﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (بیشترشان جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند، در حالی که ظن و گمان به هیچ صورت از حق بی‌نیاز نمی‌کند؛ هر آینه خدا به آنچه می‌کند آگاه است).

﴿...وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و حال آنکه دل‌هاشان نافرمانی می‌کند و بیشترشان فاسق‌اند).

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (نعمت‌های خدا را می‌شناسند، سپس باز هم منکر آن می‌شوند؛ زیرا بیشترشان کافرند).

﴿...قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۵)</sup> (گفتند: جز این نیست که تو دروغ‌گویی! نه، بلکه بیشتریشان نادان‌اند).

﴿أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمُ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾<sup>(۶)</sup> (یا می‌گویند دیوانه است؟! نه، بلکه او حق را برای آنها آورد، ولی بیشتریشان حق را خوش نمی‌دارند).

خداوند سبحان در مدح و ستایش (اندک) می‌فرماید: ﴿...اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ

۱- بقره: ۱۰۰.

۲- یونس: ۳۶.

۳- توبه: ۸.

۴- نحل: ۸۳.

۵- نحل: ۱۰۱.

۶- مؤمنون: ۷۰.

مِنْ عِبَادِي الشَّاكِرِينَ ﴿١﴾ (ای خاندان داوود، شکر و سپاس به جای آورید، و اندکی از بندگان من سپاس گزارند).

﴿... وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ ﴿٢﴾ (و اگر فضل و رحمت خدا نبود، قطعاً جز اندکی، همگان از شیطان پیروی می‌کردید).

﴿... وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ ﴿٣﴾ (... و جز اندکی خدا را یاد نمی‌کنند).

﴿ثُمَّ مِنَ الْأُولِينَ \* وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ ﴿٤﴾ (گروهی از پیشینیان \* و اندکی از آنها که از پی آمده‌اند).

اگر مردم بیندیشند و اطراف خود را بنگرند، به روشنی اشتباه بودن اعتقادشان در فهمیدن مفهوم جماعت و (بیش‌ترین مردم) برایشان مشخص می‌شود؛ وضعیتی که هم‌اکنون ما در آن به سر می‌بریم، از بدی حال امت و پراکنده شدنشان به جهت پیروی غلط از آنچه به جماعت یا بیش‌ترین مردم معتقد شده‌اند می‌باشد. این اعتقاد اشتباه در رأی و نظری که در کتاب‌های پیشینیان به ما رسیده است، واضح و روشن است؛ آنجا که از ابی غالب آمده که ابا امامه به او خبر داده است: (بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند و این امت، یک فرقه بیش از آنان خواهند بود. همگی آنان در آتش‌اند، مگر سواد اعظم، که همان جماعت است. گفتم: تو آنچه در مورد سواد اعظم (بیش‌ترین مردم) است را می‌دانی، که این در خلافت عبدالملک بن مروان بود. گفت: به خدا سوگند! من کارهای آنان را خوش نمی‌دارم؛ ولی آنچه آنها به دوش

۱- سبأ: ۱۳.

۲- نسا: ۸۳.

۳- نسا: ۱۴۲.

۴- واقعه: ۱۳ و ۱۴.

کشیدند بر آنان است و آنچه شما به دوش کشیدید بر عهده‌ی خودتان. گوش سپردن و اطاعت کردن، بهتر از گناه و سرپیچی است<sup>(۱)</sup>.

کار مسلمانان عجیب است؛ اینکه از گروهی از مردم دنباله‌روی می‌کنند و اعتقاد دارند که همان فرقه ناجیه است؛ در حالی که بد بودن کارهای این گروه یکی از پس از دیگری برای‌شان روشن می‌شود؛ ولی ناکامی‌شان را با این سخن توجیه می‌کنند که بدی کارهای این گروه بر عهده‌ی خودشان است (یعنی فقط کسی که آن کار را انجام داده) و در اطاعت از این گروه با وجود بدی اعمالشان - نجات و رهایی است. و این کار از مخالفت با آنان بهتر است؛ چرا که مخالفت با آنان گناه و سرپیچی است! این مفهومی است که تا امروز نیز تکرار می‌شود؛ تا آنجا که می‌بینیم کسانی که در (کثرت و بسیار بودن) سخن‌سرایی می‌کنند، خود با تسلط ستمکاران در گناه و تبه‌کاری افتادند و در برابر سوء اعمالشان سکوت پیشه می‌کنند؛ حتی سر سفره‌ی آنان حاضر می‌شوند و کارهای‌شان را مدح و ستایش می‌نمایند و خود را بر منهج آل محمد صلی الله علیه و آله به حساب می‌آورند و اینکه فرقه ناجیه هستند؛ با این مدعا که به اسم جماعت نامیده می‌شوند.

دلیل عدم توانایی آنان در ترک گفتن این روشی که براساس آن حرکت می‌کنند - علی‌رغم اینکه می‌دانند در این روش خلل‌هایی وجود دارد - به جهل و ناآگاهی آنان به قرآن و سنت شریف و کاهلی و سستی آنان بازمی‌گردد؛ چرا که به آنچه پدرانشان آورده‌اند راضی شدند، به لغزش درافتادند و از فقهایی پیروی کردند که قرآن را برایشان تحریف شده و نامتجانس، و با ادراکی ناقص تفسیر می‌کنند. این جهل و نادانی بیش

۱- این اعتقادی اشتباه از سوی ابی غالب است؛ در روایتی از کتاب مفصل فی تخریج حدیث افتراق الامه ص ۱۰ - کتاب الکترونیکی - به نقل از کتاب سنت مروزی.

از یک انتخاب برایشان باقی نگذاشته است که اگر آن را رها کنند، خود را در فضایی خالی و تهی می‌یابند. به همین دلیل همواره شبیه سخن ابی امامه را گفته و می‌گویند: (گوش سپردن و اطاعت کردن، از گناه و سرپیچی بهتر است)؛ و منظورش این است که گوش دادن و اطاعت از امام یا حاکم فاجر، از معصیت و سرپیچی از خداوند و اطاعت نکردن از ولی امری که خداوند سبحان به اطاعت از او فرمان داده، برتر و بهتر است؛ و حتی یک لحظه هم اندیشه نکرده‌اند که این از حکمت خداوند عزیز و حکیم نیست که آنان را به اطاعت از حاکمی فرمان دهد که امکان بروز اشتباه از ناحیه‌ی او وجود داشته، یا فاجر باشد و در نتیجه آنها را به جهنم روانه کند.

اما سنت شریف به معنای احادیث به عنوان یک روش، جمع‌آوری و مدون نشد مگر پس از سپری شدن سالیانی طولانی از وفات رسول خدا ﷺ در حال حاضر اگر کسی مدعی باشد که این روش، همان منهجی است که رسول خدا ﷺ در حدیث فرقه ناجیه ذکر کرده است، براساس خواست‌های نفسانی برخی او را تکذیب و برخی تصدیقش می‌کنند و بلکه مباحثی را در تحقیق راست و درست بودن آن از طریق سند، متن و سایر موارد وضع نموده‌اند. این اعترافی است بر اینکه در سنت به معنی احادیث روایت شده - اختلاف وجود دارد و همان روش و منهجی نیست که منظور و مقصود رسول خدا ﷺ بوده است. به علاوه بسیاری از فرقه‌هایی که مدعی هستند خود فرقه ناجیه‌اند سنت شریف را انکار نمی‌کنند؛ در حالی که نجات و رهایی تنها برای یک فرقه و گروه وجود دارد.

منظور سخن رسول خدا ﷺ از: (آنچه صحابه بر آن هستند)

در این مفهوم گفته‌اند: پیروی از صحابه واجب است؛ ولی کدام صحابه؟؟ و این صحابه چه کسانی هستند؟؟ و آیا همه‌ی کسانی که هم‌عصر رسول خدا ﷺ بوده‌اند،

صحابی جلیل و عالی قدر محسوب می‌شوند؟ روش مستمر در این صحابه چه بوده است؟ آنها که از این دنیا رفته‌اند! تا در این روش، نجات و رهایی برای کسانی که هم‌زمان با آنها بوده‌اند و پس از آنها می‌آیند تا روز دین (قیامت) بوده باشد؟؟؟ چرا رسول خدا ﷺ آنها را نام نبرده است؟؟؟ در حالی که همان‌طور که برخی می‌گویند: نجات و رهایی از آتش به آنان ربط پیدا می‌کند!

برخی با این آیات کریم استدلال می‌کنند: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>(۱)</sup> (و پیشگامان از مهاجرین و انصار و آنان که به نیکی از پی‌شان رفتند، خدا از آنها راضی است و آنان نیز از خدا راضی‌اند؛ برایشان بهشت‌هایی آماده کرده که در زیرشان نهرها جاری است و همیشه در آن جاودانه‌اند؛ این است همان کامیابی بزرگ).

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾<sup>(۲)</sup> (به راستی خداوند از مؤمنان آن هنگام که زیر درخت با تو بیعت کردند، خوشنود گشت و آنچه در دل‌هاشان بود را دانست. پس بر آنها آرامش فرو فرستاد و به فتحی نزدیک پاداششان داد).

چه تعداد از کسانی که امروزه صحابه نامیده می‌شوند به روش و منهجی که خداوند از آنان خوشنود می‌شود و بر عهدشان با خدا و با رسول ﷺ باقی ماندند؟ آیات بسیار دیگری در قرآن وجود دارد که درباره‌ی بیدار شدن از غفلت کسانی است که به خدا و رسول ﷺ ایمان آوردند و با او بیعت کردند پس از اینکه در آزمون و غربال‌گری

۱- توبه: ۱۰۰.

۲- فتح: ۱۸.



خداوند برای مؤمنان شکست خورده بودند. این مطلب با یک ورق زدن ساده‌ی کتاب‌های مسلمانان برایمان روشن می‌شود؛ خواهیم دید که این کتاب‌ها آکنده از مواضعی است که نمی‌تواند به افرادی اطلاق گردد که به صحابی توصیف می‌شوند!

حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ \* وَ مَنْ يُولُوهُمْ يَوْمَئِذٍ دَرَبُهُ إِلَّا مَتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مَتَحِيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَا وَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِيرُ﴾<sup>(۱)</sup> (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون با کافران رویارو شدید که حمله‌ور هستند، به هزیمت پشت مکنید، \* و هر کس که آن هنگام به آنها پشت کند - جز آن کس که برای مهیا شدن برای نبردی دیگر یا برای یاری دادن گروهی دیگر چنین کرده است - قطعاً خشمی از خداوند را به جان خریده و جایگاهش جهنم است، و چه بد فرجامی است!) ، ﴿وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقَطْعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾<sup>(۲)</sup> (و آنان که پیمان خدا را پس از استوار کردنش می‌شکنند و آنچه را که خدا به پیوستن به آن فرمان داده، می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند، آنها همان کسانی هستند که لعنت بر آنها است و بدی‌های آن جهان نصیبشان).

آیا فرار کردن برخی از صحابه از میدان‌های نبرد در حالی که رسول خدا ﷺ با آنان بود، آنها را بر عهد باقی گذاشت؟ آیا در رضایت و خوشنودی خداوند سبحان باقی ماندند؟؟؟ پاسخ را بر عهده‌ی خردمندان می‌گذارم.

برخی می‌گویند: در صحابه کسی هست که مال خود را بخشید، به خاطر اسلام کار کرد و راه را برای دیگران روشن کرد تا وارد اسلام شوند... بله، آیا بر اخلاص خود

۱- انفال: ۱۵ و ۱۶.

۲- رعد: ۲۵.

باقی ماند؟ یا در برابر کاری که انجام داده بود درخواست برتر شمرده شدن نمود، پس ریسمان خداوند سبحان از او بریده شد و مصداق آیات خداوند شد؛ آنجا که آنان را به کسی توصیف کرده است که آتشی روشن می‌کند تا راه را برای دیگران روشن کند، ولی خود راه را گم می‌کند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (مثل آنان، مثل آن کسی است که آتشی برافروخت، چون پیرامونش را روشن ساخت، خداوند روشنایی‌شان را بازگرفت و در حالی که نمی‌بینند، در تاریکی رهایشان نمود).

منطق پیروی کورکورانه از کسانی که صحابی نامیده می‌شوند با احادیثی که قائل به ارتداد برخی از صحابه پس از وفات رسول خدا ﷺ هستند، چطور تناسب و سازگاری دارد؟ از ابن عباس نقل شده است: رسول خدا ﷺ خطبه‌ای خواند و فرمود: (ای مردم! شما نزد خداوند، پا برهنه، عربان و ختنه نشده محشور می‌شوید). سپس فرمود: ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (روزی که آسمان را چون طومار نوشته‌ها در هم پیچیم و چنانکه نخستین بار بیافریدیم، بازش گردانیم. این وعده‌ای است که بر آوردنش بر عهده‌ی ما است و ما چنان خواهیم کرد) سپس فرمود: (آگاه باشید اولین خلائق که روز قیامت پوشانده می‌شود ابراهیم است. آگاه باشید مردانی از امت مرا می‌آورند و آنان را به سوی چپ می‌برند. پس من می‌گویم: پروردگارا! اصحابم. گفته می‌شود: تو نمی‌دانی پس از تو چه کرده‌اند. پس همان‌طور که عبد صالح گفت، می‌گویم: ﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ إِنَّ اَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ

۱- بقره: ۱۷.

۲- انبیا: ۱۰۴.

الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱﴾ (من به آنان جز آنچه تو فرمانم داده بودی نگفتم. گفتم که الله پروردگار مرا و پروردگار خود را بپرستید و من تا در میانشان بودم نگهبان عقیده‌شان بودم و چون مرا میرانیدی تو خود نگهبان عقیده‌شان گشتی و تو خود بر هر چیزی آگاهی). پس گفته می‌شود: از زمانی که تو ترکشان گفتی، آنها پیوسته به اعقاب خویش بازمی‌گشتند(۳).

و این سخن ایشان (علیه السلام): (من پیش از شما بر حوض وارد می‌شوم. کسی از شما نزد من نیاید، در حالی که از من رانده شود همانند شتر بیگانه‌ای که از آب‌شخور رانده می‌شود. من بگویم: این از چه رو است؟ گفته می‌شود: تو نمی‌دانی پس از تو چه بدعت‌ها پدید آوردند. من هم بگویم: دور باد!)(۳).

و این سخن آن حضرت (علیه السلام): (من پیش از شما بر حوض وارد می‌شوم و با گروه‌هایی درگیر می‌شوم و بر آنان غلبه می‌کنم. می‌گویم: ای پروردگار من! یارانم، یارانم. گفته می‌شود: تو نمی‌دانی پس از تو چه بدعت‌ها پدید آوردند)(۴).

پس مردم این صحابه را چگونه تمییز می‌دهند و ابزار تشخیصی که تا امروز ادامه دارد، چیست؟

بنابراین منظور از حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تمسک جستن به صحابه‌ای که از این دنیا رفته‌اند، نیست؛ بلکه منظور فقط روشی است که صحابه بر آن بوده‌اند؛ در آن زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حضور داشت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز در میان‌شان بود.

۱- مائده: ۱۱۷.

۲- صحیح بخاری: ج ۵ ص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ صحیح مسلم: ج ۸ ص ۱۵۷.

۳- صحیح مسلم: ج ۷ ص ۶۷.

۴- صحیح مسلم: ج ۷ ص ۶۸.

منظور از این سخن ایشان علیه السلام: (آنچه امروز من و یارانم بر آن هستیم) برای استدلال بر حکمت موجود در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله باید علت اختلافی که پس از پیوستن رسول خدا صلی الله علیه و آله به جوار رفیق اعلی به وجود آمد، مشخص شود. هیچ دو نفری در این اختلاف ندارند که علت اختلاف و جدایی عاملی بود که در آن روزگار در سرپرستی و ولایت حضرت محمد صلی الله علیه و آله مطرح بود و پس از ایشان مردم در آن به نزاع برخاستند. حکمرانی بر عهده‌ی آن حضرت صلی الله علیه و آله بود. علاوه بر پیامبر و فرستاده بودن آن حضرت، ایشان صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین خداوند در زمینش و حاکم و قاضی بود که مردم در این مورد هیچ اختلافی ندارند.

قرآن بیان می‌فرماید که در اینجا هم نبوت وجود دارد و هم حکومت. حق تعالی می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (اینان کسانی هستند که به آنها کتاب، فرمان (داوری) و نبوت داده‌ایم. اگر این قوم به آن کافر شوند، قوم دیگری را بر آن گمارده‌ایم که انکارش نمی‌کنند).

اینها در خلیفه و جانشین خدا در زمینش جمع شده بودند، همان‌طور که در مورد محمد صلی الله علیه و آله و داوود علیه السلام اینگونه بود؛ و یا فقط حکومت، همان‌طور که در زمان طالوت علیه السلام چنین شد؛ اینکه میان بنی‌اسرائیل، پیامبری وجود داشت و حکومت از آن طالوت علیه السلام بود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا...﴾<sup>(۲)</sup>

۱- انعام: ۸۹.

۲- بقره: ۲۴۷.

(پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طلوت را به عنوان پادشاه شما برگماشت...).

فرستاده‌ی خدا محمد (صلی الله علیه و آله) - که آمد تا حکمت را به ما بیاموزد - این نکته که حکومت و سلطنت علت اختلاف و درگیری از زمان آدم (علیه السلام) بوده است از دیدش پنهان نبود؛ و در این زمانه‌ی ما نیز حکومت، علت اصلی پاره پاره شدن امت اسلامی است. پس چگونه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این مهم (حکومت) را بدون توضیحی رها می‌کند تا علتی برای نزاع و درگیری پس از او باشد؟!

آیا این عاقلانه است که کتاب خدا مسایلی مانند احکام وراثت را بیان کند تا برادر با برادرش، خواهرش و مادرش اختلاف پیدا نکند، ولی امت را به طور کلی رها می‌کند تا در حکومت پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اختلاف کنند؟؟؟

کسی که در قرآن و سنت شریف تأمل کند به صورتی روشن و واضح تاکید مستمر بر اطاعت از ولی امر - آن هم اطاعتی مطلق - را لمس می‌نماید؛ تا آنجا که اطاعت از او قرین و هم‌تراز با اطاعت از خداوند سبحان و اطاعت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شده است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، در سخنش خبری نمی‌دهد که مردم از آن بهره‌ای نبرند. بنابراین حکمت اقتضا می‌کند در کلماتی که آن حضرت بیان می‌کند، بهره و سودی موجود باشد؛ خاصه وقتی از کسی صادر شده باشد که آمده است تا کتاب و حکمت را به ما بیاموزد. آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نام این فرقه‌ی ناجیه را بیان نکرده است (فرقه‌ای که کسانی پس از او آمدند، به آن نامیده می‌شوند) بلکه تنها از روشی سخن می‌گوید که فرقه‌ی ناجیه در پیش می‌گیرد و این روش و منهجی است که مردم تا روز دین باید به آن چنگ بزنند. قرآینی واضح و آشکار برای کسی که خواهان حق و نجات است وجود دارد؛ آنجا که می‌فرماید: **(آنچه امروز من و یارانم بر آن هستیم)**. بنابراین نجات و رهایی در آن چیزی است که ایشان (صلی الله علیه و آله) بر آن بوده... در

آن روزگار در دنیای واقع بر این زمین چه چیزی وجود داشت تا رسول خدا ﷺ آن را برای خردمندان مثال بزند؟

در آن روزگار فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ خلیفه و جانشینی از سوی خداوند بود (که خداوند او را برگزید) و گراگردش یارانش بودند که از او به عنوان حاکم و جانشین تعیین شده از سوی خداوند سبحان، اطاعت و پیروی می‌کردند. این همان منهج و روشی است که خداوند سبحان، با آن آغاز نمود؛ آنجا که آدم (علیه السلام) را برگزید تا خلیفه و جانشینش در زمینش و آسمانش باشد و آفریدگان را به اطاعت از وی فرمان داد؛ یعنی منهج و روشی که راه نجات و رهایی در آن است، اطاعت از ولی امر و خلیفه و حاکمی است که خداوند سبحان و متعال او را برمی‌گزیند و منصوب می‌نماید؛ و این روش در امام و مردی جلوه‌گر می‌شود که هادی و هدایت‌گر است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾<sup>(۱)</sup> (و کافران می‌گویند: چرا از جانب پروردگارش آیتی بر او نازل نمی‌شود؟ جز این نیست که تو بیم دهنده‌ای هستی و هر قومی را رهبری است).

## حدیث فرقه ناجیه از کتب شیعه و فرقه‌های منشعب از آن:

اساس مذهب شیعه تمسک جستن به خلفا و امامان از اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد؛ ولی از این مذهب تعدادی فرقه منشعب شده است. با آمدن هر امام، امتحانی ایجاد شده که یک فرقه یا چند فرقه‌ی جدید از آن به وجود آمده است. این احادیث را از اهل بیت علیهم‌السلام و از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌آوریم که در کتاب‌های مذهب شیعه (به خصوص مذهب دوازده امامی) آمده و آنچه در آن است را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

از محمد بن جعفر بن محمد روایت شده است: ابو عبد الله امام صادق علیه‌السلام برای ما حدیث نمود. و مجاشعی می‌گوید: امام رضا علیه‌السلام برای ما حدیث نمود: از پدرش موسی، از پدرش ابو عبد الله جعفر، از پدرانش علیهم‌السلام، فرمود: (از علی علیه‌السلام نقل کرده که به بزرگ یهود فرمود: به چند دسته تقسیم شدید؟ او گفت: به فلان و فلان دسته. حضرت فرمود: دروغ گفتی. سپس رو به مردم کرده، فرمود: به خدا سوگند! اگر برای من کرسی پهن شود هر آینه میان اهل تورات به توراتشان و میان اهل انجیل به انجیلشان و میان اهل زبور به زبورشان و میان اهل قرآن به قرآنشان حکم خواهم کرد. ای مردم! یهود به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان در آتش و یک فرقه اهل نجات در بهشت است، و آن فرقه‌ای است که یوشع بن نون وصی موسی علیه‌السلام را پیروی کرده است. نصارا بر هفتاد و دو فرقه متفرق شدند، هفتاد و یک فرقه در آتش و یک فرقه در بهشت است، و آن فرقه‌ای است که شمعون وصی عیسی علیه‌السلام را پیروی کرده است؛ و این امت بر هفتاد و سه فرقه متفرق می‌شوند، هفتاد و دو فرقه از آنها در آتش و یک فرقه در بهشت است، و آن فرقه‌ای است که وصی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را پیروی کرده است. در این هنگام حضرت دست خود را بر سینه‌اش زد و سپس فرمود: سیزده فرقه از هفتاد و سه فرقه همگی ادعای دوستی و محبت مرا

دارند، ولی تنها یک فرقه از آنان در بهشت است و آنان کسانی هستند که بر راه میانه‌اند؛ و دوازده فرقه‌ی دیگر در آتش‌اند<sup>(۱)</sup>.

از ابا جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: (یهود پس از موسی علیه السلام به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند؛ یکی از آن فرقه‌ها در بهشت است و هفتاد و یک تای دیگر در آتش‌اند. نصارا پس از عیسی علیه السلام به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که یکی از آن فرقه‌ها در بهشت، و هفتاد و یک فرقه در آتش‌اند. و این امت پس از پیامبرش صلی الله علیه و آله به هفتاد و سه فرقه تقسیم شدند؛ هفتاد و دو فرقه در آتش هستند و یک فرقه در بهشت است. از این هفتاد و سه فرقه، سیزده فرقه مدعی ولایت و دوستی ما هستند؛ دوازده فرقه از آنها در آتش‌اند و تنها یک فرقه در بهشت؛ و شصت فرقه‌ی دیگر از بقیه‌ی مردم نیز در آتش‌اند)<sup>(۲)</sup>.

از علی علیه السلام امیر المؤمنین آمده است که فرمود: (از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: امت موسی پس از او به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند؛ یک فرقه از آنها ناجیه است و هفتاد تا در آتش هستند. امت عیسی پس از او به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند؛ یک فرقه از آنها ناجیه است و هفتاد و یک فرقه در آتش هستند. و امت من پس از من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند؛ یک فرقه از آنها ناجیه است و هفتاد و دو تا در آتش هستند)<sup>(۳)</sup>.

در خطبه‌ای از امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود: (آگاه باشید! همان‌طور که امت‌های پیش از این امت پراکنده شدند، گریزی نیست از اینکه این امت نیز فرقه فرقه شوند؛ و

۱- کتاب سلیم بن قیس هلالی: ص ۴۱۶ و ۴۳۵؛ امالی طوسی: مجلس ۱۸ ص ۵۲۳ و ۵۲۴.

۲- کتاب روضه کافی: ص ۱۲۸.

۳- سفینه البحار - شیخ عباس قمی: ج ۲ ص ۳۵۹؛ میزان - سید طباطبایی: ج ۳ ص ۳۷۹.



از شرّ و بدی که به وجود می‌آید به خداوند پناه می‌بریم). سپس دوباره تکرار نموده، فرمود: (گریزی از واقع شدن آنچه باید به وقوع بپیوندد، نیست؛ آگاه باشید! این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند. بدترین آنها فرقه‌ای است که مدعی انتساب به من است، ولی طبق عمل من عمل نمی‌کند؛ به آنچه شما درک کردید و دیدید. ملتزم به دین‌تان باشید و با هدایت من هدایت یابید، چرا که هدایت پیامبر شما است. از سنت‌های او پیروی و از هر چه برای شما ایجاد شبهه کند دوری کنید تا آن را بر قرآن عرضه دارید. آنچه قرآن شناساند، همراهش باشید و آنچه انکارش نمود، آن را نپذیرید. از خداوند به پروردگاری راضی باشید، از اسلام به عنوان دین، از محمد به پیامبری، و از قرآن به عنوان حاکم و امام)<sup>(۱)</sup>.

از نوشته‌های امام علی (علیه السلام) به مردم کوفه از ربذه که در آن فرمود: (آگاه باشید! همان‌طور که امت‌های پیش از این امت پراکنده شدند، گریزی نیست از اینکه این امت نیز فرقه فرقه شوند؛ و از شرّ و بدی که به وجود می‌آید به خداوند پناه می‌بریم. آگاه باشید! این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند. بدترین آنها فرقه‌ای است که مدعی انتساب به من است، ولی طبق عمل من عمل نمی‌کند؛ که شما درک کردید و دیدید. ملتزم به دین‌تان باشید و با هدایت پیامبرتان (صلی الله علیه و آله) هدایت یابید. از سنت‌های او پیروی و از هر چه برای شما ایجاد شبهه کند دوری کنید تا آن را بر قرآن عرضه بدارید. آنچه قرآن شناساند، همراهش باشید و آنچه انکارش نمود، آن را نپذیرید. از خداوند عزوجل به عنوان پروردگار راضی باشید، از اسلام به عنوان دین، از محمد به

۱- فصول المهممة فی معرفة الائمة: جلد ۱ ص ۱۵؛ تاریخ طبری: ج ۵ ص ۱۸۵ و ج ۳ ص ۴۹۴  
چاپ دیگر؛ کامل فی التاریخ: ج ۳ ص ۱۱۵.

عنوان پیامبر، و از قرآن به عنوان حاکم و امام<sup>(۱)</sup>.

در برخی از طرق حدیث آمده است که پیامبر در پاسخ علی (علیه السلام) که از ایشان پرسیده بود فرقه ناجیه چیست، فرمود: (تمسک جوینده به آنچه تو، شیعیان و یارانتمسک جستند)<sup>(۲)</sup>.

ولی آیا هر مذهبی که مذهب شیعه نامیده می‌شود، از شیعیان علی (علیه السلام) است؟ و آیا هر کسی که مسلمان نامیده شود، مسلمان است؟ چه شیعه‌ای، در حالی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید سیزده فرقه از این فرقه‌ها مدعی ولایت او هستند و دوازده فرقه از آنها در آتش است! و یکی از این فرقه‌های دوازده‌گانه در بدترین مرتبه‌ی گمراهی و تکبر قرار دارد!... ولی طبیعتاً تعصب کورکورانه نسبت به مذاهب و دین پدران مجالی برای این حدیث باقی نگذاشته و آنچه از علی (علیه السلام) آمده، برگرفته نشده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (نه! بلکه می‌گویند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما از پی آنها هدایت یافته‌ایم).

بحثی در اینکه ولایت، همان درب نجات و رهایی است

ولایت علی (علیه السلام) و جانشینی‌اش برای پیامبر و پس از او اوصیا از فرزندان، از هر نظر قضیه‌ای دینی، سیاسی و ایمانی است، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اهمیت آن به عنوان یک روش و منهج در احادیث بسیاری تأکید فرموده است که برخی از آن را می‌آوریم:

(علی بن ابی طالب، باب حطه است؛ هر کس از آن وارد شود، مؤمن و هر کس از آن

۱- تاریخ طبری: ج ۳ ص ۴۹۴.

۲- احقاق الحق: ج ۷ ص ۱۸۵.

۳- زخرف: ۲۲.

خارج شود، کافر است)<sup>(۱)</sup>.

(علی از من است و من از علی هستم. و کسی حق ندارد از طرف من چیزی ادا کند مگر خودم یا علی)<sup>(۲)</sup>.

و سخن آن حضرت (علیه السلام) به علی در حضور صحابه: (ای علی! هر کس از من جدا شود از خدا جدا شده؛ و ای علی! هر کس از تو جدا شود از من جدا شده است)<sup>(۳)</sup>.

و سخن ایشان (علیه السلام): (من انذار دهنده هستم و علی هدایت‌گر است. ای علی! پس از من هدایت یافتگان با تو هدایت می‌شوند)<sup>(۴)</sup>.

و سخن پیامبر به اصحابش: (من و این -یعنی علی- در روز قیامت حجت و دلیل بر امتم هستیم)<sup>(۵)</sup>.

و این سخن حضرت (علیه السلام): (روی درب بهشت نوشته شده است: خدایی جز الله نیست،

۱- کنز العمال متقی هندی: ج ۱۱ ص ۶۰۳ شماره‌ی ۳۲۹۱۰؛ سبل الهدی و الرشاد صالحی شامی: ج ۱۱ ص ۲۹۷.

۲- ترمذی آن را در صحیح خود ج ۵ ص ۲۹۹ و ۳۰۰ شماره‌ی ۳۸۰۳، و نسایی در سنن الکبری ج ۵ ص ۴۵ شماره‌ی ۸۱۴۷ و ابن ماجه در سنن خود ج ۱ ص ۴۴ ح ۱۱۹ و احمد بن حنبل در مسندش ج ۴ ص ۱۶۵ و طبرانی در معجم الکبیر ج ۴ ص ۱۶ و سیوطی در جامع الصغیر ج ۲ ص ۱۷۷ ح ۵۵۹۵ و متقی هندی در کنز العمال ج ۱۱ ص ۶۰۳ ح ۳۲۹۱۳ و دیگران روایت کرده‌اند.

۳- مستدرک حاکم نیشابوری ج ۳ ص ۱۲۳ و ۱۲۴ و دربارهی آن گفته است: «از نظر سند، صحیح است و آن دو آن را نیاورده‌اند». همچنین در جلد سوم ص ۱۴۶. مجمع الزوائد هیشمی ج ۹ ص ۱۳۵ و دربارهی آن گفته است: «بزاز آن را روایت کرده است و رجالش ثقه هستند».

۴- نظم درر السمطین زرنندی حنفی: ص ۹۰؛ کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۲۰ شماره‌ی ۳۳۰۱۲.

۵- کنز العمال متقی هندی: ج ۱۱ ص ۶۲۰ شماره‌ی ۳۳۰۱۳؛ تاریخ بغداد خطیب بغدادی: ج ۲ ص ۸۶؛ تاریخ شهر دمشق: ج ۴۲ ص ۳۰۹؛ سبل الهدی و الرشاد صالحی شامی: ج ۱۱ ص ۲۹۲.

محمد فرستاده‌ی خدا و علی برادرِ فرستاده‌اش است<sup>(۱)</sup>.

و سخن ایشان علیه السلام: (بر ساق عرش نوشته شده است: خدایی جز الله نیست و محمد

فرستاده‌ی خداوند است. او را با علی تأیید نمود و او را با علی یاری نمود)<sup>(۲)</sup>.

و در این سخن حق تعالی: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ \* وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (جز این نیست که ولیّ شما خداوند است و فرستاده‌ی او و مؤمنانی که نماز می‌خوانند و همچنان که در رکوع اند انفاق می‌کنند \* و هر کس خداوند، پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند ولیّ خود بدانند، بدانند که حزب خدا همان پیروزمندان هستند).

تفسیر ثعلبی گفته است: (وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله علی را دید در حالی که در رکوع نمازش انگشترش را صدقه می‌دهد، پروردگارش را با همان دعایی خواند که هارون پروردگارش را خوانده بود: (و برای من از خانواده‌ام علی را وزیر قرار بده و به واسطه‌ی او پشتم را محکم نما...)). ابوذر گفت: به خدا سوگند! هنوز رسول خدا صلی الله علیه و آله دعایش را کامل نکرده بود که جبرئیل فرود آمد در حالی که آیه‌ی ولایت همراهش بود». مفسرین اجماع دارند که این آیه درباره‌ی علی علیه السلام نازل شده است.<sup>(۴)</sup>

۱- نگاه کنید به: مجمع الزوائد هیشمی: ج ۹ ص ۱۱؛ معجم الاوسط طبرانی: ج ۵ ص ۳۴۳؛ کنز العمال متقی هندی: ج ۱۱ ص ۶۲۴ شماره‌ی ۳۳۰۴۳.

۲- نگاه کنید به: مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۱؛ معجم الکبیر طبرانی: ج ۲۲ ص ۲۰۰؛ کنز العمال متقی هندی: ج ۱۱ ص ۶۲۴؛ شواهد التنزیل حسکانی: ج ۱ ص ۲۹۳.

۳- مائده: ۵۵ و ۵۶.

۴- در حاشیه‌ی کتاب «نظریه‌ی عدالت صحابه - احمد حسین یعقوب» آمده است: این اجماع را بیش از یک نفر نقل نموده است؛ مانند امام قوشجی در بحث امامت از شرح التجرید. به تفسیر امام ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری ثعلبی مراجعه کنید که ابن خلکان در وفیاتش

از انس بن مالک از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: (دوستم، وزیرم، جانشین من، بهترین کسی که پس از خود به جای می‌گذارم، کسی که قرضم آدا می‌کند و وعده‌ی مرا به جا می‌آورد، علی بن ابی طالب است)<sup>(۱)</sup>.

رسول خدا ﷺ فرمود: (من و علی چهل هزار سال پیش از خلقت آدم نوری در پیشگاه خداوند عزوجل بودیم. وقتی خداوند آدم را آفرید آن نور را به دو قسمت تقسیم نمود: یک قسمت من و یک قسمت علی)<sup>(۲)</sup>.

درباره‌ی او گفته است: او در زمان خودش در علم تفسیر یگانه بود. به عنوان مثال مراجعه کنید به شواهد التنزیل حسکانی حنفی ج ۱ ص ۱۶۱ و مناقب علی بن ابی طالب ابن مغازلی شافعی ص ۳۱۱ و کفایه الطالب گنجی شافعی ص ۳۲۸ و ۲۵۰ و ذخائر العقبی محب الدین طبری شافعی ص ۸۸ و ۱۰۲ و مناقب خوارزمی حنفی ص ۱۸۷ و شرح حال امام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق ابن عساکر شافعی ج ۲ ص ۴۰۹ و فصول المهمه ابن صباغ مالکی ص ۱۲۳ و ۱۰۸ و در المنثور سیوطی ج ۲ ص ۲۹۳ و فتح القدیر شوکانی ج ۲ ص ۵۳ و تسهیل لعلوم التنزیل کلبی ص ۱۸۱ و کشاف زمخشری ج ۱ ص ۶۴۹ و تفسیر طبری ج ۶ ص ۲۸۸ و ۲۸۹ و زاد المسیر فی علم التفسیر ابن جوزی حنبلی ج ۲ ص ۲۸۳ و تفسیر قرطبی ج ۶ ص ۲۱۶ و تفسیر المنیر لمعالم التنزیل جادی ج ۱ ص ۲۱۰ و فتح البیان فی مقاصد القرآن ج ۳ ص ۵۱ و اسباب النزول واحدی ص ۱۴۸ و باب المنقول سیوطی در حاشیه‌ی تفسیر جلالین ص ۲۱۳ و تذکره الخواص سبط جوزی حنفی ص ۱۸ و ص ۲۰۸ و تفسیر رازی ج ۱۲ ص ۲۶ و ۲۰ و تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۷۱ و ... و در این باب ۳۶ منبع وجود دارد که بیان نشده است.

۱- شواهد التنزیل حسکانی: ج ۱ ص ۴۸۹ و تاریخ شهر دمشق: ج ۴۲ ص ۵۷.

۲- فضائل الصحابه احمد بن حنبل - دار ابن جوزی - تحقیق وصی الله بن محمد عباس - ط ۲ - ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م: ج ۲ ص ۸۲۳ و ۸۲۴ ح ۱۱۳۰. ریاض النضره محب الطبری، متوفی ۶۸۴ هـ - مقدمه سید محمد بدر الدین نغسانی حلبی - ج ۲ ص ۱۶۴. تذکره الخواص علامه سبط ابن جوزی، متوفی ۶۵۴ هـ - مقدمه سید محمد صادق بحر العلوم - ص ۴۶ و با سند دیگری که صحیح است آن را بیان نموده است. مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ما نزل من القرآن فی علی (علیه السلام) - ابوبکر احمد بن موسی ابن مردویه اصفهانی، متوفی ۴۱۰ هـ ص ۲۸۵ ح ۴۵۰؛ و نگاه کنید به: مناقب موفق خوارزمی:

رسول خدا ﷺ به علی فرمود: (ای علی! مردم از درختان پراکنده هستند در حالی که من و تو از یک شجره هستیم. سپس رسول خدا ﷺ قرائت فرمود: ﴿وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٍ﴾<sup>(۱)</sup> (و باغ‌هایی از انگور و کشتزارها)<sup>(۲)</sup>.

رسول خدا ﷺ فرمود: (قدیمی‌ترین امت من از نظر اسلام آوردن، دارای بیش‌ترین علم، صحیح‌ترین دین، برترین یقین، کامل‌ترین صبر و حلم، بخشنده‌ترین و شجاع‌دل‌ترین آنان علی است و او امام بر امتم است)<sup>(۳)</sup>.

رسول خدا ﷺ فرمود: (خداوند اطاعت از من را بر شما واجب کرده و شما را از نافرمانی من بازداشته است. خداوند اطاعت از علی را پس از من برای شما واجب کرده و شما را از نافرمانی از او نهی کرده است. او وصی و وارث من است. او از من است و من از اویم. دوستی او ایمان و بغض او کفر است. دوست‌دار او دوست‌دار من و دشمنی نسبت به او دشمنی نسبت به من است. او مولای هر کسی است که من مولای اویم و من مولای هر مرد و زن مسلمانم و من و او پدران این امت هستیم)<sup>(۴)</sup>.

ص ۱۴۵ ح ۱۶۹ و ح ۱۷۰؛ ینابیع المودة لذوی القربی قندوزی: ج ۱ ص ۴۷ ح ۸ و ج ۲ ص ۳۰۷ ح ۸۷۶؛ تاریخ شهر دمشق ابن عساکر: ج ۴۲ ص ۶۷؛ کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام - حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی - دار احیاء تراث اهل البيت علیهم السلام - ط ۳ - ۱۴۰۴ هـ - ب ۸۷ ص ۳۱۴ و ۳۱۵؛ نظم درر السمطین محمد بن یوسف زرنندی حنفی، متوفی ۷۵۰ هـ - ص ۷۹؛ فرائد السمطین محدث بزرگ ابراهیم بن محمد بن مؤید جوینی خراسانی، متوفی ۵۷۳۰ هـ - تحقیق شیخ محمد باقر محمودی - مؤسسه المحمودی للطباعة و النشر - لبنان - ط ۱ - ۱۳۹۸ هـ - ۱۹۷۸ م - ج ۱ ب ۲ ص ۴۲ و ۴۳ ح ۶ و ۷.

۱- رعد: ۴.

۲- حاکم در مستدرک علی صحیحین: ج ۲ ص ۲۴۱.

۳- قندوزی حنفی در ینابیع المودة: ج ۱ ص ۲۰۲ ب ۱۳ ح ۵.

۴- قندوزی حنفی در ینابیع المودة: ج ۱ ص ۳۶۹ ب ۴۱ ح ۳.

از ابن مسعود روایت شده است: وقتی علی در برابر عمرو بن عبدود ایستاد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: (همه‌ی ایمان در برابر همه‌ی شرک پا به عرصه نهاد) و وقتی او را به قتل رساند، فرمود: (بشارت ای علی! اگر عمل امروز تو با عمل امت من سنجیده شود، عمل تو از عمل آنان برتر است)<sup>(۱)</sup>.

و این سخن آن حضرت (صلی الله علیه و آله): (آیا راضی نمی‌شوی که تو نسبت به من به منزله‌ی هارون نسبت به موسی باشی؟)<sup>(۲)</sup>.

و سخن ایشان (علیه السلام): (هر کس پس از من در خلافت با علی دشمنی کند، کافر است و به تحقیق با خدا و فرستاده‌اش دشمنی کرده، و هر کس در علی شک کند، کافر است)<sup>(۳)</sup>.

و این سخن ایشان (علیه السلام): (هر کس بخواهد آدم را در علمش و نوح را در عزمش و ابراهیم را در بردباریش و موسی را در هیبتش و عیسی را در زهدش بنگرد، به علی بن ابی طالب نظر افکند)<sup>(۴)</sup>.

از سلمان و ابوذر روایت شده است که گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: (آگاه باشید! این اولین کسی است که به من ایمان آورد، این اولین کسی است که در قیامت با من دست می‌دهد، این فرد، راست‌گوی بزرگ‌تر است، این فرد، فاروق این امت است که حق و باطل را جدا می‌کند، و این فرد، یعسوب و سرور مؤمنان، و

۱- قندوزی حنفی در ینابیع الموده: ج ۱ ص ۲۸۱ ب ۲۳ ح ۲.

۲- بخاری در صحیح خود: ج ۴ ص ۲۰۸.

۳- ابن المغازلی در مناقب علی بن ابی طالب: ص ۴۵ و ۴۶ شماره‌ی ۶۸.

۴- قندوزی حنفی در ینابیع الموده: ج ۱ ص ۳۶۳ ب ۴۰ ح ۱.

مال و ثروت، سرور ستمکاران است)<sup>(۱)</sup>.

متأسفانه تمامی این فضیلت‌ها و وصیت‌هایی که رسول خدا ﷺ در حق علی (علیه السلام) و اهل‌بیتش (علیهم السلام) ذکر فرمود، مانع مردم از رفتن به سوی انتخاب خلیفه و جانشین از طریق شورا نشد؛ پس از اینکه مفاهیم قرآن و سنت شریف در نظرشان واژگونه شد؛ چرا که آنان به تأویل این مفاهیم وفق خواست نفس اماره راضی شدند؛ و نفس، قطعاً به بدی فرمان می‌دهد.

اکنون در این زمانه‌ی ما، علی بن ابی طالب (علیه السلام) به جوار اعلای پروردگارش رفته و امتحان به واسطه‌ی علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه و جانشینی پس از رسول خدا حضرت محمد ﷺ به پایان رسیده است و بسیاری از مردم در مورد او ناکام ماندند، همان‌طور که در شناخت حق اوصیایی که پس از او آمدند، شکست خوردند؛ مگر اندک کسانی که خداوند به فضیلت خودش بر آنان منت نهاد و خلفا و جانشینان خود در زمینش را به آنان شناساند. پس روش و منهج چیست؟ و چگونه می‌توان مشخص نمود که کدام یک از این فرقه‌های سیزده‌گانه همان فرقه ناجیه است؟ و چرا در امتحان با هر امامی از امامان دوازده‌گانه شکستی وجود دارد؟ بسیاری از کسانی که بر ولایت علی (علیه السلام) بودند، امام حسن (علیه السلام) را پس از آن حضرت تنها گذاشتند و بسیاری از کسانی که بر ولایت علی (علیه السلام) و بر ولایت حسن (علیه السلام) بودند، حسین (علیه السلام) را یاری نکردند و به این ترتیب شکست و ناکامی با هر کدام از جانشینان خداوند در زمینش تکرار می‌شود؛ از طریق همان امتحانی که از زمانی که خداوند، آدم (علیه السلام) را آفرید، پا بر جا بوده است. علت اصلی این شکست و ناکامی، پیروی کورکورانه از دین پدران بدون تفکر و

۱- نگاه کنید به: معجم کبیر طبرانی: ج ۶ ص ۲۶۹؛ فیض القدیر مآوی: ج ۴ ص ۴۷۲؛ تاریخ شهر دمشق: ج ۴۲ ص ۴۱.



بصیرت در روشی است که رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله برای جانشین پس از خودش ترسیم کرده؛ اینکه این کار با انتخاب خداوند است و آن حضرت تکلیف مردم را در برابر این جانشین بیان کرده است (تفضیل این مطلب در فصل دهم این کتاب خواهد آمد).

فقهای گمراهی که دعوی شیعه‌ی علی علیه السلام بودن را داشتند، چنین تصویری را برای مردم ایجاد کرده‌اند که در ولایت علی علیه السلام و امامان اهل بیت علیهم السلام تکلیفی جز دوستی و محبت و اقرار ولایت با زبان و دل وجود ندارد و عمل برای تمکین خلیفه‌ی خداوند در زمینش از جایگاهی که خداوند برایشان برگزیده است را ترک گفتند. به این ترتیب اهل مکه و مدینه، امام حسین علیه السلام را در حالی رها کردند که آن حضرت مطالبه‌ی حق خدا و حاکمیت او را می‌نمود. آنها به طواف کعبه بسنده کردند تا مراسم حج را به جا آورند؛ و اهل کوفه امام حسین علیه السلام را در جای جای کوفه در حالی رها کردند که آن بزرگوار همراه سربازانش با طاغوت رویارو شده بود. آنها به دعا و عبادت مشغول شدند و علی بن حسین علیه السلام را در حالی که در حبس خانگی بود رها نمودند و به حکومت طاغوت رضایت دادند. آنها امام موسی کاظم علیه السلام را در زندان طاغوتیان رها کردند و به بازماندن از یاری ایشان رضایت دادند؛ گویی آنان هیچ تکلیفی در برابر خلیفه و جانشین خداوند در زمینش ندارند؛ حتی در نظرشان اینگونه بود که آنها حقوقی دارند که خلیفه‌ی خداوند در زمینش باید آنها را آدا نماید؛ اینکه عدالت و امنیت را محقق سازد و آنان را در برابر طاغوتیان یاری دهد؛ طاغوتیانی که حقوق‌شان را ضایع کرده‌اند، در حالی که خود در خانه‌هایشان نشسته‌اند!

کسانی که می‌گویند بر ولایت هستند، در حدیث امام باقر علیه السلام نیک بیندیشند؛ آنجا که می‌فرماید: **(ای شیعه‌ی آل محمد! مانند خالص شدن سرمه در چشمان خالص می‌شوید. صاحب چشم می‌داند چه زمانی سرمه در چشمانش وارد می‌شود ولی**

نمی‌داند چه زمانی از آن بیرون می‌رود. اینچنین است که مردی بر شریعت امر ما صبح می‌کند، اما در حالی شب می‌کند که از آن خارج شده است؛ و شب می‌کند در حالی که بر شریعت امر ما است، ولی در حالی صبح می‌کند که از آن خارج شده است<sup>(۱)</sup> تا بفهمند کسی که شب می‌کند در حالی که مسلمان است، ولی در حالی صبح می‌کند که از آن خارج شده است، از آن رو است که عقیده‌اش در فاصله‌ی یک شب تا صبح تغییر می‌کند؛ زیرا به روش و منهجی متفاوت سیر کرده، با وجود اینکه ولایت و دوستی اهل بیت علیهم‌السلام لقلقه‌ی زبانش است. این مطلب از طریق مثال ساده‌ای درباره‌ی کسی مصداق دارد که شب به ولایت امام مهدی علیه‌السلام اعتقاد دارد که آن حضرت همان خلیفه و حاکمی است که خداوند انتخابش فرموده، ولی صبح می‌کند و به سوی مراکز انتخابات و شورا می‌رود تا حاکمی را برگزیند که حق امام مهدی علیه‌السلام را در حکومتی غصب کند که با اختیار و دستور خداوند سبحان بوده است!

آنان به چنین نتیجه‌ای رسیده‌اند، زیرا از فقهای گمراهی در دعوت به دموکراسی پیروی کردند و سخنان امامان اهل بیت علیهم‌السلام را پشت سر افکندند. آنها صبح کردند در حالی که دموکراسی و شورا را در انتخاب حاکم، نیکو شمردند و شب کردند در حالی که امام مهدی علیه‌السلام در نظرشان صرفاً سمبل و نمادی شده که در زندگی‌شان فقط نامی از او وجود دارد و گفتاری را که امام جعفر صادق علیه‌السلام به آنها فرموده است، به فراموشی سپردند: (از حکومت پرهیز کنید؛ که حکومت فقط برای امامی است که به قضاوت آگاهی دارد، و عادل در میان مسلمانان تنها پیامبر یا وصی پیامبر است)<sup>(۲)</sup>.

همچنین از ایشان علیهم‌السلام در حالی که یکی از یاران خود را پند می‌دهد، روایت شده است:

۱- غیبت نعمانی: ص ۲۱۴.

۲- وسائل: ج ۲۷ ص ۱۷ ابواب صفات القاضی - باب ۳ ح ۳.

(برحذر باش از ریاست! هر که آن را درخواست کند به هلاکت می‌رسد). عرض کردم: پس ما هلاکت شدیم؛ زیرا هیچ کدام از ما نیست مگر اینکه دوست داشته باشد که یاد شود، قصدش شود و از او گرفته شود. ایشان فرمود: (اینگونه که شما فکر می‌کنی نیست. به این صورت است که مردی را بدون هیچ دلیل منصوب کنی و در هر آنچه می‌گوید او را تصدیق نمایی و مردم را به سخنش دعوت کنی).<sup>(۱)</sup>

پس ولایت همان درب نجات و روش صحیح است، تا هنگامی که این اعتقاد وجود دارد که خلفای خداوند در زمینش، انتخاب خداوند تا روز قیامت هستند و همان‌طور که روایات پاکان (علیهم السلام) بیان نموده است. حق مردم نیست که حکومتی را منصوب کنند و برگزینند.

۱- ابن عساکر در تاریخ دمشق، شرح حال امام علی بن ابی طالب (علیه السلام): ج ۴۲ ص ۴۱ شماره‌ی ۸۳۶۸

### (۳) فرقه ناجیه در نظر برخی از فرقه‌های منشعب شده از مذاهب

#### سنت و مذاهب شیعه:

برخی از فرقه‌ها به سمت و سوهایی منشعب شده از فرقه‌ی اصلی رهسپار شدند که به منظور ما از این فرقه‌ها به عنوان نمونه (بدون هیچ انحصاری) فرقه‌ی (احمدیه)<sup>(۱)</sup>؛ زیرا

۱- جماعت احمدیه (به اردو: احمدیہ): درباره‌شان گفته شده است: جماعتی اسلامی است که در اواخر قرن نوزدهم میلادی در شبه قاره هند ایجاد شده است. مؤسس آن میرزا غلام احمد قادیان منسوب به شهر قادیان در اقلیم پنجاب در هند است. او اساس جماعت خود را در سال ۱۸۸۹ تأسیس نمود؛ هنگامی که او تصریح نمود که او همان مهدی منتظر و تجدید کننده‌ی زمانش است. احمدیون در همه‌ی شهرهایی که مهاجرانی از شبه‌ی قاره هند در آنها وجود دارد، زندگی می‌کنند. پس از وفات مؤسسش، این جماعت به دو شاخه تقسیم شد: جنبش احمدیه در لاهور و گروه مسلمانان احمدی. احمدیون خود را مسلمان می‌شمارند. به قرآن و به همه‌ی ارکان ایمان، اعتقاد دارند؛ به خداوند، فرشتگانش، کتاب‌هایش، فرستادگانش، به برانگیخته شدن و حساب و همه‌ی ارکان اسلام و به اینکه اگر کسی چیزی از آن را تغییر دهد، از دایره‌ی دین بیرون رفته است. احمدیون اعتقاد دارند که مؤسس گروه آنان همان (امام مهدی) است که آمد و دین اسلام را تجدید نمود و معنای تجدید در نظر آنان، از بین بردن غباری است که طی قرن‌های گذشته بر دین انباشته شده است، تا آن را به وضعیت پاک و مطهر بازگرداند، همان طور که فرستاده‌ی خدا محمد اسلام را آورد؛ کسی که آنها ایمان دارند که او (بنده‌ی خدا و فرستاده و خاتم پیامبران است). آن طور که میرزا احمد مدعی شده است که محمد و پیشگویی‌های دیگر در ادیان مختلف به آمدن او بشارت داده‌اند. اینکه او همان مسیح منتظر است؛ و اینگونه تفسیر می‌کنند که مسیح منتظر، همان عیسی بن مریم نیست که آنها اعتقاد دارند بر صلیب نمرده است. جماعت احمدیه خود را جماعتی دینی و غیرسیاسی می‌داند که هدفش بازسازی در اسلام است و می‌گوید در جهت انتشار دین با ابزارهای مسالمت‌آمیز تلاش می‌کند؛ از راه ترجمه‌ی قرآن به تعدادی از زبان‌ها که براساس منابع این گروه به ۵۲ زبان در جهان رسیده است. منابع گروه احمدیه تأکید می‌کنند که این جماعت هیچ ارتباطی با سیاست ندارد و عمداً دین را از سیاست به دور می‌دانند. همان طور که تأکید می‌کنند که او و پیروانش در هر شهری که حضور دارند، در هیچ خروجی علیه حکومت شرکت نمی‌کنند.

کسی که مبانی این فرقه را مطالعه می‌کند نقایص آشکاری را در روش و منهجی که این فرقه بر آن سیر می‌کنند پیدا می‌کند. آنها به ظهور امام مهدی علیه السلام در شخص مؤسس گروهشان ایمان دارند. اگر او مهدی است، پس چرا در جهت محقق شدن عدالت تلاش نمی‌کند؟ حتی برعکس مؤسس این فرقه قائل به روش جدایی دین از سیاست است، در حالی که قرآن بیان می‌دارد که جدایی دین از سیاست امکان‌پذیر نیست! آیاتی که بیان می‌کنند خداوند کسی است که روش حکومت را از طریق منصوب کردن خلفا و جانشینان و مبعوث داشتن پادشاهان قرار می‌دهد، بسیاریند، و محمد صلی الله علیه و آله همان‌طور که یک پیامبر بود، جانشین خداوند و حاکم نیز بود؛ و همان‌طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان فرموده است، روش مهدی علیه السلام مانند روش رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آمدن او، لطف و رحمتی برای جهانیان است که آنچه را که مسلمانان در دین اختلاف پیدا کرده‌اند را برایشان بیان می‌دارد، طوایف و ادیان را جمع می‌کند، با طاغوتیان مدهنه و سازش نمی‌کند و تسلیم‌شان نمی‌شود و از حقوق ضعیفان کوتاه نمی‌آید تا عدالت را عملی سازد. این عدالت از سال ۱۸۸۹ تا حال حاضر کجا است؟ و روش و منهجی که آنها را فرقه ناجیه قلمداد می‌کند پس از اینکه مؤسس این فرقه مرد، کجا است؟ و علوم دینی که مؤسس احمدیه منتشر کرده، کجا است؟ دین خداوند از طریق مدهنه و سازش با طاغوتیان و بسنده کردن به مکتب‌خانه‌هایی برای ترجمه‌ی تفسیرهایی که مردم فقط با نظراتشان وضع کرده‌اند منتشر نمی‌شود و بر سایر ادیان فائق نمی‌آید. اولاً لازم است برای مردم انحراف از دینی که محمد صلی الله علیه و آله آورده است مشخص شود و پس از آن تصحیح انجام شود تا دیدن نور و دین حقیقی برای مردم امکان‌پذیر گردد. بر احمدیه لازم است که ابتدا پیش از منتشر کردن قرآن-قرآن را به همان صورتی که محمد صلی الله علیه و آله آورده است، بفهمند.

اما بهائیت<sup>(۱)</sup> بر روش ادامه‌دار ولایت امر از طریق خط وراثتی استوار است؛ ولی همان‌طور که برای ما آشکار شده است، آخرین ولی امر آنان مرده و وارثی بر جای نگذاشته است (او عقیم بود). بنابراین روش و منهج فرو ریخت و ولایت امر به جایی

۱- درباره‌ی دین بهائی گفته شده است: دین جهانی مستقلی است که برخی آن را به اسلام نسبت می‌دهند، علی‌رغم اینکه پیروانش اصرار دارند که دین آسمانی مستقلی است که فرستاده، سرآغازها، احکام و هیئت‌های اداری کاملاً مستقلی از دین اسلام دارد. میرزا حسین علی نوری ملقب به بهاء الله آن را در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم میلادی تأسیس کرده است. دین بهائیت در تعدادی از دولت‌های جهان به طور رسمی پذیرفته شده است. در سال ۱۹۹۲ (یاد بود صد ساله‌ی اول وفات بهاء الله) انتشار دین بهائیت در تمام دولت‌های جهان به استثنای دولت واتیکان کامل شد و از ابتدای پیدایش خود نماینده‌ای غیرحکومتی در سازمان ملل متحد و همچنین در مجمع‌های علمی، دینی و اقتصادی جهان دارد. علاوه بر اینکه ولایت امر به شکل رسمی به عنوان بنیانی ترسیم شده است که مطیع نظام وراثتی است و وصایای حضرت عبدالبها این امکان را داده است که این خط وراثتی - که حضرت عبدالبها تعیین نموده است- پس از ولیّ امر ادامه‌دار باشد، ولی حضرت شوقی افندی بدون اینکه وارثی تعیین کند که جانشینش باشد از دنیا رفت. او کسی از افراد خانواده‌اش را تعیین نکرد تا جانشینش شود؛ زیرا شروطی که حضرت عبدالبها برای چنین منصوب کردنی قرار داده بود در کسی احراز نشده بود. با این حال ولایت امر با توان و دوام تأثیر خوش ادامه‌دار است. حضرت شوقی افندی در آثار نوشتاری‌اش گنجی از انواع هدایت و راهنمایی را گذاشته است که از بین نمی‌رود. این همان میراث بی‌نیازکننده‌ای است که ولی امر دین بهائیت برای جامعه‌ی بهایی باقی گذاشته است و نتیجه‌ی سالیان ولایت او آکنده از حوادث از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۵۷ بوده است. از جمله مواردی که به بهترین نوع ارزیابی این میراث بی‌نیازکننده کمک می‌کند این است که با جزئیات به اتفاقات بسیاری پردازیم که ولی امر دین بهائیت برای رشد جامعه‌ی بهایی و تکامل آن انجام داده است و ارتباط تنگاتنگی که بین ولایت امر و بیت العدل اعظم وجود دارد. (شوقی افندی) آن را اینگونه توصیف کرده است: (هر کدام از این دو ستونی که همراه با نظام دین اداری حضرت بهاء الله است به طور ریشه‌ای الهی و از نظر عملکرد، جوهری است و از جهت غایت و مطلب، هر یک دیگری را کامل می‌کند). (شوقی افندی، دایره‌ی بهاء الله: پیوست اداره‌ی بهائیه، اسکندریه، محفل روحانی مرکزی مصری و سودان در قطر، ۱۹۴۷، ص ۶۱ - جهان بهائیت - سایت کامل بهائیت در اینترنت).

رسیده است که امروز آن را بیت العدل اعظم می‌نامند - که خیلی به هیأت پارلمانی شباهت دارد - و این، منهج وصایتی را که عبدالبها (عباس افندی) قرار داده بود از بین می‌برد. به علاوه هیچ کتاب آسمانی از او ذکری به میان نیاورده است. همه‌ی کتاب‌های آسمانی گفته‌اند که پیامبران، فرستادگان و پادشاهان، برگزیدگان خداوند هستند. آنگونه که انجیل بیان کرده است عیسی علیه السلام وارث کُرسی و تخت داوود علیه السلام بود و مهدی علیه السلام وصی محمد صلی الله علیه و آله و وارث خلافت خداوند در زمینش است؛ همان طور که قرآن، سنّت پاک و روایات اهل بیت علیهم السلام بیان نموده‌اند.

به همین مقدار بسنده و عرض می‌کنم: همه‌ی فرقه‌های اسلامی که مدعی هستند بر روش محمد صلی الله علیه و آله قرار دارند، می‌توانند به سادگی مورد تحقیق قرار گیرند که آیا حق هستند یا باطل؛ به این صورت که روش آنها در حکومت را بر روشی که محمد صلی الله علیه و آله بوده است، عرضه نمود. قرآن و سنت شریف بیان می‌دارند کسانی که خداوند آنان را برگزیده و اختیار کرده است از خاندان ابراهیم و خاندان عمران هستند و آنها تا روز دین (قیامت) خلفا و جانشینان خداوند در زمینش هستند. نص و دلایلی بر اینکه میرزا غلام احمد یا میرزا حسین از سوی خداوند انتخاب و برگزیده شده‌اند - چه از قرآن و چه از سنّت شریف - کجا هستند؟

## (۴) بجای در اینکه جماعت، همان اهل علم هستند؟ علم چیست؟ علما چه کسانی هستند؟

بخاری در (کتاب اعتصام از صحیح خود) یقین کرده جماعتی که پیامبر ﷺ به ملتزم بودن به آن دستور داده است، همان اهل علم هستند.<sup>(۱)</sup>

در اینجا ما می‌گوییم: بله. کسی که این امت را به سوی نجات رهبری می‌کند باید عالم باشد؛ چرا که رسول خدا ﷺ فرموده است: (علما چراغ‌های زمین، جانشینان پیامبران، وارثان من و وارثان پیامبران هستند)<sup>(۲)</sup>.

ولی این علمایی که علم محمد ﷺ و علم پیامبران را به ارث برده‌اند، چه کسانی هستند؟ برای اینکه بفهمیم علما چه کسانی هستند، در ابتدا باید مشخص کنیم علم چیست؟ آیا منظور، شیمی، فیزیک، نحو، فلسفه یا علم به قرآن است؟؟؟

آن علم حقیقی که ما را به هدف می‌رساند هدفی که برای آن آفریده شده‌ایم- یعنی شناخت خداوند و عبادت او از طریق روشی که خداوند سبحان برگزیده و در کتاب‌های مقدسش بیان فرموده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾<sup>(۳)</sup> (جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام).

علما همان کسانی هستند که خداوند را آنگونه که باید، شناختند و برای او خشوع کردند. آنان کسانی هستند که می‌توانند مردم را پس از دلیل آوردن بر مسیر الهی، به سوی خداوند هدایت کنند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ

۱- صحیح بخاری: ج ۸ ص ۱۵۶.

۲- جامع الصغیر سیوطی: ج ۲ ص ۱۹۱ شماره‌ی ۵۷۰۳؛ میزان الحکمه: ج ۳ ص ۲۰۶۷.

۳- ذاریات: ۵۶.



مُخْتَلِفُ أَلْوَانِهِ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿۱﴾ (همچنین از مردم و جنبندگان و چهارپایان گوناگون. اینچنین هر آینه از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند، و خدا پیروزمندِ آمرزنده است).

متأسفانه در این زمانه‌ی ما مردم به گونه‌ای شده‌اند که به هر کسی که در دین تَفَقُّه می‌کند و لباس بزرگان دین را می‌پوشد با این دید نگاه می‌کنند که او عالمی است که باید از او پیروی شود.

برای شناخت میزان علم این مدعیان علم، آنان را در میزان قرآن و مشخصاً میزان آیه‌ی فوق‌الذکر قرار می‌دهیم تا بفهمیم آیا این فقها بیش‌تر از خدا می‌ترسند یا از حاکمان، پادشاهان و مردم؟ هیچ‌ دو صاحب بصیرتی در این اختلاف ندارند که فقهای بی‌عمل از حاکمان بیش از خداوند می‌ترسند؛ و حتی آنان به سوی طاغوتیان دعوت و در برابر طغیان آنان سکوت پیشه می‌کنند و مردم را از مطالبه‌ی حقوقشان باز می‌دارند. بنابراین به طور قطع و یقین فقهای بی‌عمل مورد نظر این آیه نیست.

اگر مردم به قرآن مراجعه کنند می‌فهمند که خداوند علم را به هر بنده‌ای که بخواهد می‌دهد تا رهبر و راهنما باشد تا خلقی که از آنان پیروی می‌کنند از آنها هدایت جویند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (۲) (و تمام نام‌ها را به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به نام‌های این چیزها خبر دهید).

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (۳) (تا بنده‌ای از

۱- فاطر: ۲۸.

۲- بقره: ۳۱.

۳- کهف: ۶۵.

بندگان ما را که رحمت خویش بر او ارزانی داشته بودیم و خود به او دانش آموخته بودیم، بیافتند).

﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾<sup>(۱)</sup> (پس بلند مرتبه است خدا، آن فرمان‌روای راستین؛ و در خواندن قرآن، پیش از آنکه وحی آن بر تو به پایان رسد شتاب مکن و بگو: ای پروردگار من، بر علم من بیفزای).

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (و به راستی ما به داوود و سلیمان دانشی عطا کردیم. گفتند: سپاس از آن خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری داد).

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (و چون به حد رشد و قوت رسید، حکمت و دانشی به او ارزانی داشتیم، و ما اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم).

﴿وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ﴾<sup>(۴)</sup> (و به لوط حکمت و علمی دادیم و از آن قریه که مردمش مرتکب پلیدی‌ها می‌شدند نجاتش بخشیدیم؛ به راستی که آنها مردمی بد نهاد فاسق بودند).

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۵)</sup> (و چون

۱- طه: ۱۱۴.

۲- نمل: ۱۵.

۳- یوسف: ۲۲.

۴- انبیاء: ۷۴.

۵- قصص: ۱۴.

به رشد و کمال رسید و برومند شد، او را حکمت و دانشی دادیم و نیکوکاران را اینچنین پاداش می‌دهیم).

خداوند این علم را فقط به پیامبران (علیهم السلام) نداده بلکه به طالوت (علیه السلام) نیز عطا فرموده است. او از فرزندان ابراهیم (علیه السلام) است. خداوند این علم را ملاکی برای متمایز کردن کسانی که از میان سایر بندگان انتخاب کرده و برگزیده قرار داده است؛ چرا که آنها برای خداوند سبحان اخلاص ورزیده‌اند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>(۱)</sup> (پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را به عنوان پادشاه شما برگماشت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟! در حالی که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و به او دارایی چندانی داده نشده است! گفت: خدا او را بر شما برگزیده و بر دانش و نیروی بدنی‌اش بیفزوده است، و خداوند پادشاهیش را به هر که بخواهد می‌دهد، که خداوند گشاینده‌ی دانا است).

این علمی است که آدم (علیه السلام) فرود آورد، خداوند آن را به پیامبران، اوصیاء، فرزندان و پادشاهان (علیهم السلام) از فرزندان آدم (علیه السلام) که با اختیار خود آنها را برمی‌گزینند، به میراث می‌دهد. همان علمی که زکریا (علیه السلام) برای فرزندانش درخواست نمود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا \* يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾<sup>(۲)</sup> (من پس از مرگ خویش، از نزدیکان بیمناکم و زخم نازا است. مرا از جانب خود فرزندی عطا فرما \* که میراث‌بر

۱- بقره: ۲۴۷.

۲- مریم: ۵ و ۶.

من و میراث‌بر خاندان یعقوب باشد و او را، ای پروردگار من، شایسته و پسندیده قرار بده).

یحیی (علیه السلام) همه‌ی مسایل را از پدرش (علیه السلام) فرا نگرفت؛ زیرا هنگامی که از پدرش جدا شد، کودکی بیش نبود. پس علم از سوی خداوند به او داده شد همان‌طور که حکمت به او داده شد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾<sup>(۱)</sup> (ای یحیی! کتاب را با نیرومندی بگیر و از کودکی به او دانایی عطا کردیم).

یوسف (علیه السلام) از پدرش جدا می‌شود در حالی که همچنان در کودکی است؛ ولی علم یعقوب (علیه السلام) را به ارث می‌برد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (و چون به حد رشد و کمال رسید، حکمت و دانشی به او ارزانی داشتیم، و ما اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم).

آیا این علم پس از محمد (صلی الله علیه و آله) از آفریدگان منقطع گردید؟ و چه کسی علم فرستاده‌ی خدا محمد (صلی الله علیه و آله) را به ارث برد؟ آیا آن‌گونه که آنها می‌گویند، آن علم را میان یارانش توزیع نمود؟؟؟ یا میان فقهای زمان ما؟ در این صورت وضعیت مردم و علم پراکنده شده میان فقهای با نظرات و فتواهای مختلف و متشتت پراکنده چگونه است؟؟؟ آیا همان‌طور که قرآن بیان می‌فرماید، خداوند سبحان به ما خبر نداده است که علم بین پیامبران در فرزندان‌شان به ارث برده می‌شود؟

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ آتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾<sup>(۳)</sup> (و سلیمان از داوود به ارث برد و

۱- مریم: ۱۲.

۲- یوسف: ۲۲.

۳- نمل: ۱۶.

گفت: ای مردم! به ما زبان مرغان آموخته و از هر چیزی به ما داده شده، که این همان برتری و نعمت آشکار است).

پس چه کسی علم فرستاده‌ی خدا محمد (صلی الله علیه و آله) را به ارث برده است؟؟؟ اگر بگویند: ما نمی‌دانیم؛ در این صورت وای بر امتی که میراث و علم پیامبرش را گم کرده است! وارثان علم محمد (صلی الله علیه و آله) فرزندانش هستند؛ و آنها فرزندان ابراهیم (علیه السلام) نیز می‌باشند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) مکان به ودیعه سپرده شدن علم و طریق رسیدن به آن را بیان کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿من شهر علم هستم و علی در آن است. هر کس علم می‌خواهد باید از در وارد شود﴾<sup>(۱)</sup>.

و بار دوم به آنان فرمود: (من خانه‌ی حکمت هستم و علی در آن است)<sup>(۲)</sup>.  
و بار چهارم به آنان فرمود: (علی در علم من است و بیان کننده‌ی آن برای امتم برای آنچه که پس از من فرستاده شده است. دوستی او ایمان، و بغض به او نفاق است)<sup>(۳)</sup>.  
رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: (ما اهل بیتی هستیم که هیچ کسی با ما قیاس نمی‌شود)<sup>(۴)</sup>.

۱- حاکم نیشابوری این حدیث را با سه سند روایت کرده است: ج ۳ ص ۱۲۶ و ۱۲۷، و طبرانی آن را در معجم کبیر: ج ۱۱ ص ۵۵ و سیوطی آن را در جامع الاحادیث: ج ۲ ص ۱۹۳ شماره‌ی ۴۷۸۳، و متقی هندی آن را در کنز العمال: ج ۱۳ ص ۱۴۷ و ۱۴۸ شماره‌ی ۳۶۴۶۳، و هیشمی در مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۱۴ روایت کرده‌اند.

۲- این متن با ده‌ها منبع آمده است که عبارتند از: صحیح ترمذی: ج ۵ ص ۳۰۱ ح ۳۸۰۷؛ جامع الصغیر سیوطی: ج ۱ ص ۴۱۵ شماره‌ی ۲۷۰۴؛ کنز العمال متقی هندی: ج ۱۱ ص ۶۰۰ شماره‌ی ۳۲۸۸۹.

۳- سبل الهدی و الرشاد صالحی شامی: ج ۱۱ ص ۲۹۳.

۴- کنز العمال متقی هندی: ج ۱۲ ص ۱۰۴ ح ۳۴۲۰۱؛ ذخائر العقبی احمد بن عبد الله طبری: ص ۱۷؛ سبل الهدی و الرشاد صالحی شامی: ج ۱۱ ص ۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی قندوزی: ج ۲ ص ۶۸ ح ۶۱ و ص ۱۱۴ ح ۳۲۲؛ فراند السمطین محدث بزرگ ابراهیم بن محمد بن مؤید جوینی

و امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: (هیچ کسی از این امت با آل محمد (علیهم السلام) قیاس نمی‌شود و به هیچ وجه با کسی که نعمت آنان بر او جریان دارد، مساوی نیستند)<sup>(۱)</sup>.  
 از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (مردم سه دسته‌اند: عالم، دانشجو، و خس و خاشاک. ما علما هستیم، و شیعیان مان دانشجو، و بقیه‌ی مردم، خس و خاشاک)<sup>(۲)</sup>.

از ابا عبد الله امام صادق (علیه السلام) روایت است که می‌فرماید: (وقتی نبوت آدم به پایان رسید و خورد و خوراکش منقطع گردید، خداوند به او وحی فرمود: ای آدم! پیامبری تو به پایان رسید و خوراک تو پایان یافت. علم و ایمان و میراث پیامبری و آثار علم و اسم اعظم که نزد تو است را بنگر و آن را در پشتت از فرزندان نزد هبئه الله قرار بده؛ که من زمین را بدون عالمی رها نمی‌کنم که به واسطه‌ی او دین شناخته شود و اطاعت من به واسطه‌ی او شناخته گردد و باعث نجات و رهایی کسانی شود که بین قبض روح یک پیامبر تا ظهور پیامبری دیگر متولد می‌شوند)<sup>(۳)</sup>.

و از ایشان (علیهم السلام) که فرمود: (علمی که با آدم (علیه السلام) فرود آمد، بالا نرفت؛ و علم، ارث برده می‌شود. عالمی از دنیا نمی‌رود مگر اینکه کسی پس از او جانشینش می‌شود که

خراسانی، متوفی ۷۳۰هـ تحقیق شیخ محمد باقی محمودی مؤسسه المحمودی للطباعة و النشر- بیروت - لبنان - ط ۱ - ۱۳۹۸هـ - ۱۹۷۸م - ج ۱ ب ۲ ص ۴۵ ح ۱۰؛ فردوس الاخبار دیلمی، متوفی ۵۰۹هـ - دار الكتاب العربی - ط ۱ - ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۷م - ج ۵ ص ۳۴ ح ۷۰۹۴.

۱- ینابیع المودة قندوزی: ج ۱ ص ۸۲ و ۸۳؛ نهج البلاغه: ص ۳۰.

۲- کافی: ج ۱ ص ۵۱.

۳- علل الشرایع: ص ۱۹۵؛ بحار الانوار: ج ۲۳ ص ۱۹؛ و برقی در محاسن: ج ۱ ص ۲۳۵ روایت کرده است. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۱۸۹ از منابع، و طبری آن را در دلائل الامامة: ص ۲۳۱ روایت کرده است.

مانند علم او را دارد، یا آنچه خداوند بخواهد<sup>(۱)</sup>).

از امام علی (علیه السلام): (ای کمیل! آنچه به تو می‌گویم را از سوی من حفظ کن: مردم سه گروه هستند: عالم ربّانی، دانشجویی که در راه نجات و رهایی است، و سرگردانی که دنباله‌روی هر بانگ زنده‌ای است که هر طرف باد بوزد، به همان سو می‌رود؛ اینان با نور علم، نور نمی‌گیرند و به هیچ ستون محکمی پناه نمی‌جویند)<sup>(۲)</sup>.

امام علی (علیه السلام) فرمود: (پس از رسول خدا ﷺ کار مردم به سه دسته منتهی شد: به عالمی که بر هدایتی از سوی خداوند بود که خداوند او را با علمی از علم دیگران بی‌نیاز کرده است؛ و به جاهلی که مدعی علم است و در آنچه دارد، حیران، و دنیا و دیگران او را در فتنه و آزمایش قرار داده‌اند؛ و دانشجویی که از عالمی که در راه هدایت و رهایی از سوی خداوند است، علم می‌آموزد. پس آن که مدعی است، هلاک می‌شود و آن که دروغ می‌بندد، زیان می‌بیند)<sup>(۳)</sup>.

آیا فقها خود بر هدایتی از سوی خداوند هستند یا به هدایت‌گری نیازمندند؟ آیا آنان خود جزو اهل‌بیتی (علیهم السلام) هستند که خداوند پاک و طاهرشان فرموده است تا منبع پاک علم باشند؟ و کدام یک از فقها است که خداوند به واسطه‌ی علمی که به او داده، او را از علم دیگری بی‌نیاز کرده باشد؟

اگر آنها از آل محمد (علیهم السلام) نباشند بر خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله) دروغ بسته‌اند. از امام علی بن حسین سجاد (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (... سلمان فقط به این دلیل جزو علما

۱- بصائر الدرجات: ص ۱۳۴.

۲- امالی طوسی، مجلس اول: ص ۲۰ ح ۲۳؛ بحار الانوار: ج ۱ ص ۱۸۸؛ تحف العقول: ص ۱۱۳.

۳- کافی: ج ۱ ص ۵۱.

شد که مردی از ما اهل بیت بود و به همین جهت به علما منسوب است<sup>(۱)</sup>.  
 امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: (کجايند کسانی که از روی جور و ستم بر ما- گمان می کنند که به غیر از ما، راسخان در علم هستند. خداوند ما را بالا برده و آنان را پایین آورده است؛ به ما بخشیده و آنان را محروم کرده است؛ ما را داخل و آنان را خارج برده است. فقط به واسطه‌ی ما است که هدایت عطا و نابینایی آشکار می‌شود)<sup>(۲)</sup>.

این علما همان کسانی هستند که کتاب، آنها را به اهل ذکر توصیف کرده؛ همان‌هایی که به ما دستور به پرسش و دنبال‌روی از آنان را داده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (ما پیش از تو نیز جز مردانی را که به آنها وحی می‌کردیم، گسیل نداشتیم. پس اگر خود نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید).

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا \* رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾<sup>(۴)</sup> (پس ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید. به راستی که خدا بر شما ذکر می‌فرستاده است \* فرستاده‌ای که آیات روشن‌گر خدا را برایتان می‌خواند تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌ها به روشنایی بیرون ببرد).

بنابراین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همان کتاب و ذکر است و اهل بیت آن حضرت (علیهم السلام) همان اهل ذکر هستند. آنان همان اهل کتابی هستند که خبر آغازین نزد آنان است و علم پیامبران (علیهم السلام) را با خود حمل می‌کنند.

۱- کافی: ج ۱ ص ۴۰۱، و بصائر الدرجات: ص ۴۵.

۲- نهج البلاغه: ج ۲ ص ۲۷.

۳- انبیا: ۷.

۴- طلاق: ۱۰ و ۱۱.



متأسفانه مفاهیم در نظر مردم به دلیل تفسیر قرآن با آرا و نظرات غیر از آنان، یعنی سایر مردمی که به دروغ و افترا مدعی علم هستند دگرگون و نامتجانس شده است. نمونه‌ای در این خصوص، مطلبی است که قرطبی (متوفی ۶۷۱ هـ) در تفسیر خود نقل می‌کند<sup>(۱)</sup>: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید). از این آیه، اهل تورات و انجیل که به پیامبر ﷺ ایمان آورده‌اند را اراده می‌فرماید. سفیان در این خصوص گفته است: و آنان را اهل ذکر نامیدند؛ زیرا خبر پیامبران را که عرب نمی‌دانستند ذکر می‌نمودند و کافران قریش در امر محمد ﷺ به اهل کتاب مراجعه می‌کردند. ابن زید می‌گوید: منظور از ذکر، قرآن است؛ یعنی از مؤمنین آگاه از اهل قرآن بپرسید. جابر جعفی می‌گوید: وقتی این آیه فرستاده شد، علی (علیه السلام) فرمود: ما اهل ذکر هستیم).

با وجود اینکه قرطبی خودش به بی‌راهه رفته و قرآن را به رأی تفسیر نموده است؛ آیا عاقلانه است که اهل ذکر همان اهل کتاب از دیانت‌های دیگر باشند؟ اینها جز آنچه در کتاب‌هایشان گفته شده است از اخبار آغازین چیزی ندارند. پس چرا خود ما به کتاب‌هایشان مراجعه نکنیم تا قضیه فیصله یابد؟ ولی در عین حال او سخن امام علی (علیه السلام) را برای ما نقل نموده است؛ آنجا که می‌فرماید: (ما اهل ذکر هستیم)؛ ولی متأسفانه این مفسر، این بیان را صرفاً نقل می‌کند و درباره‌اش اندیشه‌ای نمی‌کند. کسانی که اخبار پیامبران پیشین را دارند همان وارثان علم پیامبران هستند؛ و آنان محمد و آل محمد (علیهم السلام) هستند.

ابن جریر طبری (متوفی ۳۱۰ هـ) در تفسیر خود می‌گوید: (از ابوجعفر: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ

الدُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید). فرمود: ما اهل ذکر هستیم<sup>(۱)</sup>.

همچنین در همان منبع آمده است: احمد بن محمد طوسی گفت: عبد الرحمن بن صالح به من حدیث نمود و می‌گوید: موسی بن عثمان به من حدیث نمود. از جابر جعفی که گفت: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الدُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید) نازل شد، علی فرمود: (ما اهل ذکر هستیم)<sup>(۲)</sup>.

از محمد بن مسلم از ابو جعفر امام باقر علیه السلام: عرض کرد: نزد ما افرادی هستند که گمان می‌کنند منظور از سخن خداوند عزوجل ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الدُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید) یهود و نصراست. ایشان علیهم السلام فرمود: (بنابراین شما را به دین آنها فرامی‌خوانند). (راوی می‌گوید) و در حالی که با دستش به سینه‌اش اشاره می‌کرد، فرمود: (ما اهل ذکر هستیم و ما همان کسانی هستیم که از آنها پرسیده می‌شود)<sup>(۳)</sup>.

از عقیل بن حسین نقل شده است که گفت: علی بن حسین به ما خبر داد و گفت: محمد بن عبید الله به ما حدیث نمود و گفت: عبدویه بن محمد بشیراز به ما حدیث نمود و گفت: سهل بن نوح بن یحیی ابو الحسن حبانی به ما حدیث نمود و گفت: یوسف بن موسی قطان به ما حدیث نمود، از وکیع، از سفیان، از اسدی: از حارث که گفت: درباره‌ی این آیه ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الدُّكْرِ﴾ (از اهل ذکر بپرسید) از علی پرسیدم. فرمود: (به خدا سوگند! فقط ما اهل ذکر هستیم، ما اهل علم هستیم، و ما معدن تأویل

۱- جامع البیان: ج ۱۴ ص ۱۴۵.

۲- جامع البیان: ج ۱۷ ص ۸.

۳- کافی: ج ۱ ص ۲۳۷.

و تنزیل هستیم. از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: من شهر علم هستم و علی در آن است. کسی که علم می‌خواهد باید از درش وارد شود.<sup>(۱)</sup>

از امام باقر (علیه السلام) درباره‌ی سخن خداوند متعال ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید) روایت شده است که فرمود: (ما اهل ذکر هستیم و ما کسانی هستیم که از آنها پرسیده می‌شود)<sup>(۲)</sup>.

از امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی سخن خداوند متعال ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (پس اگر خود نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید) روایت شده است که فرمود: (ذکر، محمد ﷺ است و ما اهل ذکر هستیم و ما کسانی هستیم که از آنها پرسیده می‌شود)<sup>(۳)</sup>.

عقول مردم در آل محمد ﷺ حیران و سرگردان است و به دوست‌دار، حسود و دشمن تقسیم شدند و هیچ کدام قدر آنان را آن‌طور که شایسته است ندانستند؛ مگر کسی که خداوند بصیرت را برایش گشوده تا حق را در آنان و از طریق آنان ببیند. ابن حجر هیثمی از امام شافعی روایت کرده است که گفت:

ای اهل بیت رسول خدا! دوستی شما فرضی است از خدا در قرآنی که نازل کرده است از بزرگی شما همین بس که هر کس بر شما صلوات نفرستد نمازی نخوانده است<sup>(۴)</sup> اینچنین نام علما بر امت اسلامی مُشْتَبِه شد و بسیاری از فقهای گمراهی که در هر

۱- حاکم حسکانی - شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۴۳۲.

۲- بصائر الدرجات: ص ۶۰.

۳- بصائر الدرجات: ص ۶۰.

۴- یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر أنکم من لم یصل علیکم لا صلاة له

زمانی وجود داشته‌اند، بسیاری را در چنین توهمی افکندند که آنان همان علما هستند و آنان همان اهل ذکر هستند و مردم بدون اینکه حق را از باطل تشخیص دهند از آنان پیروی کردند؛ ولی اگر اندکی در سخن رسول خدا ﷺ و اهل بیتش (علیهم السلام) درباره‌ی کسی که دین را به عنوان شغل برگزیده است، بصیرت داشتند، قطعاً حق را می‌شناختند و با آن دلیل می‌آوردند. رسول خدا ﷺ و اوصیایش (علیهم السلام) پس از ایشان از دنباله‌روی کورکورانه پشت سر فقهای که تظاهر به دین‌داری و زهد می‌نمایند، برحذر داشته‌اند. از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: **(وای بر امتم از علمای بد نهاد. این علم را تجارتمی قرار می‌دهند تا از امیران زمانشان بهره‌ای برای خود خریداری کنند. خداوند تجارت آنان را سودمند نکند!)**<sup>(۱)</sup>

برای همگان روشن است که فقهای زمان ما حقوق یا مقرری از مسلمانان دریافت می‌کنند تا تأمین معاش نمایند؛ بنابراین دین را حرفه و تجارت قرار دادند، در حالی که همه‌ی پیامبران، فرستادگان و اوصیا به شغل و حرفه‌ای ساده مشغول بودند و دین شغل‌شان نبود!

از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: **(بر امتم از غوغایی که آنان را می‌کشد نمی‌ترسم، و نه از دشمنی که نابودشان می‌کند؛ بلکه بر امتم از امامان گمراهی می‌ترسم که اگر آنان را پیروی کنند، آنها را در فتنه می‌اندازند و اگر آنان را سرپیچی نمایند، آنها را می‌کشند)**<sup>(۲)</sup>.

از رسول خدا ﷺ در توصیف وضعیت امت در حالی که هدایت‌گر پس از بی‌توجهی مردم از آنان پنهان شده است، روایت شده: **(ای ابن مسعود... علما و فقهایشان**

۱- العلم و الحکمه فی الکتاب و السنه: ص ۴۵۳.

۲- الزام الناصب: ج ۱ ص ۱۹۶.

فاجرهای خائن‌اند. بدان که آنها شریرترین مخلوقات خداوند هستند و پیروانشان و کسانی که به سمت آنها می‌روند و از آنها دریافت می‌کنند و آنها را دوست دارند و با ایشان همنشین می‌شوند و از آنها مشورت می‌گیرند نیز شریرترین خلق خدا هستند که خداوند آنها را به جهنم وارد می‌کند: ﴿صُمُّ بَكْمٌ عَمَىٰ فِهِمْ لَا يَرِجُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (کر و کور و لال‌اند و بازگشتی ندارند)<sup>(۲)</sup>.

از صادق (علیه السلام) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) از رسول الله (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: (زمانی بر امت من خواهد رسید که از قرآن جز خطش و از اسلام جز نامش باقی نمی‌ماند، خود را منتسب به آن می‌دانند در حالی که دورترین مردم از آن هستند، مسجدهایشان آباد اما خالی از هدایت است، فقهایی آن زمان شریرترین فقهایی هستند که آسمان بر ایشان سایه انداخته است، از آنها فتنه خارج می‌شود و به آنها بازمی‌گردد)<sup>(۳)</sup>.

در ینابیع آمده است: (وقتی قائم (علیه السلام) خروج کند، دشمن آشکاری جز فقها ندارد. او و شمشیر برادر هستند. اگر شمشیر در دستانش نباشد، فقها به کشتنش فتوا می‌دهند؛ ولی خداوند او را با شمشیر و کرامت آشکار می‌کند. از او اطاعت می‌کنند و حکم او را بدون ایمان آوردن می‌پذیرند؛ بلکه مخالفت با او را در درون دارند)<sup>(۴)</sup>.

برای خردمند در آنچه امروزه از اختلاف میان فقهایی بی‌عمل در فتوهایشان به وجود آمده است اشاره‌ی روشنی در شناخت باطل بودن این فقهایی بی‌عمل وجود دارد؛ حتی اگر آنها بر یک مذهب و بر یک دین که از سوی یک پروردگار، یک فرستاده و یک

۱- بقره: ۱۸.

۲- مکارم الاخلاق: ص ۴۵۰.

۳- کافی: ج ۸ ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۴- ینابیع الموده: ج ۳ ص ۲۱۵.

کتاب آمده، باشند. این همان نکته‌ای است که امام علی (علیه السلام) در مذمت اختلاف فقها در فتوا بیان می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: (...بر یکی از آنان قضیه‌ای مطرح می‌شود و با نظر خودش در آن حکم می‌کند. سپس همان قضیه بر دیگری مطرح می‌شود و او برخلاف سخن قبلی حکم می‌کند. سپس قاضیان با این قضیه نزد امامشان - که آنها را منصوب کرده است- جمع می‌شوند و او نظرات همه‌ی آنان را تصویب می‌کند؛ در حالی که خدای آنان یکی است، پیامبرشان یکی است و کتابشان نیز یکی است. آیا خداوند آنها را به اختلاف داشتن فرمان داده که آنها اینچنین اطاعتش می‌کنند؟! یا آنها را از این کار نهی کرد و آنها نافرمانی‌اش می‌کنند؟ یا خداوند دینی ناقص فرستاد که در این صورت از آنها برای کامل کردنش یاری می‌جوید؟! یا آنها شریکانی هستند تا آنان سخن بگویند و بر او است که راضی باشد؟! و یا خداوند دین را کامل فرستاد و فرستاده در تبلیغش کوتاهی کرده است؟! در حالی که خداوند می‌فرماید: ما در این کتاب از چیزی فروگذار نکردیم، و در آن بیان هر چیزی است، و ذکر کرده است که بخش‌هایی از کتاب بخش‌های دیگر آن را تصدیق می‌کند، و اینکه اختلافی در آن وجود ندارد. خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾<sup>(۱)</sup> (اگر از جانب غیر خدا می‌بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند)<sup>(۲)</sup>.

چه بسیار در این زمان از فقها می‌شنویم که درباره‌ی مسایل جدید امروزین فتوا می‌دهند و می‌گویند قرآن، سنت شریف یا روایات اهل بیت (علیهم السلام) سخنی درباره‌ی این مسایل نگفته است؛ مانند معاملات بانکی، ابزارهای انتقال دهنده‌ی مدرن و دیگر مسایل... آنان به این ترتیب فقط می‌خواهند باب اجتهاد به رأی را باز کنند و برای

۱- نسا: ۸۲

۲- نهج البلاغه - سخن امام علی (علیه السلام) در مذمت فقها در فتوا دادن.

سرور خود ابلیس (خداوند لعنتش کند) روزنه‌ای ایجاد کنند تا از آن طریق به عقل‌های مردم نفوذ کند و به این ترتیب آنها را به گمراه بکشاند.

توضیح شیخ جلیل محمد بن ابراهیم بن جعفر، کاتب نعمانی، نگارنده‌ی کتاب (غیبت) متوفی سال ۳۶۰هـ - ۹۷۱م بر اصحاب رأی و قیاس و اجتهاد به این شرح است: (...از ادعای این افراد کر و کور تعجب می‌کنم؛ اینکه علم هر چیزی در قرآن نیست! از واجبات کوچک و بزرگ، احکام دقیق، سنت‌ها و نکات برجسته‌اش! در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (و این کتاب را برای بیان هر چیزی بر تو فرستادیم) و می‌فرماید: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (ما در این کتاب هیچ چیزی را در فروگذار نکردیم) و می‌فرماید: ﴿وَ كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ (و هر چیزی را در امامی روشن شماره کرده‌ایم) و می‌فرماید: ﴿وَ كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا﴾ (و حال آنکه هر چیزی را برشمرده کتابی درآورده‌ایم) و می‌فرماید: ﴿إِنْ أَتَيْعَ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ (من جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم) و می‌فرماید: ﴿وَ أَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ (و میان آنان با آنچه خدا نازل کرده است داوری کن). پس هر کسی که انکار کند که چیزی از امور دنیا، آخرت، احکام دین، واجبات، سنت‌ها و همه‌ی آنچه را که اهل شریعت به آن نیازمندند در قرآنی که خداوند در موردش می‌فرماید: ﴿تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (بیان هر چیزی) وجود ندارد، سخن خداوند را رد کرده و بر خدا دروغ بسته است، و غیر از چنین شخصی کتابش را تصدیق می‌کند<sup>(۱)</sup>.

برخی از آنان منتسب بودن خود به نسل رسول خدا ﷺ را ابزاری برای در فتنه انداختن

۱- نظر محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی درباره‌ی اجتهاد با رأی و نظر که در کتاب غیبتش آمده است. غیبت نعمانی: ص ۵۶.

مردم و گمراهی‌شان قرار داده‌اند؛ که اگر مردم به کتاب خداوند مراجعه می‌کردند، با مثال‌ها و داستان‌هایی که در آن وجود دارد قطعاً این بینایی و بصیرت را به دست می‌آوردند که داشتن رابطه‌ی نسبی هر کسی با پیامبران، باعث تزکیه و پاکی او نمی‌باشد. پسر پیامبر خدا نوح (علیه السلام) بیش از هر کسی با پیامبران ارتباط داشتند، ولی این نسب سودی به او نرساند. وضعیت برای قابیل پسر آقای ما آدم (علیه السلام) نیز به همین صورت بود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخَافُ أَنْ تُكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (گفت: ای نوح! او از خاندان تو نیست، او کرداری است ناشایست. پس آنچه را که به آن علمی نداری از من نخواه. من تو را پند می‌دهم که مبدا از مردم نادان باشی!).

امام علی (علیه السلام) فرمود: (سزاوارترین مردم نسبت به پیامبران، داناترین‌شان به آنچه آنها آورده‌اند است). سپس تلاوت فرمود: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (نزدیک‌ترین کسان به ابراهیم همانا پیروان او و این پیامبر و مؤمنان هستند و خداوند یاور مؤمنان است). سپس فرمود: (به راستی که دوست محمد، کسی است که خداوند را اطاعت نماید، هرچند از نظر خونی به دور باشد و دشمن محمد، کسی است که خداوند را نافرمانی کند، هرچند بسیار به او نزدیک باشد...)<sup>(۳)</sup>

در نامه‌ی امام مهدی حجت بن الحسن (علیه السلام) به محمد بن عثمان عمری: (... بدان که

۱- هود: ۴۶.

۲- آل عمران: ۶۸.

۳- نهج البلاغه: خطبه‌ی ۹۲ ج ۵ ص ۳۷۳ از شرح ابن ابی الحدید.



بین خداوند عزوجل و هیچ کس قرابت و نزدیکی وجود ندارد...<sup>(۱)</sup>.

امام علی (علیه السلام) فرمود: (ای کمیل! اگر پیامبری آشکار نشود و در زمین مؤمن پرهیزگاری باشد، او یا در دعایش به درگاه خداوند اشتباه می‌کند و یا به هدف می‌رسد؛ به خدا سوگند که او اشتباه می‌کند؛ تا اینکه خداوند او را برای این کار منصوب و او را شایسته‌ی این کار کند.

ای کمیل! دین برای خداوند است؛ پس خداوند از کسی نمی‌پذیرد که به آن قیام کند مگر از فرستاده، پیامبر یا وصی. ای کمیل! این نبوت، رسالت و امامت است و پس از آن چیزی جز دوست‌دار پیرو یا سرگردان بدعت‌گذار وجود ندارد. خداوند فقط از پرهیزگاران می‌پذیرد<sup>(۲)</sup>.

فقها در کجای این حدیث امام علی (علیه السلام) قرار دارند؟ در حالی که آنها خودشان را بین کسانی جا زده‌اند که خداوند آنان را برگزیده است تا به این ترتیب خود را برتر از مردم قرار دهند؛ کسانی که -سوی کسانی که خداوند برگزیده است- همگی پیوسته در یک طبقه قرار می‌گرفته‌اند. خداوند سبحان هر انسانی را تکلیف کرده تا در دین تفقه کند و به آنچه می‌داند بدون اجتهاد به رأی و استنباط عقلی، عمل کند؛ اجتهادی که باب ابلیس در حلال کردن حرام و حرام کردن حلال بر زبان فقها است؛ فقهای که دین را پیشه‌ی خود برگرفتند و آن را دست‌مایه‌ی تجارت قرار دادند.

مردم از فقهایشان کورکورانه پیروی کردند، بی هیچ بینش و بصیرتی که آنان را به کجا می‌برند. آنها با استفاده از شعارهایی که سر می‌دهند -اینکه نجات و رهایی در چنگ زدن به عترت پاک است- آنان را به دنباله‌روی از احکام ظنی که بر نظرات

۱- غیبت طوسی: ص ۱۹۸.

۲- تحف العقول - ابن شعبه حرانی: ص ۱۷۵.

خودشان استوار است، کشانیده‌اند. موضوع روشن است؛ اینکه آنان چگونه مدعی چنگ زدن به آنچه از اهل بیت علیهم‌السلام آمده است هستند، ولی اجتهاد به رأی می‌کنند و معتقد به استنباط عقلی هستند؟! این در حالی است که اهل بیت علیهم‌السلام از اجتهاد به رأی و استنباط عقلی و قیاس بازداشته‌اند! از ابو بصیر روایت شده است: به ابا عبد الله علیه‌السلام عرض کردم: چیزهایی به ما ارجاع داده می‌شود که پاسخ آنها را نه در کتاب خدا می‌یابیم و نه در سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. آیا در آن نظر بدهیم؟ فرمود: (خیر. اگر درست بگویی، پاداشی نداری و اگر خطا کنی، بر خداوند عزوجل دروغ بسته‌ای)<sup>(۱)</sup>.

همواره اینچنین بوده و اکنون نیز هست که فقهای گمراهی دین مردم را با سوء استفاده از یک روایت به یغما برده و می‌برند: (و اما اگر فقهای باشند که مسلط به نفس خود، محافظ دینش، مخالف با هوای نفسش، مطیع امر امام زمان خود باشند عوام می‌توانند که از ایشان تقلید کنند)<sup>(۲)</sup>.

این واجب بودن تقلید که قائل به آن هستند و آن را وسیله‌ای برای دور کردن مردم از تفقه در دین‌شان قرار دادند، کجا است؟ و کدامین فقها حافظ و نگاهبان بر نفس خویش‌اند؟ در حالی که از بیم جان خویش به جنگ نکردن با دشمن رضایت داده؟ و حتی برخی از آنان همان فتوایی را دادند که مورد پسند سلطان حاکم است. آیا این سکوت آنان حفظ دین و کرامت مردمی است که هر روز از بین رفته و می‌روند، تا بگویند این تقیه است؟! دروغ گفتند و تا امروز نیز به مردم دروغ می‌گویند. این سکوتی است در برابر زیر پا گذاشتن محارم دین خدا و ظلم و ستمی که بر مردم واقع شده است. اینکه آنها خود را اولیای امر می‌دانند و در عین حال زندگی دنیا را به آخرت

۱- کافی: ج ۱ ص ۷۷.

۲- احتجاج: ج ۲ ص ۵۱۰ ح ۳۳۷.

ترجیح می‌دهند؟؟ و کدام یک از فقها مطیع امر مولایش است در حالی که با معصوم ارتباطی ندارد؟!

از ابا عبد الله امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: (فقها امینان فرستادگان هستند؛ تا زمانی که در دنیا وارد نشوند). عرض شد: ای رسول خدا! وارد شدن آنها در دنیا چیست؟ فرمود: (پیروی از سلطان؛ وقتی چنین کردند، از آنان بر دین خود برحذر باشید)<sup>(۱)</sup>.

چرا این فقها یک روایت متشابه اهل بیت را که در آن وجوبی وجود ندارد، دست‌آویز قرار می‌دهند و روایات دیگری را که در آنها ترساندن و وعده دادن به کسی است که تَقَهُ در دین را رها کرده باشد، ترک می‌گویند. در وصیت مفضل بن عمر آمده است: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: (در دین خداوند تَقَهُ کنید و تنها یک اعرابی و بی‌سواد نباشید. کسی که در دین خداوند تَقَهُ نکند، خداوند در روز قیامت به او نگاه نمی‌کند و عملی از او را تزکیه نمی‌کند)<sup>(۲)</sup>.

و همچنین امام صادق (علیه السلام) فرمود: (شما را از تقلید برحذر می‌دارم. قطعاً کسی که در دینش تقلید کند، هلاک می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾<sup>(۳)</sup> (احبار و راهبان خود را به جای الله به خدایی گرفتند)؛ به خدا سوگند که آنها برایشان نماز نخواندند و روزه نگرفتند؛ ولی آنها حلال را حرام و حرام را حلال کردند، پس در این، از آنها تقلید نمودند؛ بنابراین بدون اینکه خود بفهمند آنها

۱- اصول کافی: ج ۲ ص ۹۶.

۲- بحار الانوار: ج ۱ ص ۲۱۴ از محاسن برقی.

۳- توبه: ۳۱.

را بندگی نمودند<sup>(۱)</sup>.

و اینچنین فرقه ناجیه از نظر آنان تبدیل شد به دوستی اهل بیت (علیهم السلام) و تقلید از فقههای غیرمعصومی که در اعمال و فتواهایشان با اهل بیت (علیهم السلام) مخالفت می‌نمایند و ولایتی که مدعی هستند که ستونی از ستون‌های دین است، با دمکراسی و شورایی که هم‌اکنون فقها معتقد به آن هستند، هم‌مسیر شده است.

برخی از فقها هستند که به پیروی از قرآن و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) لب می‌کشایند و بر احادیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که ضرورت چنگ زدن به قرآن با استفاده از سنت، راه رهایی و نجات است، استدلال می‌کنند، با وجود اینکه آنها خود معتقد هستند که تأویل قرآن را فقط خداوند می‌داند؛ اما آنها سنت را از کتاب‌هایی گرفتند که پس از سالیان طولانی از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تدوین شده‌اند و از روایانی که منافع شخصی‌شان بالاتر از مصلحت دین بوده است. اما در آنچه از روایات که تدوین شده است، از احادیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنچه را که با هوای نفس‌شان موافقت دارد و به مصلحت آنان است، برگرفتند و برخی دیگر را ترک گفتند، و آنچه را که سنت سلف صالح نام نهاده‌اند را به سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) افزودند. آیا فرستاده‌ی خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) دین ناقصی را آورد که هرگز چنین نیست. و آن را برای آنچه که سلف نامیده شده است رها نمود تا پس از او کاملش کنند؟!

کتاب خدا پاسخ می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بَشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (و روزی باشد که از هر امتی شاهدی از خودشان

۱- کتاب تصحیح اعتقاد شیخ مفید: ص ۷۳؛ کافی - شیخ کلینی: ج ۱ ص ۵۳ باب تقلید.

۲- نحل: ۸۹.

علیه‌شان برانگیزیم و تو را بیاوریم تا علیه آنان شهادت دهی و ما قرآن را که بیان‌کننده‌ی هر چیزی و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است بر تو نازل کرده‌ایم) و ﴿... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>(۱)</sup> (.... امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم. پس هر که در گرسنگی بی‌چاره ماند بی‌آنکه قصد گناه داشته باشد، بداند که خداوند آمرزنده‌ی مهربان است).

در آنچه گذشت مثال‌های ساده‌ای از روش‌هایی که فقهای بی‌عمل تاجر دین از تمامی مذاهب بدعت نهادند، آورده شد؛ و علتش این بوده است که آنها با ادعای علم، تکبر ورزیدند؛ بنابراین آنها نمی‌توانند چنین اقرار کنند که نمی‌دانند؛ زیرا جایگاه و موقعیت خود در جامعه را از ادعایشان مبنی بر علم و دینداری به دست آورده‌اند. روشن و واضح است که آنها در این زمینه ناکام مانده‌اند؛ چرا که در بر عهده گرفتن مهم‌ترین واجبی که خداوند واجب فرموده است، ناتوان‌اند؛ یعنی امر به معروف و نهی از منکر؛ با وجود اینکه برخی از آنان مدعی هستند که این واجب را با هدف‌هایی محدود به انجام می‌رسانند. آنها این فریضه را بر عده‌ای از مردم پیاده می‌کنند و نه کسان دیگر؛ یعنی طبقه‌ی ساده و فقیر مسلمانان و زنان. اما پادشاهان، امیران و حاکمانی که آنها را برگزیده‌اند از این فریضه‌ی الهی واجب استثنا شده‌اند؛ و این نکته‌ی علت اصلی در انتشار ظلم و ستم و استبداد و فساد است.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده‌ی خدا به این مضمون فرموده است: (یا امر به معروف و نهی از

منکر می‌کنید و یا بدترین شما بر شما مسلط خواهند شد، آنگاه نیکانتان دعا می‌کنند و دعایشان مستجاب نخواهد شد<sup>(۱)</sup>.

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: (... امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، که اشرار شما بر شما تسلط پیدا می‌کنند، سپس دعا می‌کنید و برای تان مُستجاب نمی‌شود)<sup>(۲)</sup>.

آیا کسانی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله حکومت کردند به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد ملتزم بودند؟ یا پس از او بدعت‌گذاری کردند و درباره‌ی نوآوری‌ها گفتند بدعتی نیکو است. حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده، روشن است و نیازی به تأویل یا تفسیر ندارد: (برحذر باشید از نوآوری‌ها؛ چرا که هر نوآوری، بدعت و هر بدعتی، گمراهی است)<sup>(۳)</sup>. اینچنین بود که از طریق این فقهای بی‌عمل، استراتژی ابلیس (خداوند لعنتش کند) در دور کردن مردم از آفریدگارشان به ثمر رسید و این همان وضعیتی است که مردم، امروز به آن رسیده‌اند. آنچه ما امروزه لمس می‌کنیم این است که هر فرقه‌ی اسلامی مدعی است که فرقه ناجیه است و از قرآن و سنت، با برگرفتن برخی از کتاب و ترک گفتن قسمتی دیگر و تأویل قرآن با نظرات خود، سند می‌آورد.

حق تعالی سبحان می‌فرماید: ﴿...أَفْتَوْمُنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (...آیا به بعضی از کتاب ایمان می‌آورید و بعضی دیگر را انکار می‌کنید؟! پاداش کسی که چنین کند در دنیا جز خواری نیست، و در روز قیامت

۱- کافی: ج ۵ ص ۵۶.

۲- نهج البلاغه - وصیت علی علیه السلام به فرزندانش حسن علیه السلام و حسین علیه السلام.

۳- سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۹۳.

۴- بقره: ۸۵.

به سخت‌ترین عذاب‌ها بازگردانیده می‌شود و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست). اما علت پیروی مردم از این فقها و روی گردانی‌شان از آفریدگارشان، همواره جهل و ناآگاهی‌شان در امور دین و کوتاهی‌شان از تدبیر و تفکر در مهم‌ترین چیزی بوده است که به خاطر آن آفریده شده‌اند. مردم به شیطان و دست ناپاک او و سربازانش در این جهان - که فقهای گمراهی هستند - این فرصت را دادند که خودشان را میان مخلوق و خالق قرار دهند؛ پس درها را بر آنان می‌بندند و آنها را از تحقیق و فراگرفتن در امور دین بازمی‌دارند، و دین تبدیل به شغل و کالایی ویژه می‌شود. در نتیجه مردم در امور دینی به آنان متمایل شدند و آنان را بر مهم‌ترین هدفی که به خاطرش آفریده شدند، امین دانستند؛ یعنی بر شناخت خدا و دین.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿... وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (.... و رهبانیتی که به بدعت آورده بودند ما بر آنها مقرر نکردیم، مگر جز این بود که در آن خوشنودی خدا را می‌جستند، ولی آن را چنان که سزاوار حق رعایت کردنش بود رعایت نکردند. پس ما کسانی از آنان که ایمان آورده بودند پاداش‌شان را دادیم، ولی بیشترین‌شان نافرمان بودند).

و فقهای گمراهی بعد از اینکه مسند بزرگی را که علمی به آن نداشتند برعهده گرفتند (پس از اینکه دین را حرفه و شغلی گرفتند تا از آن روزی به دست آورند، خداوند سبحان قطعاً علم و شناخت به دین را به آنان نمی‌دهد) چیزهایی بافتند و ابداع کردند که مردم را چنین متوهم ساخت که اینها همان علم هستند؛ مانند علم کلام، فلسفه،

نحو و سایر مواردی که هیچ سود و منفعتی ندارد؛ و به جذب کردن مردم گرد خودشان متمایل شدند؛ به این صورت که دین و امتحان الهی را در چهارچوب ساده‌ای - که همان چهارچوب صرف عبادات است - قرار دادند و محورهای اساسی دیگر دین را رها کردند؛ تا به این ترتیب شانه خالی کردن از به جا آوردن حقوق خداوند سبحان و عمل به آنچه فرمان داده است را توجیه کنند و به این ترتیب مصداق آیات خداوند شدند که جدال گمراهان و گمراه‌گر را توصیف کرده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا آذَرُكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتَيْهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (گوید: به میان امت‌هایی از جن و انس که پیش از شما بوده‌اند، در آتش داخل شوید. هر امتی که به آتش داخل شود امت هم‌کیش خود را لعنت کند تا چون همگی در آنجا گرد آیند، گروه‌هایی که پیرو بوده‌اند درباره‌ی گروه‌هایی که پیشوا بوده‌اند گویند: پروردگارا! اینان ما را گمراه کردند، دو چندان در آتش عذابشان کن. گوید: عذاب همه دو چندان است، ولی شما نمی‌دانید).

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾<sup>(۲)</sup> (و گفتند: ای پروردگار ما! ما فقط سروران و بزرگان خود را اطاعت کردیم و آنان ما را از راه، گمراه کردند).

این استراتژی، جدید نیست. بدعت‌گذار آن ابلیس (خداوند لعنتش کند) است، که از جایی که مردم نمی‌دانند، به سوی آنها آمد و آنها در همان اشتباه گرفتار شدند. عبادت طولانی‌اش او را مغرور کرد و در امتحانش به وسیله‌ی آدم (عليه السلام) سودی برایش نداشت.

۱- اعراف: ۳۸.

۲- احزاب: ۶۷.



امام علی (علیه السلام) این نکته را در یکی از خطبه‌هایش بیان فرموده و از طریق مثالی برای ما بیان می‌نماید که عبادات موجب از بین رفتن امتحان الهی مخلوقات نمی‌شود. ایشان (علیه السلام) می‌فرماید: (اگر خدای تعالی می‌خواست آدم را از نوری بیافریند که پرتوش دیده‌ها را برباید و زیباییش خردها را به شگفت آورد و بوی خوشش جان‌ها را معطر سازد، می‌توانست. اگر چنین کرده بود گردن همگان در برابر او به خضوع خم می‌گردید و کار آزمایش در آن بر فرشتگان آسان می‌شد؛ ولی خدای سبحان آفریدگان خود را به بعضی چیزهایی - که از اصل آنها بی‌خبرند - می‌آزماید تا فرمان‌برداران از نافرمانان جدا شوند و آنان را از لوث خودکامگی و گردن‌کشی پاک دارد و تکبر و خودپسندی را از آنان دور گرداند. پس عبرت گیرید از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله‌اش را که روشن نیست بر حسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سال‌های جهان دیگر در برابر ساعتی تکبر ورزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجرای ابلیس، با گناهی همسنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هیچ کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که فرشته‌ای را با آن گناه بیرون راند، به بهشت اندرون نبرد)<sup>(۱)</sup>.

آن حضرت پیوسته در میان خوارج بود و عبادت آنان را برای عبرت ما توصیف کرده است. ابوسعید خدری می‌گوید: وقتی ما نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم و آن حضرت در حال تقسیم غنیمت‌ها بود، ذُو الْخُوَیصْرَه که مردی از بنی تمیم بود نزد ایشان آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! عدالت را رعایت کن. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: (وای بر تو! اگر من عدالت را رعایت نکنم، چه کسی عدالت را رعایت می‌کند؟) عمر بن خطاب عرض

کرد: ای رسول خدا! اجازه بدهید گردنش را بزنم. رسول خدا ﷺ فرمود: (او را رها کن. او یارانی دارد که هر یک از شما نماز خود را در مقایسه با نماز آنها کوچک و حقیر می‌شمارد و همین‌طور روزه‌اش را در مقایسه با روزه‌ی آنان. آنها قرآن می‌خوانند، ولی از حنجره‌هایشان فراتر نمی‌رود. همان‌طور که تیر از کمان بیرون می‌آید، آنها از اسلام خارج می‌شوند. به سر تیر پیکان نگاه می‌شود ولی در آن چیزی دیده نمی‌شود؛ سپس به چوب تیر آن نگاه می‌شود، ولی در آن چیزی یافت نمی‌شود؛ سپس به پَر تیر نگاه می‌شود، ولی در آن چیزی یافت نمی‌شود. به سوی شکمبه و خون پیشی گرفته است. نشانه‌ی آنها مردی سیاه چرده‌ای است که یکی از بازوهایش مانند پستان زن است و مانند تکه گوشتی است که حرکت می‌کند. هنگامی که مردم جدا هستند، آنها خارج می‌شوند). ابوسعید می‌گوید: گواهی می‌دهم که من این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیدم و گواهی می‌دهم که علی بن ابی طالب با آنان جنگید و من همراهش بودم. آن حضرت به جست و جوی آن مرد دستور داد، جست‌وجو شد، یافته و آورده شد. وقتی او را دیدیم به همان صورتی بود که رسول خدا ﷺ توصیفش کرده بود<sup>(۱)</sup>.

چه بسیارند مردمی که هم‌اکنون پرستش می‌کنند آنچه را که نمی‌شناسند؛ همان‌طور که خوارچ چنین کردند؟

۱- صحیح بخاری: ج ۷ ص ۱۱ و صحیح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۱۴۰ ح ۶۷۴۱.

(۵) وجه اشتراك حدیث فرقه ناجیه و حدیث تمسك جستن به خلفای

مهدیین راشدین، پس از رسول خدا:

رسول خدا ﷺ فرمود: (كسانی از شما که پس از من زندگی می کنند اختلافات بسیاری خواهند دید. بر شما باد به سنت من و سنت خلفای مهدیین راشدین. به آن تمسك جوئید؛ آنها را با دندان های آسیا محکم بگیرید. بر حذر باشید از نوآوری ها. هر نوآوری، بدعتی و هر بدعتی، گمراهی است)<sup>(۱)</sup>.

رسول خدا ﷺ می فرماید: (آنها را با دندان های آسیا محکم بگیرید). آیا این وصف از سوی رسول خدا ﷺ کافی نیست تا راه رهایی را برای آنان بیان فرماید؟؟ و آیا هر کسی که مردم او را خلیفه ی راشد می نامند، مورد نظر این حدیث رسول خدا ﷺ هستند؟ و آنها چند تا هستند؟

رسول ما محمد ﷺ تعداد اوصیا (خلفا) پس از خود را به ما خبر داده است. محمد بن مثنی برای ما نقل کرده و گفته است: غندر برای ما حدیث نمود، شعبه برای ما حدیث نمود، از عبد الملک که از جابر بن سمره شنیدم که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: (دوازده امیر هستند). کلمه ای فرمود که من نشنیدم. پدرم به من گفت: ایشان ﷺ فرمود: (همه ی آنها از قریش هستند)<sup>(۲)</sup>.

از جابر بن سمره روایت شده است که گفت: خدمت پیامبر وارد شدم و شنیدم که می فرمود: (این امر به اتمام نمی رسد تا اینکه دوازده خلیفه در میان آنان باشد). سپس سخنی گفت که بر من پوشیده بود. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: همه ی آنها از

۱- سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۹۳.

۲- صحیح بخاری: ج ۸ ص ۱۲۷.

قریش هستند.<sup>(۱)</sup>

به همین احادیث به عنوان چند نمونه- بسنده می‌کنم. برای کسی که خواهان مطالب بیش‌تری است، کتاب‌ها پر از ده‌ها حدیث است؛ اگر صدها نباشد!

از تعداد این خلفا ما می‌توانیم تشخیص دهیم که این خلفا چه کسانی هستند؟ اگر در گفتن این عدد حکمتی نبوده است، پس چرا رسول خدا ﷺ آن را بیان فرمود؟ و اگر منظور از این خلفا، همه‌ی کسانی هستند که پس از وفات رسول خدا ﷺ حکومت کرده‌اند، این تعداد که بسیار بیشتر از دوازده می‌شود و بیش‌ترشان از قریش هستند! پس از خلفای چهارگانه، بنی امیه و بنی عباس حکومت کردند و همه‌ی اینها از قریش هستند؛ اما در خصوص آنچه در سایه‌ی این خلفا رخ داد، تاریخ خود، گواه است. اگر بگویند چهار تایی اول همان راشدین هستند، از آنان می‌پرسیم: آیا حکومت کسانی که پس از آنها آمدند، حکومت خداوند و رسول خدا محمد ﷺ است؟ و آیا منظور رسول خدا ﷺ از خلفای پس از خود، معاویه است که باعث کشتن مسلمانان در جنگ با امام علی (علیه السلام) شد؟! یا چه بسا برخی گمان می‌کنند که منظور آن حضرت ﷺ یزید (خداوند لعنتش کند) بود که نوه‌ی رسول خدا ﷺ و پنجمین اصحاب کسا را به قتل رسانید؟! یا منظور او ﷺ حکومت بنی امیه و بنی عباس بوده است که در زمان حکومت‌شان گناه و دزدی از بیت المال مسلمانان ضعیف رونق یافت؟! قطعاً این افراد همان افراد مورد نظر رسول خدا ﷺ نبوده‌اند؛ ولی مردم از هوای نفس خود پیروی کردند و دوست داشتند که هر چه او می‌خواهد را تصدیق کنند، هر قدر هم که از حق به دور باشد! مردم درباره‌ی رسول خدا ﷺ انصاف به خرج ندادند و در فهم اشتباه از احادیث رسول خدا ﷺ نیز جانب انصاف را رعایت نکردند.

به حدیث رسول خدا بازمی‌گردیم تا حقیقت مهم دیگری را از آن واکاوی کنیم. اینکه (این امر به اتمام نمی‌رسد تا اینکه دوازده خلیفه در میان آنان باشد) چه امری به پایان رسیده و پس از آن چه اتفاقی افتاده است؟ خلفای پس از امامان دوازده‌گانه چه کسانی هستند؟ این مطلبی است که فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ آن را در وصیت شب وفاتش بیان فرموده و قرآن به همه‌ی خلق خدا که به خداوند ایمان دارند دستور داده است که هنگام مرگشان وصیت کنند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (هرگاه یکی از شما را مرگ فرا رسد و خیری بر جای گذارد، مقرر شد که درباره‌ی پدر و مادر و خویشاوندان، از روی انصاف وصیت کند و این حقی است برای پرهیزگاران).

و رسول ما محمد ﷺ کسی است که خود، کتاب را آورده و سزاوارترین خلائق به کتاب خداوند و وصیت کردن هنگام مرگ است. در این وصیت آمده است: رسول خدا ﷺ فرمود: (ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت ﷺ وصیتشان را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) املا فرمودند، تا به اینجا رسید: ای علی! پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازده مهدی.... تا به اینجا می‌رسد که: تو پس از من جانشین و خلیفهام بر اتمم هستی. زمانی که وفات تو فرا رسید وصایت و جانشینی مرا به پسرم حسن که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم نما. زمان وفات او که فرا رسید آن را به فرزندم حسین پاک و شهید بسپارد، و وقتی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش آقا و سید عبادت کنندگان و صاحب ثنات (دارای پینه‌های عبادت) (علی) واگذار نماید، و

هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش محمد باقر تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش جعفر صادق بسپارد، و آن‌گاه که وفات او فرا رسید به فرزندش موسی کاظم و اگذار کند، و وقتی که وفات او فرا رسید به فرزندش علی (رضا) تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش محمد ثقه (تقی) بسپارد و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش علی (ناصر) و اگذار نماید، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش حسن (فاضل) بسپارد، و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش (محمد) که حافظ شریعت و آل محمد صلی الله علیه و آله است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از ایشان دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی که زمان وفات او رسید، وصایت و جانشینی من را به فرزندش که اولین و برترین مقررین است تسلیم نماید، و او سه نام دارد، یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و احمد است و سومین نام او مهدی خواهد بود و او اولین مؤمنان است<sup>(۱)</sup>.

برای اینکه مفهوم به پایان رسیدن امر برای ما بیشتر روشن شود، احادیث فرستاده‌ی خدا محمد صلی الله علیه و آله را درباره‌ی ظهور منجی بشریت امام مهدی علیه السلام مرور می‌کنیم؛ آنجا که می‌فرماید: (مژده‌ی مهدی را به شما می‌دهم که در امت من هنگام اختلاف مردم و زلزله‌ها برانگیخته می‌شود...)<sup>(۲)</sup>.

و این سخن حضرت صلی الله علیه و آله: (مهدی از من است... زمین را از عدل و داد پر می‌کند

۱- وصیت مقدس رسول الله آمده و در این منابع ذکر شده است: غیبت طوسی: ص ۱۵۱ چاپ مؤسسه معارف اسلامی؛ بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۴۷؛ غایة المرام: ج ۲ ص ۲۴۱؛ نجم الثاقب: ج ۲ ص ۴۱؛ شیخ حر عاملی در اثبات الهدا: ج ۱ ص ۵۴۹ ح ۳۷۶؛ شیخ حر عاملی کتاب ایقاظ من الهجته: ص ۳۹۳.

۲- مسند احمد: ج ۳ ص ۳۷.

همان طور که از ستم و جور آکنده شده است)<sup>(۱)</sup>.

از عبدالله بن مسعود - که ابی داوود آن را روایت کرده است - روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: ( اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد خدا آن روز را طولانی می کند تا اینکه مردی از من برانگیخته شود (یا از اهل بیت من) نام او شبیه نام من است، زمین را پر از عدل و داد می کند همان گونه که از ستم و جور پر شده است)<sup>(۲)</sup>.

یعنی به پایان رسیدن امر، همان آمدن امر خداوند و وعده‌ی او با به پایان رسیدن فتنه‌ی کور است و یکی شدن امت‌ها و ادیان و به پایان رسیدن ظلم و ستم تا دولت محمد و آل محمد (ص) که مهدیین (علیهم السلام) از آل محمد (ص) در آن حکومت می کنند، آشکار شود.

این مطلب به شکلی روشن تر در این حدیث امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: (از ما پس از قائم دوازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) است)<sup>(۳)</sup>.

امید است که همین مقدار برای جوینده‌ی حق کافی باشد؛ برای آن کس که می خواهد بداند جانشینان رسول خدا (ص) چه کسانی هستند و اینکه آنها را به مهدیین راشدین توصیف فرموده است.

۱- سنن ابی داود: ج ۲ ص ۳۱۰.

۲- نگاه کنید به: سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۰۹.

۳- مختصر بصائر الدرجات: ص ۴۹؛ بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸.





## (۶) وجه مشترك حدیث ثقلین و حدیث فرقه ناجیه:

فرستاده‌ی خدا محمد ﷺ حدیث ثقلین را برای مسلمانان باقی گذاشت تا آنان را از گمراهی دور کند و بر صراط باقی قرار دهد؛ ولی مصیبت بزرگ این بود که پس از او مردم در مفهوم ثقلین اختلاف نمودند. برخی می‌گویند ثقلین، قرآن و سنت است و عده‌ای می‌گویند قرآن و عترت پاک است و هر دو طرف به آن مفاهیم عمیقی که رسول خدا ﷺ می‌خواست مردم به آن برسند، نرسیدند!

یک طرف روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: (من دو ثقل را در میان شما باقی گذاشتم که پس از آن هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و سنتم؛ و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند)<sup>(۱)</sup>.

اما سنت چیست؟ آیا فقط حدیث رسول خدا ﷺ را شامل می‌شود؟ آیا تمام آنچه رسول خدا ﷺ فرموده به آنها رسیده است؟ آیا احادیث سنت همراه و ملازم قرآنی که «هیچ باطلی به آن راه ندارد» باقی مانده است؛ در حالی که احادیثی وارد آن شده است که خداوند هیچ دلیلی برایشان نفرستاده و مردم درباره‌شان اختلاف دارند؟؟ و آیا رسول خدا ﷺ برای مسلمانان، سنت تدوین شده‌ای باقی گذاشت تا به آن رجوع کنند و در آن هیچ اختلافی نداشته باشند؟ و این سنت چه زمانی تدوین شد تا مرجع مسلمانان باشد؟

هیچ دو مسلمانی در این اختلاف ندارند که قرآن نخستین در آستانه‌ی به پایان رسیدن بود، ولی هیچ یک از خلفا فرمانی نداد تا حدیث گردآوری و تدوین شود! بلکه این احادیث را نزد راویان، حافظان و تدوین‌کنندگان به صورت پراکنده رها نمودند؛ حال

آنکه اینها انسان‌هایی بودند که می‌میرند، فراموش می‌کنند و اختلاف پیدا می‌کنند؛ و برخی دیگر نیز احادیث مدون شده را به آتش کشیدند! عایشه می‌گوید: «پدرم بالغ بر پانصد حدیث از رسول خدا را جمع‌آوری نمود. شب هنگام با ناراحتی و اضطراب به خواب رفت. صبح هنگام گفت: دخترکم، احادیثی که نزد تو دارم را بیاور. آنها را آوردم. آتشی خواست و آنها را سوزاند. گفتم چرا آنها را سوزاندی؟ گفت: ترسیدم بمیرم و این احادیث نزد من باشد و در آنها احادیثی از مردی باشد که او را امین و مورد اعتماد بدانم، ولی همانند سخن من نباشد و تو آن را نقل کنی»<sup>(۱)</sup>.

اگر رسول خدا ﷺ به آنان دستور به پیروی از سنت به عنوان یکی از دو ثقل را داده است، پس چرا کسی که پس از او می‌آید آنها را به آتش می‌کشد؟ آیا ارشاد مردم به دنباله‌روی از چیزی با این درجه از اهمیت در حالی که تدوین نشده و بین مردم پراکنده است و امکان مراجعه به آن از هیچ منبع مورد اعتمادی وجود ندارد، از مصادیق حکمت است؟ حکمت می‌گوید: کسی که چیز گران‌بهایی دارد، آن را گردآوری و در جایی امن محافظت می‌کند. این مکان باید پاک و طاهر باشد. نمی‌توان به امانتی که فرستاده‌ی خدا محمد ﷺ باقی گذاشته است چیزی افزود یا از آن کاست. این امانت باید همانند قرآنی باشد که باطل به آن وارد نمی‌شود، و هم‌سنگ آن باشد. سخن رسول خدا ﷺ که وارد شده است به ما حکمت می‌آموزد، و در حدیث او تمامی حکمت قرار دارد چرا که آن حضرت ثقلین را محافظت‌کننده از گمراهی برای کسی که به آن چنگ بزند توصیف فرموده است، و این می‌طلبد که به هر دو تمسک بسته و از هر دو - که باطلی به آنها وارد نمی‌شود - پیروی گردد. این دو عبارت‌اند از کتاب خدا که هیچ دو نفر از مسلمانان در آن اختلافی ندارند؛ ولی اگر منظور از ثقل دوم

احادیث نقل شده باشد، در صحیح بودنشان محل اختلاف است! وجود مباحثی در تشخیص احادیث صحیح ثابت می‌کند که نظر همه‌ی گروه‌ها بر این است که احادیثی جعلی نیز وجود دارد؛ در غیر این صورت چرا به دنبال سند و صحت احادیث هستند تا به این ترتیب به تشخیص دادن حق از باطل در احادیث سنت شریف، یقین حاصل کنند؟! (این علاوه بر آن است که خودِ روش صحیح شمردن احادیث در خدمت اهداف برخی است تا احادیث شریفی را که با نظراتشان هم‌خوانی ندارد باطل قلمداد کنند؛ زیرا آنها تمایلی ندارند که آنچه پدرانشان را بر آن یافته‌اند، رها کنند، هر چند باطل بودنشان واضح و بدیهی باشد).

سنت، فقط آنچه رسول خدا ﷺ به عنوان حدیث فرموده است نیست؛ زیرا هیچ کسی وجود ندارد که همه‌ی سخنان رسول خدا ﷺ را شنیده باشد. بنابراین علمی که رسول خدا ﷺ داشت فقط سخنانش نبود، بلکه آن سنتی که رسول خدا ﷺ بیانش فرمود، روش و منهجی است که به علمی که رسول خدا ﷺ برای وارثان پاک امین از فرزندان بر جای گذاشته است، تکیه دارد. اینان، همان فرزندان ابراهیم (علیه السلام) هستند، همان عترت پاک که با توجه به نص و تصریح خداوند سبحان و متعال باطل در آن وارد نمی‌شود. اینان، منبع سنت پاک و طاهری هستند که هیچ شبهه و پوشیدگی در آن راه ندارد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾<sup>(۱)</sup> (...ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند).

فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ فرمود: (من دو ثقل گران‌بها در میان شما گذاشتم:

کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند) در حدیث دیگری است: (اما بعد، ای مردم! آگاه باشید که من بشری هستم و نزدیک است که فرستاده‌ی پروردگارم بیاید و من پاسخ گویم. من دو ثقل گران بها را در میان شما می‌گذارم: اولین آنها کتاب خدا است که هدایت و نور در آن است. کتاب خدا را بگیرید و به آن تمسک جوئید. آن حضرت نسبت به کتاب خداوند تشویق و ترغیب فرمود. سپس فرمود: و اهل بیتم. شما را درباره‌ی اهل بیتم به خداوند یادآوری می‌کنم. شما را درباره‌ی اهل بیتم به خداوند یادآوری می‌کنم).<sup>(۱)</sup>

پس اهل بیت علیهم‌السلام همان حقی است که هیچ باطلی با آن آمیخته نمی‌شود و عدل و هم‌سنگ قرآنی است که هیچ باطلی به آن وارد نمی‌شود. در اینجا حکمت از آیه‌ی تطهیر برای ما روشن می‌شود. خداوند سبحان در این آیه مسلمانان را به منبع پاکی ارشاد می‌فرماید که باید برای شناخت دین خود و سنت فرستاده‌ی خدا حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن بنوشند. اما اختلاف دیگری پیش می‌آید؛ اینکه این اهل بیت علیهم‌السلام چه کسانی هستند؟

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای مسلمانان بیان کرده است که اهل بیت و عترتش و فرزندان چه کسانی هستند. ایشان صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: (خداوند فرزندان هر پیامبری را در پشت خودش، و فرزندان مرا در صلب علی قرار داد).<sup>(۲)</sup>

و این مضمون سخن آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است: (نسب هر دخترزاده‌ای به پدرش می‌رسد،

۱- صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۲۲ و ۱۲۳، کتاب فضایل صحابه باب از فضایل علی بن ابی طالب علیه‌السلام؛ مستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۴۸.

۲- ببینید: مجمع الزوائد هیثمی: ج ۹ ص ۱۷۲؛ معجم الکبیر طبرانی: ج ۳ ص ۴۳ و ۴۴ شماره‌ی ۲۶۳۹؛ جامع صغیر سیوطی: ج ۱ ص ۲۶۲ شماره‌ی ۱۷۱۷.

غیر از فرزندان فاطمه که نَسَبشان به من می‌رسد و من پدرشان هستم<sup>(۱)</sup>.)  
 همچنین این حدیث مضمون سخن ایشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است: (ای علی! تو برادر و پدر فرزندانم هستی)<sup>(۲)</sup>.

و این سخن ایشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که به علی اشاره دارد: (این برادر من و پسر عمو و داماد و پدر فرزندانم است)<sup>(۳)</sup>.

منحصر شدن نسل پیامبر در فرزندان فاطمه، ناگهانی نیست! مردم از این موضوع مطلع‌اند و قطعاً می‌دانند که پیامبر فرزندی جز فرزندان فاطمه ندارد و پیوسته آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در برابر جماعت‌های مسلمانان می‌فرمود: این فرزندم حسن، و این فرزندم حسین است. خداوند آن دو را به اسم نام برده است و این دو آقای جوانان اهل بهشت هستند، و دو ریحانه‌ی من از این امت هستند؛ و هنگامی که این سخن حق تعالی نازل شد: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتِهَلْ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾<sup>(۴)</sup> (از آن پس که به آگاهی رسیده‌ای، هر کس که در این مورد با تو مجادله کند، پس بگو: بیایید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خویشان‌مان را و شما خویشان‌تان را، آنگاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم). کتاب‌های حدیث بر این اتفاق نظر دارند که این آیه‌ای که بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد در

- ۱- نگاه کنید به: معجم کبیرطبرانی: ج ۳ ص ۴۴ شماره‌ی ۲۶۳۱؛ جامع صغیر سیوطی: ج ۲ ص ۲۷۸ شماره‌ی ۶۲۹۴.
- ۲- مراجعه کنید به: مستدرک حاکم: ج ۳ ص ۲۱۷.
- ۳- کنز العمال متقی هندی: ج ۵ ص ۲۹۱ شماره‌ی ۱۲۹۱۴.
- ۴- آل عمران: ۶۱.

حق فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) فرستاده شد<sup>(۱)</sup>.

فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جزو خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند و خلافت در قریش است<sup>(۲)</sup> و پیشانی قریش طبق نص شرعی بنی هاشم، پیشانی هاشم، فرزندان عبد المطلب هستند و پیشانی عبد المطلب، محمد و اهل بیت ایشان هستند<sup>(۳)</sup> و اینان، فرزندان ابراهیم (علیه السلام) هستند؛ همان کسی که تا روز قیامت، امامت و خلافت در میان فرزندان او است. خداوند آفریدگار آنها را پاک و مطهر فرموده است تا منبع و منهج دایمی دین استوار و صراط مستقیم او باشند. اگر بگویید: این آیه درباره‌ی زن‌ها است، چه روش و منهجی را زن‌های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وضع کرده‌اند تا رسول خدا مردم را به پیروی از آن فرمان داده باشد؟

۱- صحیح مسلم ج ۷ باب از فضایل علی (علیه السلام) ص ۱۲۰ و ۱۲۱. امام احمد بن حنبل در مسندش: ج ۱ ص ۱۸۵، ترمذی در سنن خود صحیح او- ج ۴ ص ۲۹۳ و ۲۹۴ ح ۴۰۸۵ آورده و به صحیح بودنش گواهی داده است. همچنین مسلم روایت را با طولانی بودنش در ج ۵ ص ۳۰۱ و ۳۰۲ ح ۲۸۰۸ روایت کرده و همچنین به صحیح بودنش گواهی داده است. حاکم نیشابوری در مستدرک ج ۳ ص ۱۵۰ ح ۴۷۱۹ آن را روایت کرده و به صحیح بودنش به شرط شیخین گواهی داده است. ذهبی در تلخیص المستدرک با او موافقت کرده و گفته است: به شرط بخاری و مسلم. بیهقی در سنن کبری ج ۷ ص ۶۳ و آلبانی به صحیح بودن این حدیث تصریح کرده است؛ با توجه به آنچه ترمذی موافق با حدیث مسلم نقل کرده است. مراجعه کنید به: صحیح و ضعیف سنن ترمذی آلبانی: حدیث شماره‌ی ۳۷۲۴.

۲- کنز العمال: ج ۱۲ ص ۲۵. این مطلب را از احمد در مسندش نقل کرده است، و از طبرانی در کبیر، بیهقی در سنن، و از حاکم در مستدرک و نزدیک ۱۰۰ حدیث روایت کرده است که این امر در قریش است و این احادیث را همه‌ی اصحاب سنن روایت کرده‌اند. به احادیث: ح ۳۳۷۸۹ و ۳۳۸۹۰ ج ۱۲ از کنز مراجعه کنید.

۳- کنز العمال: ج ۲ ص ۴۳ آن را از حاکم در مستدرکش نقل کرده است، و از بیهقی در سنن خود، و از طبرانی در کبیر، و از ابن عساکر. به ج ۱۲ ص ۴۳ و ۵۸ از کنز متقی هندی مراجعه کنید.

از ابوبکر بنی ابی شیبیه و محمد بن عبد الله نمیر لفظ به ابوبکر بازمی‌گردد. نقل شده است که گفت: محمد بن بشر ما را حدیث نمود، از زکریا، از مصعب بن شیبیه، از صفیه دختر شیبیه که گفت: عایشه گفت: (پیامبر ﷺ) صبح هنگام خارج شد در حالی که ردایی از موی سیاه رویش بود. حسن بن علی آمد، او را داخل نمود. حسین آمد، او را نیز داخل نمود. سپس فاطمه آمد و او را نیز داخل نمود. سپس علی آمد و او را نیز داخل نمود. سپس گفت: ﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (...ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند)<sup>(۱)</sup>.

و از محمد بن مصعب که گفت: اوزاعی به ما حدیث نمود، از شداد بن ابی عمار که گفت: (بر واثله وارد شدم در حالی که جماعتی نزد او بودند. علی را یاد کردند و به او ناسزا گفتند و من نیز با آنان ناسزا گفتم. وقتی ایستادند، گفت: به این مرد ناسزا گفتم؟ گفتم: دیدم که این گروه به او ناسزا می‌گفتند، من نیز همراهشان ناسزا گفتم. گفت: آیا از آنچه از رسول خدا دیدم، تو را باخبر نکنم؟ گفتم: بله. گفت: بر فاطمه وارد شدم و از او علی را جويا شدم. گفت: به سوی رسول خدا ﷺ رفته است. نشستم و منتظرش بودم تا اینکه رسول خدا آمد و همراهش علی، حسن و حسین بود و هر یک دستش را گرفته بودند تا وارد شد. علی و فاطمه را نزدیک آورد و آنان را پیش رویش و حسن و حسین را بر ران‌هایش نشاند. پیراهن یا عبایش را بر آنها پیچید. سپس این آیه را خواند: ﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (ای اهل بیت، خدا فقط می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید، پاک گرداند).

سپس فرمود: **بارخدایا! اینان اهل بیت من هستند و اهل بیت من سزوارترند**<sup>(۱)</sup>. سوالی که در اینجا مطرح می‌شود: ای رسول خدا! اینها به چه چیزی سزوارترند؟ با تأسف پس از رسول خدا ﷺ مثل بنی اسرائیل بر مسلمانان منطبق شد. وقتی موسی علیه السلام آنها را به کشتن گاوی دستور داد، آنها شروع به بهانه تراشی درباره‌ی رنگ و شکلش نمودند. مسلمانان نیز پس از رسول خدا ﷺ بهانه‌تراشی کردند و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله نام و صفات جانشین پس از خودش را بیان کرد! و چنین بهانه آوردند که این حاکم چرا درخواست حکمرانی نکرد؟ ولی آنها فراموش کردند که ناگزیر در آزمایش قرار دارند و اینکه کسانی که تاریخ و اتفاقاتش را برایشان نقل و مدون کرده‌اند، کسانی هستند که خلافت را غصب نمودند.

بنابراین وجه مشترک بین حدیث فرقه ناجیه و حدیث ثقلین در این است که ثقل دوم در فرزندان محمد صلی الله علیه و آله متمثل شده است. آنها فرزندان ابراهیم علیه السلام هستند و همان خلفایی هستند که خداوند سبحان آنها را برگزید تا در زمین با عدالت حکومت کنند. کسانی که خداوند برای خود برگزید و به آن فرمان داده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>(۲)</sup> (خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد: \* فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر پدید آمده، و خداوند شنوا و دانا است).

۱- مسند احمد: ج ۴ ص ۱۰۷.

۲- آل عمران: ۳۳ و ۳۴.



## (۷) وجه مشترك در فرقه‌های ناجیه‌ی ادیان سه‌گانه‌ی اسلام،

### مسیحیت و یهودیت:

رسول خدا محمد ﷺ فرمود: (یهود به هفتاد و یک یا دو فرقه تقسیم شدند و نصارا به هفتاد و یک یا دو فرقه تقسیم شدند و امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند)<sup>(۱)</sup>.

وجه مشترك میان این فرقه‌های ناجیه چیست؟؟ تمامی بحث‌هایی که درباره‌ی موضوع فرقه ناجیه نگاشته شده است، آن علت و حکمتی را که رسول خدا ﷺ در قالب مثالی ذکر کرده و درباره‌ی جدایی امت موسی ﷺ پس از او و جدایی امت عیسی ﷺ پس از او مثال زده است، مورد بحث قرار نداده‌اند تا کلیدی برای فهم حکمت محمدی باشد.

فرقه‌های دین یهودیت در ایمان به خدا و موسی ﷺ و فرقه‌های در دین مسیحی در ایمان به خدا و عیسی ﷺ اختلافی ندارند، و همچنین فرقه‌های مسلمانان در ایمان به خدا و محمد ﷺ هیچ اختلاف ندارند. پس اختلاف این فرقه‌ها در کجا است؟ آیا فرقه ناجیه یهود و نصارا همان فرقه‌ای است که از صحابه‌ی پیامبر و سنت‌هایشان پیروی کرده است؟ یا کثرت و اجماع آنها بوده است؟ مسلمانان در این مثلی که

---

۱- سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۹۰.

این مضمون به شکل‌های مختلفی از پیامبر ﷺ روایت شده است که اهل سنت و مسندها مانند مسند احمد بن حنبل، ترمذی و دیگران، آن را نقل نموده‌اند که ایشان فرمود: (این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که همگی آنان در آتش هستند، مگر یکی؛ که آن یکی، جماعت است) و در روایتی چنین است: (آن که به مانند آنچه امروز من و یارانم بر آن هستیم، باشد). مجموعه فتاوی این تیمیه: ص ۳۷۰.

رسول خدا محمد ﷺ بیان فرموده است باید بیندیشند تا بتوانند آن را درک نمایند. وجه مشترک باید یکی باشد و قطعاً این وجه مشترک، نام فرقه نیست؛ بلکه روش و منهجی همیشگی است که فرقه ناجیه یهود، نصارا و مسلمانان بر آن حرکت نموده‌اند که در نتیجه نجات و رهایی برایشان محقق شده است. این روش باید روش یکسانی برای ادیان سه‌گانه باشد تا آن را به نجات و رهایی و رضایت خداوند سبحان برساند. امام علیؑ این وجه مشترک را بیان فرموده است؛ آنجا که می‌فرماید: (... یهود به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان در آتش و یک فرقه اهل نجات در بهشت است، و آن فرقه‌ای است که یوشع بن نون وصی موسیؑ را پیروی کرده است. نصارا بر هفتاد و دو فرقه متفرق شدند، هفتاد و یک فرقه در آتش و یک فرقه در بهشت است، و آن فرقه‌ای است که شمعون وصی عیسیؑ را پیروی کرده است؛ و این امت بر هفتاد و سه فرقه متفرق می‌شوند، هفتاد و دو فرقه از آنها در آتش و یک فرقه در بهشت است، و آن فرقه‌ای است که وصی محمدؐ را پیروی کرده است. در این هنگام حضرت دست خود را بر سینه اش زد و سپس فرمود: سیزده فرقه از هفتاد و سه فرقه همگی ادعای دوستی و محبت مرا دارند، ولی تنها یک فرقه از آنان در بهشت است و آنان کسانی هستند که بر راه میانه‌اند، و دوازده فرقه‌ی دیگر در آتش‌اند)<sup>(۱)</sup>.

از انس بن مالک نقل شده است که گفت: به سلمان گفتیم: از پیامبر ﷺ درباره‌ی وصی‌اش بپرس. سلمان به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! وصی شما چه کسی است؟ فرمود: (ای سلمان! وصی موسی چه کسی بود؟) عرض کرد: یوشع بن نون. فرمود: (وصی و وارث من که دین مرا آدا و وعده‌ی مرا عملی می‌کند، علی بن ابی

۱- کتاب سلیم بن قیس هلالی: ص ۴۱۶ و ۴۳۵؛ امالی طوسی: مجلس ۱۸ ص ۵۲۳ و ۵۲۴.

طالب است).<sup>(۱)</sup>

بنابراین هیچ کدام از فرقه‌ها در پیامبرشان اختلاف نداشتند؛ بلکه در امتحان به واسطه‌ی اوصیا و اسیباط اختلاف پیدا کردند و فرقه فرقه شدند؛ کسانی که خداوند آنها را پس از پیامبران و فرستادگان (علیهم السلام) انتخاب نمود. آنها همان اوصیای اسیباط از خاندان ابراهیم (علیه السلام) و خاندان عمران (علیه السلام) هستند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (بگوئید: ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و نیز آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسیباط نازل آمده و آنچه به موسی و عیسی داده شده و آنچه به پیامبران از جانب پروردگارشان داده شده است، ایمان آوردیم. میان هیچ یک از آنها فرقی نمی‌نهییم، و همگی تسلیم او هستیم).

﴿وَقَطَعْنَا لَهُم مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِمُ الْبَابَ وَالْأَسْبَاطَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوى كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (و آنها را به دوازده سبط که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم و چون قوم موسی از او آب خواستند به او وحی کردیم که عصایت را بر سنگ بزن. از آن سنگ دوازده چشمه روان شد و هر گروه آبشخور خویش را بشناخت و ابر را سایبان‌شان ساختیم و برایشان من و سلوی نازل کردیم. بخورید از این چیزهای

۱- شواهد التنزیل حسکانی: ج ۱ ص ۹۹.

۲- بقره: ۱۳۶.

۳- اعراف: ۱۶۰.

پاکیزه که به شما روزی داده‌ایم؛ و آنان بر ما ستم نکردند بلکه بر خویشتن ستم می‌کردند).

چه چیزی در این موضوع غریب و دور از ذهن است که محمد ﷺ اوصیا و اسباطی داشته باشد و مردم آن را انکار نمایند؟ آیا آنها این سخن رسول خدا ﷺ را نمی‌شنوند: (حسین از من است و من از اویم. خداوند کسی را که حسین را دوست بدارد، دوست می‌دارد. حسن و حسین از اسباط هستند)<sup>(۱)</sup>.

پس وجه مشترک میان فرقه ناجیه در ادیان سه‌گانه، اوصیا و اسباطی هستند که مردم پس از پیامبران (علیهم‌السلام) در آنها اختلاف نمودند.

---

۱- صحیح الجامع الصغیر و زیادته البانی: ص ۶۰۱ و ۶۰۲ شماره‌ی ۳۱۴۶ و او این حدیث را (حَسَن) (نیکو) شمرده است، و آن را در سلسله‌الصحیحه: ج ۳ ص ۲۲۸ شماره‌ی ۱۲۲۷ بدون ذکر حسن (علیه‌السلام) آورده است.

## (۸) وجه مشترك میان مشرکین و فرقه‌های هلاک‌شده‌ای که

پیامبر فرمود: آنها در آتش‌اند:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾<sup>(۱)</sup> (مسلماً خدا، این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید، و هر کس به خدا شرک ورزد، به یقین گناهی بزرگ به ظلم و ستم مرتکب شده است).

خداوند سبحان و متعال برای ما بیان فرموده است که همه‌ی گناهان را می‌آمرزد، به جز شرک. فرقه‌های هلاک‌شده‌ای که رسول خدا ﷺ در حدیث فرقه ناجیه به آن اشاره کرده است، جز به آتش وارد نمی‌شوند، زیرا خداوند آنها را نمی‌آمرزد؛ یعنی آنها از جایی که نمی‌دانند یا از جایی که می‌دانند به خداوند شرک ورزیده‌اند و این همان مطلبی است که این آیه‌ی کریمه در سخن حق تعالی بیان کرده است: ﴿وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز اینکه شرک می‌ورزند).

رسول خدا ﷺ فرمود: (کسی از سوی پروردگرم آمد و به من خبر داد -یا فرمود: به من بشارت داد- هر کس از امت من بمیرد در حالی که به خداوند شرک نرزد، وارد بهشت می‌شود). عرض کردم: هرچند زنا و دزدی کرده باشد؟ فرمود: (حتی اگر زنا و دزدی کرده باشد)<sup>(۳)</sup>.

رسول خدا ﷺ فرمود: (کسی که خداوند متعال را در حالی دیدار کند که شرکی به او

۱- نسا: ۴۸.

۲- یوسف: ۱۰۶.

۳- صحیح بخاری: ج ۵ ص ۶۹.

نمی‌ورزد، وارد بهشت می‌شود). عرض کردم: ای رسول خدا! حتی اگر زنا و دزدی کند؟ فرمود: (حتی اگر زنا و دزدی کرده باشد)<sup>(۱)</sup>.

شاید مردم تصور کنند که شرک تنها یک صورت دارد؛ اینکه همراه خداوند معبود دیگری پرستیده شود؛ ولی شرک صورت‌های دیگری نیز دارد؛ اینکه گاهی راهبان و طاغوتیان را بدون اینکه خود متوجه باشند، پرستش می‌کنند. درباره‌ی سخن حق تعالی: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ (آنها آخبار و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را پروردگاران به جای الله برگرفتند) تا انتهای آیه، عدی بن حاتم می‌گوید: شنیدم رسول خدا ﷺ این آیه را قرائت می‌فرمود. عرض کردم: ای رسول خدا! ما آنها را نمی‌پرستیم. فرمود: (مگر این طور نیست که آنچه خداوند حرام کرده است را آنها حلال می‌کنند، و آنچه خداوند حلال کرده است را حرام می‌کنند و شما نیز آن را حرام می‌کنید؟). عرض کردم: بله. ایشان فرمود: (این همان پرستش آنان است)<sup>(۲)</sup>.

شکل دیگری از شرک وجود دارد که ابلیس در آن گرفتار شد و از بزرگ‌ترین مصادیق شرک است؛ زیرا او با اعتراضش به منصوب کردن آدم (عَلَيْهِ السَّلَام) به عنوان جانشین خداوند در زمینش خواست با خداوند در اراده و انتخاب آدم (عَلَيْهِ السَّلَام) به عنوان خلیفه و جانشین خداوند در زمینش، مشارکت داشته باشد. خداوند سبحان در کتاب عزیزش بیان فرموده است که احدی را در حکمش شریک قرار نمی‌دهد: ﴿قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيْتُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِّن دُونِهِ مِّنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾<sup>(۳)</sup> (بگو: خداوند به آنچه درنگ کردند داناتر است. غیب آسمان‌ها و زمین از آن او

۱- آحاد و المثانی ضحاک: ج ۳ ص ۲۳.

۲- نگاه کنید به: سنن کبری بیهقی: ج ۱۰ ص ۱۱۶؛ معجم کبیر طبرانی: ج ۱۷ ص ۹۲.

۳- کشف: ۲۶.

است. او چه بینا است و چه شنوا است! آنان یآوری جز او ندارند و هیچ کس را در فرمان خود شریک نسازد).

در (تفسیر المیسر) در مورد این آیه آمده است: کسی جز او وجود ندارد که امور خلاق را بر عهده گیرد و برای او سبحان و متعال در حکمرانی‌اش، قضاوتش و قانون‌گذاری‌اش، شریکی وجود ندارد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (پروردگار تو هر چه را که بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند ولی بتان را توان اختیار نیست. منزّه است خدا و از هر چه برایش شریک می‌سازند برتر است).

در (تفسیر المیسر) درباره‌ی این آیه آمده است: و پروردگار تو هرآنچه بخواهد بیافریند، می‌آفریند و برای ولایت خود هر یک از آفریدگانش را که بخواهد، برمی‌گزیند و هیچ کس فرمان و اختیار چیزی را ندارد. این فقط از آن خداوند سبحان است و او از شرک آنها، بسی بالاتر و منزّه است.

خداوند سبحان در آیات بسیاری برای بندگانش بیان می‌کند که او «سبحانه» کسی است که حکومت و پادشاهی را به بندگانش - که برگزیده است - عطا می‌کند و به آنان واگذار می‌نماید که به اراده‌ی خداوند و انتخاب او حکومت کنند. پس آنان جلوه‌ی حکومت خداوند هستند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (و چون به حد رشد و کمال رسید، حکم و دانشی به او ارزانی داشتیم، و

۱- قصص: ۶۸

۲- یوسف: ۲۲

ما اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم).

﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (پس به خواست خدا ایشان را شکست دادند و داوود، جالوت را بکشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داد، و از آنچه می‌خواست به او بیاموخت، و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباہ می‌شد، ولی خداوند صاحب فضل و کرم بر جهانیان است).

برخی می‌پندارند که پادشاهی و حکومت با نص و تصریح از سوی خداوند فقط برای پیامبران و فرستادگان است و گویی از قرآن چیزی را که با هواهای نفس‌شان موافقت دارد برگرفته و بقیه را پشت سر خود افکنده‌اند. خداوند سبحان پادشاهی را به طالبات علیهم‌السلام داد و او را به عنوان پادشاه برگزید، با اینکه او پیامبر نبود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>(۲)</sup> (پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالبوت را به عنوان پادشاه شما برگماشت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟! در حالی که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و به او دارایی چندانی داده نشده است! گفت: خدا او را بر شما برگزیده و بر دانش و نیروی بدنی‌اش بیفزوده است، و خداوند پادشاهی‌اش را به هر که بخواهد می‌دهد، که خداوند گشاینده‌ی دانا است).

۱- بقره: ۲۵۱.

۲- بقره: ۲۴۷.



کسی که متصدی امور حکومت می‌شود در حالی که از کسانی نباشد که خداوند سبحان انتخاب‌شان کرده است، جز این نیست خود را فراتر از قانون خداوند که در قرآن بیان کرده، قرار داده است؛ اینکه خداوند پادشاهی خود را به هر بنده‌ای که بخواهد ارزانی می‌دارد و هر کس خود را فراتر از قانون خداوند قرار دهد، جز این نیست که او طاغوتی است که به جای خداوند پرستیده می‌شود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدْلُّ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱)  
 (بگو: بارخدا! تویی دارنده‌ی مُلک و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک می‌ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می‌دهی. همه‌ی نیکی‌ها به دست تو است و تو بر هر چیزی توانایی).  
 و کسانی که به حکومت کسی که خود را پادشاه یا حاکم قرار داده است رضایت می‌دهند - حتی اگر به خداوند و کتابش و فرستادگانش ایمان داشته باشند - به حکومت طاغوت راضی شده‌اند و خودشان را وارد شرکی نموده‌اند که خداوند آنان را از آن بازداشته است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (۲) (آیا آنان را نمی‌بینی که می‌پندارند به آنچه بر تو نازل شده و بر آنچه پیش از تو نازل شده است ایمان آورده‌اند، ولی نزد طاغوت دادخواهی می‌کنند؛ در حالی که یقیناً به آنان فرمان داده شده که به آن کافر شوند و شیطان

۱- آل عمران: ۲۶.

۲- نسا: ۶۰.

می‌خواهد آنها را گمراهشان سازد، در گمراهی دور).

در حدیثی منسوب به رسول خدا ﷺ آمده است: (خداوند سه چیز را برایتان رضایت می‌دهد و از سه چیز برای‌تان خشم می‌گیرد: رضایت می‌دهد که او را بپرستید و با هیچ چیز بر او شرک نوزید، و اینکه همگی به ریسمان خداوند چنگ بزنید و پراکنده نشوید، و اینکه برای کسی که خداوند او را به عنوان ولی امر شما قرار داده است، خیرخواهی کنید...<sup>(۱)</sup>).

رسول خدا ﷺ برای ما بیان می‌فرماید که طریقه‌ی نجات و رهایی، شرک نوزیدن، تمسک جستن به ریسمان خداوند، و خیرخواهی برای کسی است که خداوند او را ولی قرار داده است. همه‌ی اینها، یک روش محسوب می‌شود. اطاعت از کسی که خداوند او را برگزیده است، همان توحید و همان چنگ زدن به ریسمان خداوند سبحان است. از اینجا وجه مشترک میان فرقه‌های هلاک شده در حدیث فرقه ناجیه و مشرکین برای ما روشن می‌شود؛ کسی که ایمان ندارد حکومت برای کسی است که خداوند او را برگزیده است، گویی می‌خواهد با خداوند در حکومتش مشارکت کند و او خداوند سبحان را نمی‌پرستد و تنها طاغوت را عبادت می‌کند.

۱- صحیح ابن حبان: ج ۸ ص ۱۸۲ و ۱۸۳؛ مسند احمد: ج ۲ ص ۳۶۷.

## (۹) وجه مشترك میان صراط مستقیم و فرقه ناجیه:

عبدالله بن مسعود روایت کرده است: رسول خدا برای ما خطی ترسیم نمود. سپس فرمود: (این راه خداوند است). سپس خطوطی در سمت راست و چپش ترسیم نمود و فرمود: (اینها راه‌های متفرقه است. بر هر راهی از این راه‌ها شیطانی است که به آن دعوت می‌کند). سپس قرائت فرمود: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و این است راه راست من، از آن پیروی کنید و به راه‌های گوناگون مروید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد. اینها است آنچه خدا شما را به آن سفارش می‌کند؛ شاید پرهیزگار شوید).<sup>(۲)</sup>

رسول خدا ﷺ خطی روی زمین و بین دو نقطه ترسیم می‌فرماید تا برای امتش بیان کند که صراط، خط مستقیمی بین دو نقطه است. رسول خدا ﷺ در اینجا نیز از روش و راهی سخن می‌گوید که کژی و اختلافی در آن نیست و مسلمانان باید از آغاز تا پایان، آن را دنبال کنند تا آنان را به نجات و رهایی برساند.

برخی از آنچه را که در کتاب‌های تفسیر برای معنای صراط مستقیم آمده است، بیان می‌کنیم. باتوجه به اینکه این تفاسیر در بسیاری موارد نظرات مردم را نقل می‌کنند و نه نظر رسول خدا ﷺ را؛ با این وجود برای آنان آنچه را که خودشان را به آن ملزم نموده‌اند، یادآوری می‌کنیم:

در تفسیر ابن کثیر و در تفسیر آیهی ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (ما را به راه راست هدایت فرما) آمده است: (امام ابو جعفر بن جریر می‌گوید: همگی امت از اهل تأویل

۱- انعام: ۱۵۳.

۲- نگاه کنید به: سنن دارمی: ج ۱ ص ۶۷؛ مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۲ ص ۳۱۸؛ مجمع الزوائد هیشمی: ج ۷ ص ۲۲؛ صحیح ابن حبان: ج ۱ ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

اجماع دارند بر اینکه صراط مستقیم، همان راه روشنی است که هیچ کژی و انحرافی در آن نیست و این در زبان همه‌ی عرب است. از جمله‌ی آنها سخن جریر بن عطیه خطفی است: امیرالمؤمنین بر راهی است که اگر حتی مواردی هم کج شوند، او مستقیم است. می‌گوید: شواهد این مطلب بیش از آن است که محصور گردد. می‌گوید: سپس عرب، صراط و راه را به استعاره گرفتند و در هر سخن و کار و صفت به استقامت یا کجی استفاده نمودند. مستقیم را به استقامتش توصیف کردند و کج شده را به کجی‌اش).

در تفسیر ابن کثیر در تفسیر آیه‌ی ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (ما را به راه راست هدایت فرما) آمده است: (سخن در تأویل این سخن حق تعالی: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾. ابو جعفر می‌گوید: معنای سخن حق تعالی ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ در اینجا از نظر ما: ما را به ثبات بر آن توفیق بده؛ همان‌طور که این مطلب از ابن عباس روایت شده است.

ابو کُریب به ما حدیث نمود و گفت: عثمان بن سعید برای ما حدیث نمود و گفت: بشر بن عماره به ما حدیث نمود و گفت: ابو روق برای ما از ضحاک از ابن عباس حدیث نمود و گفت: جبرئیل به محمد عرض کرد: (ای محمد! بگو: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (ما را به راه راست هدایت فرما). می‌گوید: راه هدایت را به ما الهام کن... سخن درباره‌ی تأویل سخن حق تعالی: ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (راه راست): ابو جعفر می‌گوید: همگی امت از اهل تأویل اجماع دارند که صراط مستقیم همان راه روشنی است که هیچ کژی در آن نیست. در زبان عرب نیز اینچنین است. از جمله‌ی آنها این سخن جریر بن عطیه خطفی است: امیرالمؤمنین بر راهی است که اگر مواردی کج شوند، او خواهان بودن بر طریق حق است).

در تفسیر ابن کثیر آمده است: ﴿... قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (گفت: پس با آنچه مرا گمراه نمودی، به جهت (فریفتن) آنها بر راه راست تو می‌نشینم). حق تعالی به ما خبر می‌دهد که وقتی خداوند به ابلیس ﴿إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ﴾ (تا روزی که برانگیخته خواهند شد) مهلت داد و ابلیس بر این مطلب مطمئن شد، به دشمنی و تمرد پرداخت و گفت: ﴿فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (پس با آنچه مرا گمراه نمودی، به جهت (فریفتن) آنها بر راه راست تو می‌نشینم)؛ یعنی: همان‌طور که مرا فریب دادی. ابن عباس می‌گوید: همان‌طور که مرا گمراه نمودی؛ و دیگری می‌گوید: همان‌طور که مرا هلاک نمودی، بر سر راه بندگان از فرزندان این کسی که آفریدی که مرا به خاطر آن از (صراط مستقیم) دور نمودی، می‌نشینم - یعنی طریق حق و راه نجات- و قطعاً آنان را از آن راه گمراه می‌کنم تا تو را نپرستند و به سبب گمراه شدن من توسط تو، تو را یکتا نشمارند. برخی از نحویون می‌گویند: (باء) در اینجا برای سوگند است؛ گویی او می‌گوید: سوگند به فریب دادن من توسط تو، قطعاً در سر راه مستقیم آنان می‌نشینم).

فقها در تفسیر معنای صراط به خطا رفتند؛ چرا که آنها قرآن را با نظرات خود تفسیر نمودند؛ در نتیجه خود گمراه شدند و گمراه کردند. یک بار می‌گویند: منظور از آن، قرآن است و یک بار می‌گویند: آن، راه است (ولی نشانه‌های این راه را مشخص نمی‌نماید) و بار دیگر می‌گویند: اسلام است، و بار دیگر می‌گویند: سنت و صحابه است؛ در حالی که آنچه در نظر همه‌ی مردم مشخص است این است که ابلیس به جهت سجده نکردن و عدم اطاعت از آدم (علیه السلام) خلیفه‌ی خداوند از صراط دور شد. از همین رو استراتژی ابلیس همیشه چنین بوده و هست که مردم را از صراط بیرون بیاورد و آنها را با همان روش دور نماید؛ با دور کردنشان از اطاعت از خلیفه و جانشین خداوند در

زمینش؛ چرا که آنها، همان راه مستقیم هستند.

ای کاش در آنچه کتاب خدا برای ما در سخن ابراهیم به پدرش درباره‌ی صراط مستقیم ذکر کرده است، می‌اندیشیدند؛ آنجا که حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾<sup>(۱)</sup> (ای پدر! مرا دانشی آمده است که تو را نیامده؛ پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی استوار راه بنمایم).

نمی‌خواهم در تفسیر این آیه نظری بدهم بلکه پرسش‌هایی را مطرح می‌نمایم که عبارت‌اند از: آیا در سخن ابراهیم علیه السلام درباره‌ی صراط مستقیم نکته‌ای وجود دارد که به اسلام یا صحابه یا اجماع یا عبادات یا سنت و یا ... اشاره کند؟؟ ابراهیم علیه السلام از پدرش خواست که او را پیروی کند؛ او خلیفه و جانشین خداوند در زمینش بود که خداوند تا روز دین سلطنت را به او و فرزندانش داده بود و آن حضرت علیه نمرود با این خلافت و سلطنت دلیل می‌آورد.

امام جعفر صادق علیه السلام مفهوم صراط مستقیم را بیان می‌کند؛ اینکه امامی است که مردم را به راه خداوند هدایت می‌کند؛ آنجا که درباره‌ی صراط می‌فرماید: (همان راه به سوی شناخت و معرفت خداوند عزوجل است و اینها، دو راه هستند: راهی در دنیا و راهی در آخرت. اما راهی که در دنیا است، امامی است که اطاعتش واجب است. هرکس که او را در دنیا بشناسد و به هدایتش اقتدا کند، از راهی عبور می‌کند که پل جهنم در آخرت خواهد بود)<sup>(۲)</sup>.

آنچه بین صراط مستقیم و ثقلین جمع بسته می‌شود این است که صراط مستقیم در آنچه خداوند در عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امانت گذاشته است، تجلی می‌یابد.

۱- مریم: ۴۳.

۲- بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۱۱ ح ۳.

رسول خدا ﷺ فرمود: (با ثبات‌ترین شما بر صراط مستقیم، دوست‌دارترین شما نسبت به اهل بیت من است)<sup>(۱)</sup>.

و آن حضرت ﷺ فرمود: (دوستی من و دوستی اهل بیت من در هفت موضعی که ترششان بزرگ است، سودمند است: هنگام مرگ، در قبر، هنگام برانگیخته شدن، در حضور کتاب، هنگام حساب، در برابر میزان، و در صراط)<sup>(۲)</sup>.

این (صراط) از نظر لغوی، از ماده‌ی (صَرَطَ) گرفته شده است؛ یعنی کسانی را که در آن هستند (می‌بلعد)؛ از آنها جدا نمی‌شود تا آنها را به پایان و نهایتش برساند. (صراط) یا (سراط) از (صراط) و (سراط) مشتق و برگرفته شده است، به معنی او را (بلعید) و (فرو برد) می‌باشد<sup>(۳)</sup>. کسی که گامش را در صراط می‌گذارد، این صراط او را می‌بلعد و او را به نهایتش می‌رساند؛ به همان جایی که خداوند برای کسی که به صراط مستقیم تمسک جسته، آماده کرده است.

و صراط مستقیم باید اینچنین باشد، باید مستمر باشد و تا روز دین قطع نشود. روش و منهجی است مستمر و همیشگی. حدیث فرقه ناجیه نیز از روش و منهجی سخن می‌گوید که تا روز دین، مستمر و همیشگی است و از نام یک فرقه گرفته نشده تا بیش از یک فرقه را شامل شود تا تمیز حق برای مردم و پیروی از آنچه رسول خدا ﷺ امر فرموده است، دشوار گردد.

طریق و منهجی که رسول خدا ﷺ برای امتش خواسته است، همان چیزی است که آن

۱- ینابیع المودة قندوزی: ج ۲ ص ۷۰.

۲- روضة الواعظین: ص ۲۷۱؛ امالی صدوق: ج ۱۸ ص ۳؛ خصال: ص ۳۶۰ ح ۴۹؛ بشارت المصطفی: ص ۱۷ و ۱۸؛ جامع الاخبار: ص ۵۱۳ ح ۱۴۴۱؛ کفایة الاثر: ص ۱۰۸.

۳- قاموس المحيط: ماده‌ی (سراط) و (صراط).

حضرت ﷺ در آن روز بر آن بوده است؛ اینکه کسی که خداوند برگزیده بود حکم می‌راند و به این ترتیب خلیفه، مصداق حکومت خداوند در زمین می‌گردد. پس مصداق (لا حکم الا لله) (حکمی نیست مگر برای خداوند) تنها در یک حالت محقق می‌شود: هنگامی است که حاکم کسی باشد که خداوند او را برگزیده است تا حکم خداوند و اراده‌ی او سبحان را جاری کند؛ ولی مردم به یک آیه که تفسیرش را نمی‌دانستند، تمسک جستند؛ اینکه می‌فرماید: ﴿وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ (و کارشان بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است). آیا خلافت و حکومت از کارهای آنها است؟ و آنها آیات دیگری را که این روش و منهج را برایشان بیان می‌فرماید، به کناری نهادند.



(۱۰) آیهی شریفهی ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾. آیا خلافت و

حکومت، امر خدا است یا امر مردم؟

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و آنان که دعوت پروردگارشان را پاسخ گفتند و نماز گزاردند و کارشان بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند).

﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (به سبب رحمتی از جانب خدا است که تو با آنها اینچنین نرم‌خوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی قطعاً از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس بر آنها بیخشای و برایشان آموزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن، که خداوند توکل‌کنندگان را دوست دارد).

در وهله‌ی نخست به آنچه در کتاب‌های تفسیر معروف و قابل اعتماد در نظر فرقه‌های اهل سنت آمده است می‌پردازیم:

در تفسیر ابن کثیر آمده است: (یعنی از فرستادگان پیروی و امرش را اطاعت و از ممانعت‌هایش دوری کنید. ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ (و نماز را بر پا داشتند) که بزرگ‌ترین عبادت‌های خداوند (عزوجل) است. ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ (و کارشان بر پایه‌ی

۱- شوری: ۳۸.

۲- آل عمران: ۱۵۹.

**مشورت با یکدیگر است**) یعنی تصمیم بر کاری نمی‌گیرند تا درباره‌اش مشورت کنند تا با هم‌فکری یکدیگر را یاری دهند؛ در کارهایی مثل جنگ‌ها و مواردی از این دست؛ همان‌طور که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وَوَشَّوْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ **(و در کار با آنان مشورت کن)** تا انتهای آیه؛ و به همین دلیل آن حضرت (صلی الله علیه و سلم) با آنان در جنگ‌ها و مانند آنها مشورت می‌کرد تا به این ترتیب دل‌هایشان را پاک و نرم گرداند...<sup>(۱)</sup>

در (تفسیر جلالین) در تفسیر آیه‌ی شورا آمده است: ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ﴾ **(و آنان که دعوت پروردگارش را پاسخ گفتند)**؛ او را به توحید و عبادتی که آنان را دعوت نمود پاسخ گفتند. ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ **(و نماز را بر پا داشتند)**؛ بر آن مداومت داشتند. ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ **(و کارشان)**؛ کاری که برای‌شان است. ﴿شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ **(بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است)**؛ در آن مشورت می‌کنند و شتاب نمی‌کنند. ﴿وَوَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾ **(و از آنچه روزیشان داده‌ایم)**؛ و از آنچه به آنان بخشیدیم، در اطاعت از

۱- تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۱۲۷: «یعنی از فرستادگان پیروی و امرش را اطاعت و از ممانعت‌هایش دوری کنید. ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ **(و نماز را بر پا داشتند)** که بزرگ‌ترین عبادت‌های خداوند (عزوجل) است. ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ **(و کارشان بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است)** یعنی تصمیم بر کاری نمی‌گیرند تا درباره‌اش مشورت کنند تا با هم‌فکری یکدیگر را یاری دهند؛ در کارهایی مثل جنگ‌ها و مواردی از این دست؛ همان‌طور که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وَوَشَّوْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ **(و در کار با آنان مشورت کن)** تا انتهای آیه؛ و به همین دلیل آن حضرت (صلی الله علیه و سلم) با آنان در جنگ‌ها و مانند آنها مشورت می‌کرد تا به این ترتیب دل‌هایشان را پاک و نرم گرداند. اینچنین بود که وقتی عمر بن خطاب رضی الله عنه با نیزه زده شد و هنگام مرگش فرا رسید، این امر را پس از خود در شورایی شش نفره قرار داد؛ یعنی در عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم. همه‌ی صحابه رضی الله عنهم بر مقدم داشتن عثمان بر خودشان رضی الله عنهم هم‌نظر شدند. ﴿وَوَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ **(و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند)** و این براساس نیکی به خلائق خداوند است؛ نزدیک‌ترین‌شان به آنها، مقدم‌ترین است.

خداوند ﴿يُنْفِقُونَ﴾ (انفاق می‌کنند...).

در (تفسیر طبری) در تفسیر آیه‌ی شورا آمده است: (... ابن زید گفته است: ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ (و آن کسانی که از گناهان بزرگ و زشتی‌ها دوری می‌کنند و چون در خشم شوند، می‌بخشایند) را خواند و گفت: با آنان آغاز کرد. ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ﴾ (و کسانی که پروردگارشان را پاسخ گفتند): انصار. ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ (و نماز را به پا داشتند): و رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) در بین آنان نیست. ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ (و کارشان بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است): و همچنین رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) در بین آنان نیست... ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ (و کارشان بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است) می‌گوید: اگر کاری پیش آمد میان خودشان مشورت می‌کنند. ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند) می‌گوید: از اموالی که به آنان روزی داده‌ایم در راه خداوند انفاق می‌کنند و حقوقی را که بر آنان واجب شده است به اهلس می‌دهند، از زکات و نفقه بر کسی که نفقه‌اش بر او واجب است).

در تفسیر قرطبی در تفسیر آیه‌ی شورا آمده است: (یعنی در امور مشورت می‌کنند و مصدر (شورا) (شاورته) است، مانند (بشری و ذکری) و مانند آن. انصار پیش از آمدن پیامبر (صلی الله علیه و سلم) وقتی اراده‌ی کاری را می‌کردند در آن مشورت و سپس عمل می‌کردند. خداوند متعال به همین دلیل آنها را ستایش نمود. نقاش این را بیان کرده است. حسن می‌گوید: یعنی آنان در پذیرش نظر در کارشان هم‌نظر می‌باشند و اختلاف ندارند... اولین موردی که صحابه در آن مشورت نمودند خلافت بود. پیامبر (صلی الله علیه و سلم) به آن تصریح نفرمود تا آن بین ابوبکر و انصار باشد که بیانش گذشت. عمر (رضی الله عنه) می‌گوید: برای دنیای خود به آن چیزی خوشنود هستیم

که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) برای دین ما پسندید). با وجود اینکه کسانی که چنین تفاسیری را وضع دادند، خود به این مفهوم ایمان دارند که تأویل قرآن را کسی جز خداوند نمی‌داند و آنها راسخین در علم را براساس قواعد نحوی استثنا نمودند. با این وجود تأویلی برای کتاب خداوند وضع و تأویل رسول خدا ﷺ را انکار نمودند. در تمام تفسیرهای بالا هیچ ذکری به میان نیامده است که رسول خدا ﷺ فرموده باشد در حکومت مشورت کنید. عجیب است که برخی از این تفاسیر به اتفاقاتی تکیه نموده‌اند که پس از زمان رسول رخ داده است؛ از کارهای دیگرانی که پس از او حکومت کردند تا آن را سنتی واجب الاطاعه قرار دهند؛ با وجود اینکه این کار بدعتی بود که محمد ﷺ رسول الله آن را بیان نکرده و فرستاده‌ی خدا محمد ﷺ آنان را از این بدعت‌ها بازداشته است.

از عرباض بن ساریه نقل شده است: رسول خدا ﷺ برای ما نماز خواند و فرمود: (کسانی از شما که پس از من زندگی می‌کنند اختلافات بسیاری خواهند دید. بر شما باد به سنت من و سنت خلفای مه‌دین راشدین. به آن تمسک جوئید؛ آنها را با دندان‌های آسیا محکم بگیرید. برحذر باشید از نوآوری‌ها. هر نوآوری، بدعتی و هر بدعتی، گمراهی است)<sup>(۱)</sup>.

(در فصل پنج از این کتاب بیان کردیم که خلفای راشدین مه‌دین چه کسانی هستند که ملتزم به سنت رسول خدا ﷺ بودند).

رسول خدا ﷺ فرمود: (من و ساعت مانند این برانگیخته شدیم) و دو انگشت سبابه و وسط خود را کنار هم قرار داد و فرمود: (اما بعد، بهترین سخن، کتاب خدا و بهترین هدایت، هدایت محمد و بدترین امور، امور بدعت نهاده است، و هر بدعتی، گمراهی

است) (۱).

در روایت نسایی (خداوند رحمتش کند) افزونی وجود دارد: (و هر گمراهی در آتش است) (۲).

و از آن حضرت (ع) روایت است: (بر حذر باشید از نوآوری. هر نوآوری، بدعتی است و هر بدعت، گمراهی است) (۳).

همان‌طور که از حدیث رسول خدا (ص) روشن و واضح است، بدعت خوب و بدعت بد -آنگونه که برخی ادعا می‌کنند- معنا ندارد. سخن رسول خدا (ص) واضح و روشن است: (هر بدعتی) و عبارت (هر) برای (عمومیت) دادن است و هیچ نوآوری را استثنا نکرده و درباره‌ی بدعت خوب یا بد سخنی نگفته و تمام کسانی که درباره‌ی بدعت خوب سخن می‌گویند، نوآوری‌هایی را که پس از رسول خدا (ص) رخ داده است با بهانه‌ی روشن و واضح نبودن تفسیر کتاب خدا توجیه می‌کند! در حالی که خداوند سبحان در کتاب عزیزش می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (۴) (به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد، آنگاه که در میان‌شان از خودشان فرستاده‌ای مبعوث کرد تا آیاتش را بر آنها بخواند، پاکشان گرداند، و کتاب و حکمتشان بیاموزد، که قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند).

آیا رسول خدا در انجام رسالتش کوتاهی کرد، به آنان کتاب نمی‌آموخت و آن را برای

۱- صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۱.

۲- سنن نسایی: ج ۳ ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۳- سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۹۳.

۴- آل عمران: ۱۶۴.

دیگری رها کرد تا هر چه دوست دارد در این خصوص بگوید؟ پاسخ را به عهده‌ی مردم می‌گذارم تا به اندیشه درآیند.

اکنون به آنچه در همه‌ی تفاسیر بالا آمده است بازمی‌گردیم که به طور قطع و یقین درباره‌ی مشورت رسول خدا ﷺ در موضوع حکومت سخن نمی‌گویند؛ بلکه این تفاسیر درباره‌ی کسانی که پس از او آمدند و در حکومت به مشورت پرداختند و آن را سنت شمردند، سخن می‌گویند. آیا رسول خدا ﷺ در هیچ جزء مخصوص به حکومت چه مربوط به پس از خودش و چه هنگامی که خودش عهده‌دار حکومت بود، با آنان مشورت نمود؟ مثال روشنی در این زمینه: رسول خدا ﷺ حتی هنگام گماشتن اسامه بن زید به عنوان امیر لشکر مسلمانان با صحابه مشورت نکرد. از اسماعیل، از مالک، از عبد الله بن دینار، از عبد الله بن عمر که گفت: (رسول خدا ﷺ گروهی را گسیل داشت و اسامه بن زید را امیر آنان قرار داد؛ ولی مردم در امیر بودن او طعنه وارد کردند. رسول خدا ﷺ ایستاد و فرمود: اگر در امیر بودن او طعنه وارد کنید، پیش‌تر در امیر بودن پدرش طعنه وارد کرده‌اید. سوگند به خدا! گریزی نیست از اینکه او شایسته‌ی این امیری باشد و اینکه برای دوست داشتنی‌ترین مردم در نظر من باشد و اینکه برای دوست داشتنی‌ترین مردم پس از آن است)<sup>(۱)</sup>.

و اگر آنگونه که آنها می‌گویند موضوع فیصله دادن حکومت با شورا است، چرا ابوبکر - که جماعتی از مردم او را به عنوان جانشین پس از رسول خدا ﷺ انتخاب کردند- سنت شورا را در حکومت دنبال نکرد؟ کسی که مردم او را به عنوان خلیفه و جانشین پس از رسول خدا ﷺ توسط شورا انتخاب کردند، با آنان مشورت نکرد و جانشین پس از خود را خودش انتخاب و به او وصیت کرد؛ علی رغم اینکه مردم به این انتخاب او

اعتراض کردند.

از زبید نقل شده است: (وقتی مرگ ابوبکر رضی الله عنه فرارسید به سوی عمر فرستاد تا او را جانشین خود کند. مردم گفتند: فردی عصبانی و بداخلاق را بر ما والی قرار دادی و اگر والی ما بشود عصبانی تر و بداخلاق تر می شود. اگر عمر را بر ما خلیفه قرار دهی وقتی پروردگارت را دیدار می کنی، به او چه می گویی؟ او می گفت: آیا مرا از پروردگام می ترسانید؟ می گویم: خدایا! من بهترین امت خود را بر آنان امیر قرار دادم. سپس به سوی عمر فرستاد....)<sup>(۱)</sup>.

اما عمر بن خطاب راه دیگری برای انتخاب حاکم و جانشین پس خودش اختراع کرد که نه قرآن آن را ذکر کرده است و نه سنت پاک. از عمرو بن میمون اودی نقل شده است: (وقتی وفات عمر بن خطاب رسید گفت: علی، طلحه، زبیر، عثمان، عبد الرحمن و سعد را نزد من بیاورید... و گفت: صهیب را نزد من بیاورید و گفت: برای مردم سه بار به نماز ندا بده. این گروه نیز جمع شوند و خلوت کنند. اگر آنها بر مردی جمع شدند گردن مردی که با آنان مخالفت می کند را بزن)<sup>(۲)</sup>.

خلیفه‌ی مسلمانان به زدن گردن بندگان مسلمان دستور می دهد؛ به خصوص با آگاهی بر اینکه آنان جزو صحابه‌ی رسول خدا هستند؛ اگر بر یک نظر اتفاق نکنند؟؟ متأسفانه این چیزی است که برخی آن را بدعت خوب نامیده‌اند. آیا این روشی حکیمانه است؟! و آیا در کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله آمده است؟!

اینچنین شد که روش انتخاب خلیفه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دچار هرج و مرج و آشفتگی شد به طوری که دیگر روشی شناخته نشد و بر چیزی استوار نشد که از اختلاف مردم

۱- نگاه کنید به مصنف ابن ابی شیبه کوفی ج ۸ ص ۵۷۴.

۲- مصنف ابن ابی شیبه: ج ۸ ص ۵۷۷.

جلوگیری به عمل آورد؛ بلکه این هرج و مرج، پراکندگی و اختلاف آنها را تا امروز افزون کرده است. حتی وقتی خلافت به علی بن ابی طالب (علیه السلام) رسید آنها با علم به اینکه او برگزیده‌ی خداوند است با علی (علیه السلام) بیعت نکردند؛ مگر اندک شماری از مسلمانان که این مطلب را درک کردند و آن را از قرآن و سنت پاک شناختند. آنها با او بیعت کردند، چرا که ظلم و سختی که به آنان رسیده بود، بزرگ بود و همانند غرق شده‌ای بودند که می‌خواهد به هر چیزی چنگ می‌زند. آنها کسی جز علی (علیه السلام) را نیافتند که توانایی رفع کردن این ظلم و ستم از آنان را داشته باشد و بتواند سختی‌های خلافت را برای امتی تحمل کند که درگیری‌ها آن را پاره پاره کرده است. به همین دلیل آن حضرت (علیه السلام) سخنی با این مضمون به آنان می‌فرماید که (نزد دیگری غیر از من بروید)؛ زیرا آنها نمی‌دانستند که بیعت با خلیفه و جانشین خداوند در زمینش باعث تکلیف می‌شود؛ و آنچه پس از آن اتفاق افتاد این مطلب را ثابت می‌کند. آنها از علی (علیه السلام) اطاعت نکردند و بیعت بیشترشان از خانه‌ی عنکبوت هم سست‌تر بود.



(۱۱) تأکید در قرآن، سنت شریف و حدیث عترت بر اطاعت از ولی

امر. آیا ولی امر اختیار خدا است یا مردم؟

تأکید در قرآن و سنت شریف و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) بر اطاعت از اولیای امر، ما را به عنوان مسلمان- به این دعوت می‌کند که در علت این تأکید و اهمیت این اطاعت و ارتباط آن با حدیث فرقه ناجیه اندیشه کنیم؛ و اینکه آیا می‌توان از هر کسی که بر کرسی حکومت تکیه زده است به هر صورتی که حکومت را به دست آورده باشد- کورکورانه اطاعت نمود؟؟

حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾<sup>(۱)</sup> (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوا الامرتان فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر رجوع کنید در این، خیر شماست و سرانجامی بهتر دارد).

از حدیث حذیفه بن یمان است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: (گوش به امیر بسپار و از او اطاعت کن؛ حتی اگر گردنت را بزند و مالت را بگیرد)<sup>(۲)</sup>. آیا از حکمت است که در این حدیث اطاعت به این شکل باشد، ولی اطاعت از هر کسی باشد که حکومت می‌کند؟ آیا امکان دارد ولی امری که همانند اطاعت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اطاعت خداوند سبحان مطلق شمرده شده است به اختیار و انتخاب مردم موکول شده باشد؛ در حالی که مردم

۱- نسا: ۵۹.

۲- صحیح مسلم: ج ۶ ص ۲۰.

نمی‌توانند زیبا را از زشت تمایز دهند و در انتخاب امور ساده‌ی زندگی درمی‌مانند؟  
 حق تعالی می‌فرماید: ﴿كَيْبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۱)</sup>  
 (جنگ بر شما مقرر شد، در حالی که آن را ناخوش می‌داشتید، و چه بسا چیزی را ناخوش بدارید در حالی که در آن خیر شما باشد و چیزی را دوست داشته باشید در حالی که برایتان ناپسند افتد؛ در حالی که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید).

اگر خداوند سبحان انتخاب خلیفه و جانشین را به فرشتگانی که خداوند سبحان را در آسمان بیشتر از فرزندان آدم می‌شناسند واگذار نکرده باشد، آیا این انتخاب را به فرزندان آدم (علیهم‌السلام) واگذارده است؟

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه و جانشینی می‌گمارم. گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من چیزی می‌دانم، که شما نمی‌دانید).

برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها به ثقل اول بازمی‌گردیم -یعنی کتاب خدا- و آنچه در آن گفته شده است را می‌آوریم؛ اینکه حکومت از آن خداوند است و او حکومت (خلافت، پادشاهی و امامت) را به هر بنده‌ای که بخواهد، می‌دهد؛ بدون اینکه به تفسیر آن مراجعه کنیم. آیات برای هر جوینده‌ی حقی روشن است و تنها به قرار دادن

۱- بقره: ۲۱۶.

۲- بقره: ۳۰.

علامت استفهام و مطرح کردن پرسش بر برخی از آنچه در کتاب خدا آمده است، اکتفا می‌کنم.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا اَمْ تَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ﴾ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه و جانشینی می‌گمارم. گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من چیزی می‌دانم، که شما نمی‌دانید).

خلافت چیست؟ آیا معنای وجود داشتن مردم بر زمین، خلافت است؟ از ابن مسعود و ابن عباس: (من در روی زمین برای خود خلیفه‌ای قرار می‌دهم که در حکومت بین آفریدگانم جانشین من باشد و این خلیفه، همان آدم است؛ و همچنین کسی که در اطاعت خداوند و حکومت عادلانه بین آفریدگانش مقام او را به دست آورد)<sup>(۱)</sup>.

نظر نسفی در تفسیرش این است که آدم (علیه السلام) خلیفه و جانشین خداوند است و همچنین هر پیامبری؛ و این سخن حق تعالی را گواه می‌گیرد: ﴿اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ﴾ (ما تو را در زمین خلیفه و جانشین قرار دادیم). در این آیه دلالت روشنی وجود دارد در اینکه خلیفه به معنای حاکم است.<sup>(۲)</sup>

مفهومی که در نظر مردم جاری و ساری است این است که همه‌ی آنان جانشینان خداوند در این زمین هستند تا آن را آباد کنند. وقتی همه‌ی مردم جانشین خداوند در

۱- جامع البیان - ابن جریر طبری: ج ۱ ص ۲۸۹.

۲- تفسیر نسفی: ج ۱ ص ۳۶.

زمین باشند پس تخصیص در آیه‌ای دیگر که خلافت را برای داوود علیه السلام بیان می‌فرماید، چه معنایی دارد؟ حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾<sup>(۱)</sup> (ای داوود، ما تو را خلیفه‌ای روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، به آن سبب که روز حساب را از یاد برده‌اند، به عذابی شدید گرفتار می‌شوند).

خداوند، داوود علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشینی انتخاب کرد تا حکومت کند. آیا همه‌ی مردم حاکمانی با انتخاب خداوند هستند؟

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید، خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستم‌کاران را دربرنگیرد).

اگر امامت برای هر کس و ناکسی باشد، پس چرا خداوند آن را به ابراهیم و هر کس از فرزندان ابراهیم علیه السلام که برگزیده، داده است؟؟؟

﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾<sup>(۲)</sup> (ای یحیی! کتاب را با نیرومندی بگیر و از کودکی به او حکم عطا کردیم).

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ﴾

۱- ص: ۲۶.

۲- مریم: ۱۲.

عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۱﴾ (ما به بنی اسرائیل کتاب و حکم (داوری) و نبوت عطا کردیم و از چیزهای پاکیزه و خوش روزیشان کردیم و بر جهانیان برتریشان دادیم).  
 ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ ﴿۲﴾ (و چون به حد رشد و کمال رسید، حکم و دانش به او ارزانی داشتیم، و ما اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم).

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ ﴿۳﴾ (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم).

این فرمان‌روایی بزرگ کجا است؟ آیا آنچه خداوند از آن به ملک و فرمان‌روایی بزرگ تعبیر می‌کند، محو و نابود شده است؟ آیا پادشاهان و حاکمان در این زمان ما یا کسانی که پس از رسول خدا ﷺ حکومت کردند از فرزندان ابراهیم (علیه السلام) هستند؟ آیا این ویژگی در کسی جز علی (علیه السلام) پسر عموی رسول خدا ﷺ بود؟ او که از فرزندان عبدالمطلب و از فرزندان ابراهیم (علیه السلام) بود و آیا بعد از او در کسی جز امامان اهل بیت (علیهم السلام) وجود داشت؟

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾ ﴿۴﴾ (پس این (داوری) را ما به سلیمان فهماندیم

۱- جائیه: ۱۶.

۲- یوسف: ۲۲.

۳- نسا: ۵۴.

۴- انبیا: ۷۹.

و همه را حکم و دانش عطا کردیم، و کوهها را مسخر داوود گردانیدیم که با پرندگان به همراه او تسبیح می‌گفتند، و این همه را ما انجام دادیم).

﴿و لَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ نَجِيْنًا مِنْ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمٌ سَوْءٍ فَاسْقِينِ﴾<sup>(۱)</sup> (و به لوط حکم و علمی دادیم و از آن قریه که مردمش مرتکب پلیدی‌ها می‌شدند نجاتش بخشیدیم؛ به راستی که آنها مردمی بد نهادِ فاسق بودند).

﴿فَقَرَّرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (و چون از شما ترسیدم، گریختم؛ ولی پروردگار من به من حکم عطا فرمود و مرا در شمار فرستادگان آورد).

﴿وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجِزِي الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۳)</sup> (و چون به رشد و کمال رسید و برومند شد، او را حکم و دانش دادیم؛ و ما نیکوکاران را اینچنین پاداش می‌دهیم).

﴿وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتْ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>(۴)</sup> (پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را به عنوان پادشاه شما برگماشت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟! در حالی که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و به او دارایی چندان داده نشده است! گفت: خدا او را بر شما برگزیده و بر دانش و نیروی بدنی‌اش بیفزوده است، و خداوند پادشاهی‌اش را به هر که بخواهد می‌دهد، که خداوند گشاینده‌ی

۱- انبیا: ۷۴.

۲- شعرا: ۲۱.

۳- قصص: ۱۴.

۴- بقره: ۲۴۷.

دانا است).

﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (پس به خواست خدا ایشان را شکست دادند و داوود، جالوت را بکشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داد، و از آنچه می‌خواست به او پیاموخت، و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه می‌شد، ولی خداوند صاحب فضل و کرم بر جهانیان است).

﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید، که از میان شما پیامبران برگزید و شما را پادشاهانی قرار داد و به شما چیزهایی عنایت کرد که به هیچ یک از مردم جهان عنایت نکرده است).

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>(۳)</sup> (بگو: بارخدا! تویی دارنده‌ی مُلک و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک می‌ستانی. هر کس را که بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می‌دهی. همه‌ی نیکی‌ها به دست تو است و تو بر هر چیزی توانایی).

در این آیاتی که تقدیم شد خداوند سبحان بیان می‌فرماید که او کسی است که خلفا را

۱- بقره: ۲۵۱.

۲- مائده: ۲۰.

۳- آل عمران: ۲۶.

قرار می‌دهد، او کسی است که می‌دهد، و او کسی است که از میان بندگانش، حاکمان، پادشاهان و امامان را برمی‌گزیند. حال اگر مردم می‌گویند «کارشان بر پایه‌ی شورا است» پس کجا خداوند برایشان چنین بیان فرموده که امر حکومت را واگذار کرده است تا در آن به مشورت بپردازند؟؟؟

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾<sup>(۱)</sup> (آیا ندیده‌اند که ما (پیوسته) به این زمین می‌آییم و از اطراف آن می‌کاهیم، و این خداوند است که حکم می‌کند، و هیچ چیز بازدارنده‌ی حکم او نیست، و او سریع الحساب است؟).

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (آیا حکم (داوری) جاهلیت را می‌طلبند؟! برای آن مردمی که اهل یقین هستند کدام حکم از حکم خدا بهتر است؟).

﴿وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (با خداوند، معبود دیگری را مخوان. هیچ خدایی جز او نیست. هر چیزی نابود شدنی است مگر وجه او. فرمان از آن او است و به سوی او بازگردانیده می‌شود).

﴿وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (او است خدایی که معبودی جز او نیست. ستایش خاص او است، چه در این جهان و چه در جهان دیگر و فرمان تنها از آن او است و همگان به او بازگردانیده می‌شود).

﴿وَ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ

۱- رعد: ۴۱.

۲- مائده: ۵۰.

۳- قصص: ۸۸.

۴- قصص: ۷۰.



شاهدین ﴿۱﴾ (و داوود و سلیمان را یاد کن آنگاه که درباره‌ی کشتزاری داوری کردند که گوسفندان آن قوم، بی‌شبان در آنجا می‌چریدند و ما شاهد داوری آنها بودیم). اگر خداوند همان کسی است که حُکم می‌کند و هیچ بازدارنده‌ای برای حکمش وجود ندارد و او خود گواه بر حکم کسی است که او سبحان آنان را برگزیده و حکومت را به آنان می‌دهد، آیا کسانی که هم‌اکنون بر بندگان حکومت می‌کنند تمثیل حکومت خداوند هستند؟ و چه کسی گواه حکم آنان است و آنان را در حکومت تسدید می‌کند تا حکم آنان حکم خداوند سبحان و پیاده‌سازی عدالتی که او به آن امر فرموده است، باشد؟؟؟

برای اینکه برای ما بیشتر روشن شود که صاحب حق کیست و آیا با انتخاب خداوند است یا با انتخاب مردم، آنچه را که بین ابراهیم (عج) و نمرود واقع شد، بیان می‌کنیم تا بدانیم به کدام یک از آنان ملک و پادشاهی داده شده است و با اراده و خواست چه کسی، خدا یا مردم؟؟

﴿لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ ﴿۲﴾ (آیا آن کسی را که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش محاجه می‌کرد ندیدی، در اینکه خدا پادشاهی را به او ارزانی کرده بود؟ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، تو آن را از مغرب برآور. آن کافر حیران شد؛ چرا که خداوند ستمکاران را

۱- انبیاء: ۷۸.

۲- بقره: ۲۵۸.

هدایت نمی‌کند).

اگر فهم مردم این باشد که هر کسی که بر مسند پادشاهی تکیه زده است با رضایت خداوند سبحان و به اختیار خدا است، این به آن معنا است که استدلال ابراهیم خلیل الله باطل است! و هرگز چنین نیست؛ زیرا در این صورت او به انتخاب خداوند اعتراض کرده است یا اینکه ابراهیم (علیه السلام) پادشاهی را برای خودش درخواست می‌کند و چنین فهمی، مصیبت است چرا که خلیل الرحمان را به اینکه در حکومت طمع داشته است توصیف می‌نماید... پس منظور از ﴿آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ...﴾ (خدا به او پادشاهی ارزانی کرده بود...) ابراهیم (علیه السلام) است. خداوند سبحان و متعال این مطلب را بیان کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾<sup>(۱)</sup> (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی بزرگ ارزانی‌شان داشتیم).

آیا عهده‌دار بودن پادشاهی توسط نمرود، دستور خداوند مبنی بر اینکه ملک و پادشاهی از آن ابراهیم و آل ابراهیم است را نقض کرده است؟؟ آیا ترک شهر گفتن ابراهیم (علیه السلام) کوتاهی از درخواست آنچه خدا به او بخشیده بود محسوب می‌شود؟ یا ناکامی برای مردم در یاری دادن ابراهیم (علیه السلام) و تمکین او در آنچه خداوند سبحان به او عطا کرده بود می‌باشد؟ و آیا کسانی که مردم پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انتخاب کردند از خاندان ابراهیم (علیه السلام) بودند؟ در حالی که ابراهیم (علیه السلام) درخواست کرد که امامت در فرزندان او باشد؛ از اسحاق (علیه السلام) و اسماعیل (علیه السلام) و یعقوب (علیه السلام) و یوسف (علیه السلام) تا اینکه به فرستاده‌ی خدا محمد (صلی الله علیه و آله) و فرزندانش پس از او برسد... تا روز دین!

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا﴾<sup>(۱)</sup> (یا از پادشاهی نصیبی برده‌اند؟ که در این صورت به قدر آن گودی که بر پشت هسته‌ی خرما است به مردم سودی نمی‌رسانند).

این آیه در کسانی که پادشاهی را غصب می‌کنند هم‌اکنون در برابر دیدگان ما محقق شده است. آنان حقوق بندگان را به جا نمی‌آورند و از خیرات خداوند به آنان نمی‌دهند. خداوند مردم را می‌آزماید و آنان را در انتخاب اطاعت از کسی که خداوند سبحان تعیین فرموده است آزاد گذاشته است. کسی که به ابراهیم ایمان آورد و او را در حکومت تمکین دهد، خداوند خیرات و خوبی‌ها را پاداشش می‌دهد و کسی که او را تنها گذارد و به حکومت طاغوتیان - به عنوان مثال نمرود - متمایل می‌شود، به خداوند هیچ زبانی نمی‌رسد. ولی خداوند سبحان انتخاب حاکم را به آنان واگذار نکرده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾<sup>(۲)</sup> (پس برخی به وی ایمان آوردند و برخی از او روی برتافتند؛ و دوزخ - آن آتش افروخته - آنان را بس است).

برای پاسخ به پرسش (چه کسی خلیفه و حاکم را انتخاب می‌کند؟) از طریق سنت شریف، برخی از احادیث رسول خدا ﷺ را می‌آوریم:

از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه روایت شده است که گفت: (نزد رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) رفتم و نزد حجر نرفتم و از رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) شنیدم که می‌فرمود: وقتی اهل دین، دین را برعهده بگیرد، بر دین گریه نکنید؛ ولی اگر غیر

۱- نسا: ۵۳.

۲- نسا: ۵۵.

اهلش آن را بر عهده گیرد، بر آن گریه کنید<sup>(۱)</sup>.

و اهل دین غیر از کسانی که خداوند آنان را برای این وظیفه‌ی عظیم برگزیده است، چه کسان دیگری هستند؟ امام علی علیه السلام این مطلب را بیان کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: (ای کمیل! اگر پیامبری آشکار نشود و در زمین مؤمن پرهیزگاری باشد، او یا در دعایش به درگاه خداوند اشتباه می‌کند و یا به هدف می‌رسد؛ به خدا سوگند که او اشتباه می‌کند؛ تا اینکه خداوند او را برای این کار منصوب کند و او را شایسته‌ی این کار کند.

ای کمیل! دین برای خداوند است؛ پس خداوند از کسی نمی‌پذیرد که به آن قیام کند مگر از فرستاده، پیامبر یا وصی.

ای کمیل! این نبوت، رسالت و امامت است و پس از آن چیزی جز دوست‌دار پیرو یا سرگردان بدعت‌گذار وجود ندارد. خداوند فقط از پرهیزگاران می‌پذیرد<sup>(۲)</sup>.  
به حدیث حذیفه بن یمان در سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازمی‌گردیم: (گوش به امیر بسپار و از او اطاعت کن؛ حتی اگر گردنت را بزند و مالت را بگیرد).

براساس این حدیث، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشخص نمی‌کند و نمی‌فرماید که منظور، کدام امیر است. آیا عاقلانه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اطاعت از هر امیری و در هر زمانی دستور بدهد؟ و آیا صحیح است که هر امیری کورکورانه اطاعت شود، حتی اگر مفسد و فاسد باشد؟ حکمت چنین فرمانی کجا است؟ درحالی که این سخن از پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم

۱- حاکم می‌گوید: (این حدیث از نظر سند صحیح است؛ ولی آن دو آن را نیاوردند). مستدرک علی

الصحیحین حاکم: ج ۴ ص ۵۱۵.

۲- تحف العقول - ابن شعبه حرانی: ص ۱۷۵.

آمده است: (هیچ اطاعتی برای آفریده در نافرمانی از خداوند نیست)<sup>(۱)</sup>.

آن حضرت صلی الله علیه و آله در حدیثی که بخاری و مسلم در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنهما آورده اند می فرماید: از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: (هر کس از امیرش چیزی را ناپسند بداند، باید شکیبایی ورزد؛ که هر کس به اندازه‌ی یک وجب از سلطان خارج شود، به مرگ جاهلیت مرده است)<sup>(۲)</sup>.

براساس مفهوم وارونه‌ی این حدیث از سوی کسانی که دعوت به اطاعت از حاکمی می‌کنند که حکومت را با زور غصب می‌کند یا کسی که مردم انتخابش می‌کنند، تناقض آشکاری بین حدیث اطاعت کورکورانه و اطاعت نکردن در نافرمانی و معصیت لمس می‌کنیم؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله بسی به دور است از اینکه که در سخنش تناقضی باشد! این احادیث فقط برای یک منهج سر فرود می‌آورند؛ اینکه عدالت امیر باید دایمی باشد. عدالت جز از سوی عادل مطلق سبحان صادر نمی‌شود. به همین دلیل حاکم باید با انتخاب خداوند سبحان و از سوی خداوند تسدید شود تا عدالت خداوند محقق گردد. اما اگر این اطاعت برای هر امیری که خودش را منصوب کرده است یا مردم او را انتخاب نموده‌اند باشد، در این صورت نسبت ناروا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و متهم کردن ایشان به عدم حکمت وجود خواهد داشت؛ چنین نسبت‌هایی بسی از ساحت آن حضرت به دور است!

و در حدیثی دیگر با همین مضمون یعنی حدیث ابوذر که می‌گوید: «دوستم به من دستور داده است که بشنوم و اطاعت کنم (یعنی از ولی امر) حتی اگر بنده‌ای حبشی ناقص العضو با بینی یا گوش بریده باشد. شنیدن و اطاعت کردن واجب است؛ زیرا در

۱- مسند احمد: ج ۱ ص ۱۳۱ و سایر منابع.

۲- نگاه کنید به: صحیح بخاری: ج ۸ ص ۸۷ و صحیح مسلم: ج ۶ ص ۲۱ و ۲۲.

آن، به وجود آمدن امنیت است و به جا آوردن آنچه خدا واجب کرده و ترک آنچه خدا حرام کرده<sup>(۱)</sup>.

برخی به این حدیث استدلال می‌کنند تا قائل به اطاعت از ولی امر شوند، حتی اگر حکومت را با زور به تصاحب خود درآورده باشد. ما به آنان می‌گوییم: پس چرا خود این صحابی گران‌قدر در برابر حکومت عثمان و معاویه سر فرود نیاورد و از آنان اطاعت نکرد، تا آنجا که دستور به تبعیدش به ریزه صادر شد؟ ابن ابی الحدید گفته است: (و بدان، آنچه که بیشتر بزرگان سیره و علمای نقل و اخبار بر آن هستند، این است که عثمان، ابوذر را ابتدا به شام تبعید کرد. سپس وقتی معاویه از او شکایت کرد، او را به مدینه آورد و بعد او را از مدینه به ریزه تبعید کرد)<sup>(۲)</sup>.

از پیامبر ﷺ در فضایل ابوذر وارد شده است که فرمود: (زمین و آسمان مردی راست‌گوتر از ابوذر به خود ندیده است)<sup>(۳)</sup>.

و این سخن ایشان ﷺ: (خداوند ابوذر را رحمت کند. او تنها می‌رود، تنها از دنیا می‌رود، و تنها برانگیخته می‌شود) و روزگار ضربه‌اش را زد و ابوذر را به ریزه روانه کرد<sup>(۴)</sup>. بنابراین هیچ نقصی در ابوذر نبود؛ بلکه در کسی بود که او را تبعید کرد.

همین منهج و روش را رسول خدا ﷺ در نصیحتی به عرباض بن ساریه بیان فرموده است. ایشان ﷺ صورت واضحی از راه نجات و رهایی را به تصویر کشیده است؛ آنجا که امت خود را به اطاعت دستور داده، حتی اگر بنده‌ای حبشی باشد، و به پیروی از

۱- نگاه کنید به: صحیح مسلم: ج ۶ ص ۱۴.

۲- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۶۲؛ مروج الذهب: ج ۲ ص ۲۴۰؛ و شرح النهج: ج ۱ ص ۲۴۰ و ۲۴۲ و ج ۲ ص ۳۵۶.

۳- مستدرک علی صحیحین: ج ۳ ص ۳۴۲.

۴- مستدرک علی صحیحین: ج ۳ ص ۵۰ و ۵۱.

سنت و سنت خلفای راشدین مهدیین دستور داده و تأکید کرده که فرقه ناجیه، همان فرقه‌ای است که از خلفای راشدین مهدیین اولوا الامر اطاعت می‌کند؛ حتی اگر بنده‌ای حبشی باشد.

از عبد الرحمن بن عمرو سلمی و حجر بن حجر روایت شده است که گفتند: (نزد عریاض بن ساریه آمدیم. او از جمله کسانی بود که این (آیه) درباره‌اش نازل شده شد: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أُجِدُّ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَّ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (و نیز گناهی نیست بر آنان که نزد تو آمدند تا تجهیزشان کنی و تو گفتی: چیزی ندارم تا شما را با آن تجهیز کنم؛ آنها بازگشتند در حالی که دیدگان‌شان اشک‌بار بود، از اندوه اینکه چرا چیزی نیافتند تا انفاق کنند). سلام کردیم و گفتیم: برای دیدار تو، عیادت و پند گرفتن از تو نزدت آمدیم. عریاض گفت: رسول خدا ﷺ روزی برای ما نماز خواند. سپس به ما رو کرد و موعظه‌ای رسا برای ما بیان فرمود که اشک‌ها از آن روان و دل‌ها ترسان شد. کسی گفت: ای رسول‌خدا! گویی این پند کسی است که وداع می‌گوید. چه عهدی از ما می‌گیری؟ ایشان فرمود: (شما را به تقوای خداوند و شنیدن و اطاعت وصیت می‌کنیم؛ حتی اگر بنده‌ای حبشی باشد...) (۲).

رسول خدا ﷺ درباره‌ی خلیفه‌ی راشد مهدی سخن می‌گوید، حتی اگر بنده‌ای حبشی باشد که از سوی خداوند باری عزوجل امیر شده است. این مطلب در حدیث دیگری که از رسول خدا ﷺ در صحیح آمده است، روشن و واضح است؛ آنجا که پیامبر (صلی الله علیه و سلم) فرمود: (اگر بنده‌ای با بینی و گوش بریده با کتاب خدا بر شما امیری

۱- توبه: ۹۲.

۲- سنن ابی داوود: ج ۲ ص ۳۹۳ شماره‌ی ۴۶۰۷.

کرد، از او بشنوید و اطاعت کنید<sup>(۱)</sup>.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: اگر امیری کند؛ یعنی کسی که این بنده‌ی بینی و گوش بریده را انتخاب می‌کند، شخص سومی است و نظر مردم همراه رأی و نظر او نیست. پرسشی که در فهم احادیث به شکل روشن‌تری به ما کمک می‌کند این است که: چه هنگامی امت بر خلافت این بنده‌ی حبشی یا بنده‌ی بینی و گوش بریده اختلاف و درگیری پیدا می‌کنند؟ اگر انتخاب مردم برای برگزیدن بنده‌ی حبشی یا بنده‌ی بینی و گوش بریده با شورا جایز باشد، پس چرا از او اطاعت نکنند؟ آیا مردم بنده‌ی حبشی را برای خلافت و جانشینی پس از رسول خدا ﷺ انتخاب کردند در هنگامی که این بنده در مراتب پست انسانی قرار داشت؟ و اگر او با زور بر آنان مسلط شده باشد، حکمت در اینکه رسول خدا محمد ﷺ به مسلمانان دستور به اطاعت از کسی می‌دهد که بر آنان مسلط شده است، چیست؟ و حکمت این احادیث روایت شده از رسول خدا ﷺ چیست؟؟؟

رسول خدا محمد ﷺ با این احادیث می‌خواست برای امت بیان کند اطاعت تنها برای امیر حاکم مورد رضای خداوند است، حتی اگر او به چیزی فرمان دهد که با عقل‌های ناقص‌شان ناسازگار باشد (عقل کامل فقط از آن پیامبران است) تا آنها را از شکست خوردن در امتحانات الهی دور کند؛ همان‌طور که همراه بنی اسرائیل و طالوت علیه السلام چنین روی دارد؛ طالوت علیه السلام به آنها دستور نوشیدن از آب داد، به رغم اینکه آنها خسته بودند و به جنگ با دشمنان می‌رفتند و نوشیدن آب، شاید به آنان کمک و آنان را در برابر دشمنانشان نیرومند می‌نمود. این منطقی و عقلی است که آنها می‌گویند... ولی خداوند می‌خواست آنان را بیازماید. برخی از آنان گوش به طالوت علیه السلام سپردند و از



او اطاعت کردند که آنها تعدادی اندک بودند؛ و برخی از آنان در امتحان شکست خوردند؛ یعنی در اطاعت از کسانی که خداوند سبحان آنها را به عنوان پادشاهان و امیران برگزیده بود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَرِهَ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلًا غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (چون طالوت، سپاهش را به راه انداخت، گفت: خداوند شما را به جوی آبی می‌آزماید؛ هر که از آن بخورد از من نیست و هر که از آن نخورد یا تنها کف دستی بیاشامد از من است. همه جز اندکی از آن نوشیدند. چون او و مؤمنانی که همراهش بودند از نهر گذشتند، گفتند: امروز ما را توان جالوت و سپاهش نیست. آنانی که یقین داشتند که با خدا دیدار خواهند کرد، گفتند: به خواست خدا، چه بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار غلبه کند، که خدا با کسانی است که صبر پیشه می‌کنند).

رسول ﷺ می‌خواست تا امتش را از اینکه به کسانی که خداوند آنان را به عنوان حاکم و پادشاه برگزیده است با دید ملاک‌های عقلی ناقص نگاه کنند، دور بدارد (ملاک‌هایی مثل مال و ثروت، خانواده، حَسَب و نَسَب و ...); همان‌طور که به طالوت (علیه السلام) اینچنین نگاه کردند؛ اینکه او فردی نیازمند است و آنها فقر و نیازمندی را در حاکم یا پادشاه عیب و ایرادی محسوب می‌کردند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى

يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾ (پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را به عنوان پادشاه شما برگماشت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟! در حالی که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و به او دارایی چندانی داده نشده است! گفت: خدا او را بر شما برگزیده و بر دانش و نیروی بدنی‌اش بیفزوده است، و خداوند پادشاهیش را به هر که بخواهد می‌دهد، که خداوند گشاینده‌ی دانا است).

متأسفانه مسلمانان در مفاهیم اطاعت از خداوند در آنچه بنی اسرائیل می‌دانستند و به آن عمل کردند پیشرفتی حاصل نکردند. بنی اسرائیل، پادشاه را با شورا و انتخابات انتخاب نکردند؛ آنها به خداوند رجوع نمودند تا برای آنان پادشاهی برگزیند. حتی پیامبری که در آن زمان در میان آنان بود خودش برای آنان انتخاب نکرد، بلکه اختیار و انتخاب طالوت توسط خداوند را برایشان نقل می‌نماید و به آنان می‌فرماید که خداوند او را برای شما مبعوث داشت. آیا مسلمانان این درس را فرا گرفتند؟! یا قرآن در نظرشان تنها افسانه‌های پیشینیان بود؟؟؟ به طور قطع و یقین وضعیت کنونی می‌گوید: آنها نه کتاب را آموختند و نه آن را فهمیدند.

از ابو برده از ابو موسی روایت شده است که گفت: من و دو مرد از پسر عموهایم خدمت پیامبر ﷺ وارد شدیم. یکی از مردان عرض کرد: ای رسول خدا! ما را بر برخی از آنچه خداوند عزوجل تو را بر آن امیر قرار داده است، امیر قرار بده؛ و دیگری نیز مانند همین را عرض کرد. ایشان ﷺ فرمود: (به خدا سوگند! ما نه کسی را که در این مورد

درخواست کند و نه کسی را که به آن حرص دارد، هیچ یک را ولایت نمی‌دهیم<sup>(۱)</sup>. پیامبر ﷺ فرمود: (هر کس گوشه‌ای از امر مسلمین را برعهده بگیرد و بر مردی ولایت داشته باشد، در حالی که فردی با صلاحیت‌تر را برای مسلمانان بیابد، به خدا و رسول و مؤمنان خیانت کرده است).

در موردی دیگر: (اگر کسی مردی از گروهی را استفاده کند، در حالی که در آن گروه کسی باشد که خداوند از او خوشنودتر است، به خداوند خیانت کرده است، به فرستاده‌اش خیانت کرده است و به مؤمنان خیانت کرده است)<sup>(۲)</sup>.

امروزه مسلمانان حاکمانی انتخاب می‌کنند و آنها را بر گرده‌ی مسلمانان ولایت می‌دهند؛ در حالی که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: کسی که به این امر اقدام کند و مردی را بر مسلمانان ولایت دهد و این مرد شایسته‌ی آن نباشد و کسی وجود داشته باشد که از او شایسته‌تر باشد، به خداوند سبحان خیانت کرده است، به رسول خدا ﷺ خیانت کرده است و به مؤمنان خیانت کرده است. حال چگونه مردم به این امر اقدام می‌کنند، در حالی که از آنچه در دل‌های کسانی که انتخاب می‌نمایند و بر مردم امیر قرار می‌دهند، آگاهی ندارند؟؟؟ خداوند تنها کسی است که بر دل‌ها آگاه است. به علاوه اینکه طبق تصریح کتاب خداوند سبحان، نفس‌های آنان به بدی دستور می‌دهد. آیا در این حدیث نهی واضح بر اقدام به انتخاب حاکم نیست؟

روایت شده است که وقتی ابوذر از رسول خدا ﷺ از امارت سوال می‌کند، ایشان فرمود: (این امانتی است، و در روز قیامت باعث خواری و پشیمانی است؛ مگر برای کسی که

۱- صحیح مسلم: ج ۶ ص ۶؛ صحیح بخاری: ج ۸ ص ۱۰۷ با لفظ نزدیک.

۲- مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۴ ص ۹۲ و ۹۳.

به حق آن را بگیرد و آنچه در آن بر عهده‌اش است را به جا آورد<sup>(۱)</sup>.

در اینجا رسول خدا ﷺ مقدار اهمیت جایگاه خلافت و حکومت را به عنوان امانتی الهی برای ما بیان می‌کند. آیا خداوند سبحان این جایگاه بزرگ را به هر کس و ناکس از خلقتش عطا می‌فرماید؟

رسول خدا برای ما مردن انسان را در صورت نشناختن این خلیفه، حاکم و امام و پیروی او، به مرگ جاهلیت توصیف کرده است. ایشان ﷺ می‌فرماید: (کسی که بدون امامی بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است)<sup>(۲)</sup>.

۱- صحیح مسلم: ج ۶ ص ۶ و ۷.

۲- این حدیث از معاویه بن ابوسفیان، ابن عمر و از ابو هریره با چهار لفظ نقل شده است که همگی یک معنا را می‌رسانند. اولین معنی همان است که در متن بالایی دیده می‌شود، و دومی این است: (هر کس بمیرد و امامی بر او نباشد به مرگ جاهلیت مرده است) و سومی: (هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است) و چهارمی: (هر کس بمیرد و امام جماعتی نداشته باشد، مرگش مرگ جاهلیت است) و از معاویه با همه‌ی الفاظ به جز آخرین مورد روایت شده است. برخی از منابع و کسانی که آنها را صحیح شمرده‌اند تقدیم حضورتان می‌گردد:

مسند احمد: ج ۴ ص ۹۶ از معاویه. حلیة الاولیا ابونعیم: ج ۳ ص ۲۲۴ با سندش از ابن عمر و درباره‌ی آن گفته است: (این حدیث صحیح ثابت شده است...). صحیح ابن حبان: ج ۱۰ ص ۴۳۴ از معاویه. مسند ابی داود طیالسی: ص ۲۵۹ از ابن عمر. جمع الجوامع سیوطی: ج ۱۰ ص ۱۹۷ شماره‌ی ۲۳۲۵۵/۴۷۵۹ از معاویه، ج ۱۰ ص ۱۹۹ شماره‌ی ۲۳۲۵۸/۴۷۶۲ از ابن عمر. مستدرک حاکم نیشابوری: ج ۱ ص ۷۷ و ۷۸ از ابن عمر و آن را به شرط شیخین تصحیح شمرده و ذهبی در تلخیص المستدرک با او موافقت کرده است. معجم کبیر طبرانی: ج ۱۹ ص ۳۸۸ از معاویه. مسند الشامیین طبرانی: ج ۲ ص ۴۳۷ و ۴۳۸ از معاویه. کنز العمال متقی هندی: ج ۱ ص ۱۰۳ ح ۴۶۴ از معاویه، ج ۶ ص ۶۵ ح ۱۴۸۶۳ از ابن عمر. مجمع الزوائد هیشمی: ج ۵ ص ۲۱۸ از معاویه. جامع الصحیح مما لیس فی الصحیحین مقبل وادعی: ج ۴ کتاب الاماره ص ۴۵۱ و درباره‌ی آن گفته است: (این حدیث حسن است). کتاب سنه عمر و بن ابی عاصم: ص ۵۰۳ ح ۱۰۵۷ از ابوهریره و معاویه با لفظ: (کسی که بمیرد و بر امامی نباشد به مرگ جاهلیت مرده است) و آلبانی بر کتاب السنه

در اینجا فرستاده‌ی خدا حضرت محمد ﷺ برای ما روشن می‌فرماید که به طور خلاصه دین آمده است تا برای جامعه بنیانی صحیح از طریق شناخت و اطاعت از

در کتابش *ظلال الجنة* فی تخریج السنه: ص ۵۰۳ و ۵۰۴ اینگونه توضیح داده است: (سندش حسن است...) و طبرانی آن را در *معجم الاوسط*: ج ۶ ص ۷۰ روایت کرده است و هیشمی در *مجمع الزوائد* آن را از او نقل کرده و درباره‌اش گفته است: (طبرانی آن را در *اوسط* روایت کرده و عباس بن حسن قنطری در آن است و من او را نمی‌شناسم و بقیه‌ی رجالش، رجالی صحیح هستند). این وهم و خطایی از هیشمی است. در سند طبرانی (عباس بن حسن قنطری) وجود ندارد؛ بلکه کسی که وجود دارد (عباس بن حسین قنطری) است و این آخری از رجال و از شیوخ و اساتید بخاری است. همان‌طور که آلبانی این مطلب را در توضیحش بر سخن هیشمی می‌گوید. این متن آن است: (...مخصوصاً اینکه در جای دیگری ج ۵ ص ۲۲۵ با لفظ اول آن را تکرار کرده است) و گفته است: (طبرانی آن را در (اوسط) روایت کرده و عباس بن حسن قنطری در آن است و او را نمی‌شناسم و بقیه‌ی رجالش، رجالی صحیح هستند). می‌گوییم: ظاهر این است که او، عباس بن حسین به شکل مُصَغَّرَ قنطری است. او مورد اعتماد و از شیوخ و اساتید بخاری است. نمی‌دانم آیا (حسین) در نسخه‌ی (طبرانی) تحریف شده است و هیشمی آن را نمی‌داند یا چیز دیگری است؟) به *ظلال الجنة* فی تخریج السنه ص ۵۰۳ و ۵۰۴ شماره ۱۰۵۷ مراجعه کنید. ابویعلی موصلی آن را در مسندش: ج ۱۳ ص ۳۶۶ ح ۷۳۷۵ روایت کرده است. شعیب ارنؤوط آن را در توضیحش بر مسند احمد: ج ۲۸ ح ۱۶۸۷۶ ص ۸۸ و ۸۹ صحیح شمرده است؛ آنجا که می‌گوید: (حدیثی صحیح برای غیرش است...). همچنین حمزه احمد زین در توضیحش بر مسند احمد: ج ۱۳ ص ۱۸۸ ح ۱۶۸۱۹ آن را صحیح ذکر کرده و گفته است: (سندش صحیح است؛ و ابوبکر همان ابن عیاش است و عاصم همان ابن بهدله است که این دو فرد هم‌عصر و مشهور هستند. در این دو نفر سخنی از جهت حفظ آنان وجود دارد؛ ولی هر دو مؤثَّق (قابل اعتماد) هستند. او نزد طبرانی در کبیر: ج ۱۹ ص ۳۸۸ شماره‌ی ۹۰۰ می‌باشد، و اوسط: ج ۱ ص ۴۱۷ و درباره‌ی سند طبرانی در *مجمع*: ج ۵ ص ۲۱۸ گفته است، هر دو ضعیف هستند و به احمد اشاره‌ای نکرده است، و این حدیث نزد ابن ابی عاصم در سنه شماره‌ی ۱۰۵۷ است).

نتیجه اینکه این حدیث را ابن حبان، حاکم، ذهبی، ابو نعیم، شعیب ارنؤوط و حمزه ابی زین، همگی صحیح و آلبانی و مقبل الوادعی آن را حسن شمرده‌اند.

کسی که خداوند او را به عنوان رهبر و امام جامعه انتخاب کرده است، وضع نماید؛ و هر چیزی غیر از آن، چیزی جز جاهلیت، اختلاف، نزاع و درگیری و تفرقه نیست که هیچ بهره ای از دین ندارد. گوشه‌نشینی مردم بهتر از وارد شدن در انتخاب حاکم همراه آنان است؛ همان‌طور که در حدیث صحیح حذیفه بن یمان آمده که می‌گوید: مردم از رسول خدا ﷺ درباره‌ی خیر و خوبی می‌پرسیدند؛ ولی من از آن حضرت درباره‌ی شرّ و بدی می‌پرسیدم تا به من نرسد. عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ! ما در جاهلیت و بدی بودیم. خداوند این خیر و خوبی را برای ما آورد. آیا پس از این خوبی، شرّی وجود دارد؟ ایشان ﷺ فرمود: (بله). عرض کردم: آیا پس از آن شرّ، خوبی است؟ فرمود: (بله؛ و دودی در آن است). عرض کردم: دودش چیست؟ فرمود: (گروهی هستند که بر غیر هدایت من، هدایت می‌کنند. آنها را می‌شناسی ولی شناخته نمی‌شوند). عرض کردم: آیا پس از این خوبی، بدی است. ایشان فرمود: (بله. دعوت کنندگان به سوی درهای جهنم. کسی که آنان را پاسخ گوید، در آن می‌اندازند). عرض کردم: ای رسول خدا! آنان را برای ما توصیف فرما. فرمود: (آنها هم‌شکل ما هستند و به زبان ما سخن می‌گویند). عرض کردم: اگر آن را درک کنم مرا به چه چیزی فرمان می‌دهی؟ فرمود: (به جماعت مسلمانان و امامشان ملتزم باش). عرض کردم: اگر نه جماعتی باشد و نه امامی؟ فرمود: (از همه‌ی آن فرقه‌ها کناره بگیر؛ حتی اگر مجبور شوی ریشه‌ی درختی را در دهان بگیری تا در این وضعیت بمیری).<sup>(۱)</sup>

بار دیگر در حدیث رسول خدا ﷺ توقفی می‌کنیم؛ آنجا که می‌فرماید: (خداوند سه چیز را برایتان رضایت می‌دهد و از سه چیز برای‌تان خشمگین می‌گیرد: رضایت می‌دهد که او را بپرستید و با هیچ چیز بر او شرک نورزید، و اینکه همگی به ریسمان خداوند

چنگ بزید و پراکنده نشوید، و اینکه برای کسی که خداوند او را به عنوان ولی امر شما قرار داده است، خیرخواهی کنید و او از قیل و قال و ضایع کردن مال و بسیار درخواست کردن تان، خشمگین می شود...<sup>(۱)</sup>.

می پرسیم: آیا کسانی که پس از رسول خدا ﷺ آمدند و خلافت را برعهده گرفتند جزو افرادی بودند که خداوند آنان را ولی امر مردم قرار داده است؟ اگر بگویند: همه‌ی اینها تقدیر خداوند عزیز و حکیم و انتخاب خداوند بوده است، از آنان می پرسیم: آیا فرعون و نمرود با انتخاب و تنصیب خداوند سبحان بوده‌اند؟ آیا خداوند، طاغوتیان و کافران را منصوب می فرماید؟؟ و آیا کسی که هم‌اکنون حکومت می کند و فساد و طغیان را منتشر می کند، می کشد و حرمت‌ها را از بین می برد، جزو کسانی است که خداوند سبحان آنان را ولایت داده است؟؟ آیا خداوند شما را به اطاعت از آنان فرمان می دهد، در حالی که شما از ظلم و آزار و ستم آنان در رنج هستید، آنها ثروت‌های سرزمین‌ها را می دزدند و شما در تنگنا زندگی می کنید؟؟ به خدا سوگند جای تعجب است که چگونه مردم، این فقهای واعظ سلاطین و کسانی را که به سوی‌شان دعوت می کنند و از آنها بهره‌مند می گردند را تصدیق می کنند؛ کسانی که می گویند: خداوند آنها را به اطاعت از این طاغوتیان فرمان داده است! آنان معانی احادیث را از جایگاه خود منحرف کرده و آنها را با عقل‌های بیمار خود تفسیر نموده‌اند تا مردم را در برابر ظلم و ستم این طاغوتیان به سکوت و بی تفاوتی بکشانند؛ با این دلیل که اطاعت از آنها همان اطلاع از اولوا الامر است که خداوند به اطاعت‌شان فرمان داده و قرین دانستن آن با اطلاعات از خدا و پیامبرش ﷺ که اطاعتی است مطلق که کسی جز نبی یا وصی

۱- صحیح ابن حبان: ج ۸ ص ۱۸۲ و ۱۸۳؛ مسند احمد: ج ۲ ص ۳۶۷.

چنین استحقاقی ندارد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾<sup>(۱)</sup> (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوا الامرتان فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر رجوع کنید در این، خیر شما است و سرانجامی بهتر دارد).

پس از اینکه رسول خدا ﷺ آنان را ترک گفت، آنها چگونه در آن به خداوند رجوع کنند، در حالی که ارتباطی با خداوند سبحان ندارند؟ و چگونه آن را به رسول خدا ﷺ باز می‌گردانند، در حالی که از آنان جدا شده است؟ آیا این آیه‌ی کریمه تعطیل شده است؟؟ مگر اینکه کسی که پس از رسول خدا ﷺ آمده است، با اختیار و انتخاب خداوند سبحان باشد و خداوند علم او را افزون کرده باشد؛ و خداوند پیمان حکومت به هیچ کسی جز چنین شخصی نداده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید، خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستم‌کاران را در برنگیرد).

برای پاسخ پرسش (چه کسی خلیفه و حاکم را انتخاب می‌کند؟ خدا یا مردم؟) از طریق

۱- نسا: ۵۹.

۲- بقره: ۱۲۴.



حدیث عترت پاک، برخی از آنچه را که در روایات معصومین (علیهم السلام) وارد شده است بیان می‌کنیم:

از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده است: (... آیا نمی‌بینی که خداوند می‌فرماید: شما حق ندارید که درخت آن را برویانبید. یعنی می‌فرماید: شما حق ندارید امامی از سوی خود تعیین کنید و با هوای نفس و اراده‌ی خودتان او را محق بنامید. سپس فرمود: سه نفر هستند که خداوند با آنان سخن نمی‌گوید، در روز قیامت به آنان نگاه نمی‌کند، آنان را پاک نمی‌گرداند و آنان را عذابی دردناک است: کسی که درختی برویاند که خداوند آن را نرویانده است؛ یعنی کسی که امامی منصوب کند که خداوند او را منصوب نکرده باشد یا کسی که امامی را که خداوند منصوب کرده است انکار نماید)<sup>(۱)</sup>.

از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (خداوند تبارک و تعالی فرموده است: بی شک افرادی را که در اسلام با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کنند، عذاب می‌کنم؛ هر چند که آن رعیت در کردار خود نیکوکار و پرهیزگار باشد و هر آینه از افرادی که در اسلام با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کنند، درمی‌گذرم؛ هر چند که آن رعیت نسبت به خود ستمگر بدکردار باشد)<sup>(۲)</sup>.

ابا عبد الله امام صادق (علیه السلام) فرمود: (از حکومت بپرهیزید، که حکومت تنها از آن امام عالم به قضا و عادل بین مسلمین است؛ از آن پیامبر یا وصی پیامبر است)<sup>(۳)</sup>.  
از امام جعفر صادق (علیه السلام) در حالی که یکی از یاران خود را پند می‌دهد، روایت شده

۱- تحف العقول: ص ۳۲۵.

۲- کافی: ج ۱ ص ۳۷۶.

۳- وسایل: ج ۲۷ ص ۱۷ باب‌های صفات قاضی ب ۳ ح ۳

است: (برحذر باش از ریاست! هر که آن را درخواست کند به هلاکت می‌رسد). عرض کردم: پس ما هلاکت شدیم؛ زیرا هیچ کدام از ما نیست مگر اینکه دوست داشته باشد که یاد شود، قصدش شود و از او گرفته شود. ایشان فرمود: (اینگونه که شما فکر می‌کنی نیست. به این صورت است که مردی را بدون هیچ دلیلی منصوب کنی و در هر آنچه می‌گوید او را تصدیق کنی و مردم را به سخنش دعوت کنی).<sup>(۱)</sup>

امام علی علیه السلام فرمود: (ای کمیل! اگر پیامبری آشکار نشود و در زمین مؤمن پرهیزگاری باشد، او یا در دعایش به درگاه خداوند اشتباه می‌کند و یا به هدف می‌رسد؛ به خدا سوگند که او اشتباه می‌کند؛ تا اینکه خداوند او را برای این کار منصوب کند و او را شایسته‌ی این کار کند...)<sup>(۲)</sup>

از حذیفه بن یمان و جابر انصاری نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (ای وای بر امت من، ای وای بر امت من از شورای کبری و شورای صغری). درباره‌ی این دو شورا از آن حضرت سؤال شد. فرمود: (شورای کبری، شورایی است که بعد از وفات من در شهر من تشکیل می‌شود برای غصب خلافت برادرم و غصب حق دخترم؛ و اما شورای صغری در زمان غیبت کبری در زورا تشکیل می‌شود، برای تغییر دادن سنت و تبدیل احکام من)<sup>(۳)</sup>.

آیات کتاب خدا و بیشتر احادیث شریفی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان فرموده و روایات اهل بیت علیهم السلام همگی به یک سمت و سو هستند؛ به همان جهتی که حکمت محمدی در بیان ویژگی و روش فرقه ناجیه بیان نموده است. اینکه خداوند، ولایت، حکومت،

۱- وسایل الشیعه: ج ۱۸ ص ۹۳.

۲- تحف العقول - ابن شعبه حرانی: ص ۱۷۵.

۳- مناقب العتره، و ماتنان و خمسون علامه، طباطبایی: ص ۱۳۰.

خلافت و پادشاهی با همه‌ی نام‌هایش را برای بشریت رها نکرده است، و اطاعت مطلق و تسلیم برای کسانی است که خداوند انتخابشان نموده، که این همان راه نجات و رهایی است.

همان‌طور که درخواست حکومت توسط خلفا و جانشینان خداوند در زمینش، خواستی دنیوی نبوده است و این درخواست حکومت توسط آنان، نقصانی برای آنان نیست؛ بلکه تکلیفی الهی است. از آنجا که آزاد گذاشتن مردم برای اینکه طی ادوار پیشین انتخاب کنند، حکمت الهی است، پس اِکراهی در دین نیست تا مردم با چشمان خود نتیجه‌ی آنچه انتخاب کرده‌اند را ببینند و تا اینکه روز موعود در برپایی دولت محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام از راه برسد.

## (۱۲) خلاصه

حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما بیان می‌کند که امت به زودی اختلاف می‌کنند و متفرق می‌شوند و این تفرقه در عمل پس از رفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله به جوار اعلیٰ به وقوع پیوست؛ و همان‌طور که برای ما از طریق احادیثی که وارد شده است روشن شد رسول خدا صلی الله علیه و آله نام فرقه ناجیه را بیان نفرمود که اگر نام آن را ذکر می‌کرد، بسیاری از فرقه‌ها سعی می‌کردند به این نام نامیده شوند و به این ترتیب تمایز قایل شدن میان حق و باطل بر مسلمانان دشوار می‌شد و اگر ویژگی‌هایی مانند داشتن ایمان و موارد دیگر ذکر می‌شد، هر فرقه‌ای تظاهر به ایمان می‌کرد. به همین دلیل شهر حکمت بیان فرمود که فرقه ناجیه، همانی است که از روش و منهج پیروی می‌کند و این روش باید تا روز دین استمرار داشته باشد، و این منهج، همان منهجی است که فرقه‌های ناجیه‌ی امت موسی علیه السلام و امت عیسی علیه السلام از آن پیروی نمودند. این فرقه‌ها

در پیامبرانش اختلافی نداشتند و تنها در اوصیایی که خداوند سبحان پس از انبیایشان انتخاب فرموده بود، دچار اختلاف شدند؛ پس آنها، همان منهج و روش فرقه ناجیه هستند.

رسول خدا ﷺ در احادیث دیگری بسیاری از راههایی نجات و رهایی را بیان فرموده است. همه‌ی این راه‌ها یک وجه مشترک دارند؛ چرا که راه نجات، یکی است و همه‌ی آنها به این روش و منهج و اصحاب این راه که به آن تمسک جستند اشاره می‌نمایند. خداوند این منهج را برای جمع کردن پراکندگی مردم و تحقق عدالت قرار داده است؛ چرا که حکومت از آن خداوند و از آن کسی است که خداوند سبحان او را برگزیده است.

اما نتایج شورا و دموکراسی پیش روی ما قرار دارد؛ همان چیزی که امروز و هر روز در عرصه‌ی سیاست اتفاق می‌افتد؛ تا برای ما روشن شود که شورا و دموکراسی، حق است یا باطل؟ و اگر شورا و انتخابات -آنگونه که آنها می‌گویند- پس از رسول خدا ﷺ عدالت را به ارمغان آورده است، پس چرا هم‌اکنون برای آنان همان عدالت را به ارمغان نمی‌آورد؟ آیا زمین از مؤمنان خالی شده است؟

و همان‌طور که پیش‌تر بیان کردیم از آنجا که پیامبر ما محمد ﷺ از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید بلکه فقط وحیی است که وحی می‌شود. آمده است تا کتاب و حکمت را به ما بیاموزد و نهایت حکمت در این است که در کلمات کسی که سخن به حکمت می‌گوید و آمده تا حکمت را به ما بیاموزد، بهره و فایده‌ای موجود باشد. پیامبر ﷺ فرمود: (دین همان چیزی است که من و یارانم امروز بر آن هستیم). رسول خدا ﷺ در آن روز، خلیفه و جانشینی با انتخاب خداوند سبحان بود، همان‌طور که آدم (عَلَيْهِ السَّلَام) جانشین خداوند سبحان بود. خداوند حکمرانی را نزد آنان به ودیعه نهاد تا عدالت و احسان را که خداوند به آنان دستور داده بود محقق نمایند و تا خداوند به واسطه‌ی اطاعت از خلفایش، از مسلمانان راضی و خوشنود گردد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نَفَرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾<sup>(۱)</sup> (پیامبر، خود به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شده است ایمان دارد و همه‌ی مؤمنان، به خدا و فرشتگانش و کتاب‌هایش و فرستادگانش ایمان دارند میان هیچ یک از پیامبرانش فرقی نمی‌نهییم. گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. ای پروردگار ما! آموزش تو را خواستاریم که سرانجام همه به سوی تو است).

اراده‌ی خداوند در میان آفریدگانش چنین است که به کسی که خداوند برگزیده گوش بسپارند و از او اطاعت کنند؛ نه اینکه از یکی از فرستادگان اطاعت کنند و به دیگری کُفر بورزند. پس کسی تسلیم دستور خداوند نیست مگر اینکه از هر کسی که خداوند انتخابش کرده است، اطاعت نماید. کسانی که خداوند متعال آنان را به مؤمنان توصیف کرده است، کسانی هستند که کردار و گفتارشان را به تسلیم بودن به فرمان خداوند

توصیف کرده است: ﴿وَقَالُوا سَمِعْنَا وَاطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ (گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. ای پروردگار ما! آمرزش تو را خواستاریم که سرانجام همه به سوی تو است). بنابراین اسلام در والاترین معنی از معانی ایمان، تسلیم شدن است. در بیان کلمه‌ی (اسلام) در لغت آمده است که اخلاص، تسلیم شدن و سر فرود آوردن برای خداوند می‌باشد<sup>(۱)</sup>.

این سخن از امام علی (علیه السلام) است: (اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین است و یقین همان تصدیق است و تصدیق همان اقرار است و اقرار همان عمل است و عمل، انجام دادن است. مؤمن دینش را از نظرش نمی‌گیرد؛ ولی آن (دین) از سوی پروردگارش می‌آید و او آن را می‌گیرد)<sup>(۲)</sup>.

پس تسلیم شدن همان دین خداوند است که هر کسی که از خلفای خداوند در زمینش دنباله‌روی کرده، سر تعظیم در برابر آن فرود آورده است. تسلیم همان دینی است که خداوند، برای بندگانش می‌خواهد، بدون در نظر گرفتن اسمی که آن دین به آن نامیده می‌شود. این آیه اشاره می‌کند که ایمان حقیقی، همان اطاعت است و کسی که اطاعت نماید، تابع امر خداوند است و فرمانی از ناحیه‌ی او صادر نمی‌شود. یعنی او همواره به کسی که خداوند اطاعتش را واجب کرده وابسته است و مؤمن، مؤمن نمی‌شود مگر آن طور باشد که خداوند از مؤمنان می‌خواهد: ﴿وَقَالُوا سَمِعْنَا وَاطَعْنَا﴾ (و گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم)؛ پس گریزی ندارد از اینکه گوش بسپارد و اطاعت کند. در اینجا سوالی مطرح می‌شود: از چه کسی می‌شنوند؟ از هر کسی؟ یا از کسانی

۱- توحید - مازیدی: ص ۳۹۵.

۲- امالی صدوق: ص ۲۱۱؛ اصول کافی: ج ۲ ص ۴۵؛ برقی در محاسن: ج ۱ ص ۲۲۲ ح ۱۳۵؛ شرح نهج البلاغه: ج ۲ ص ۱۶۵.

که خداوند، اطاعت از آنان را واجب کرده است؟ به طور قطع و یقین در هیچ جایی از قرآن نمی‌بینیم که خداوند سبحان اطاعت از کسانی را واجب کرده باشد که بر اطاعت‌شان نص و تصریح نکرده باشد. این آیه در اینجا اشاره می‌کند که مؤمنان به کسانی گوش می‌سپارند که خداوند به اطاعت از آنان فرمان داده است و نه کسان دیگر! قرآن زنده است و در آن تغییری برای سنتی از سنت‌های خداوند نمی‌یابیم؛ همان‌طور که تکلیف تغییر نمی‌کند، بلکه همانی است که از زمان آدم (علیه السلام) تا به امروز بوده است... همان عهد و پیمانی که از همهی خلائق گرفته شده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ﴾<sup>(۱)</sup> (و یاد کنید نعمت خداوند که بر شما ارزانی داشته است، و میثاق و پیمانش را که با شما بسته است، آن هنگام که گفتید شنیدیم و فرمان‌برداری کردیم؛ و از خدای بترسید که خداوند به نهان دل‌ها آگاه است).

پس تسلیم، همان هدایت است و برعکس آن چنین می‌شود که انسان به نفس خودش متمایل شده و از دستور خداوند سبحان روی گردان شده باشد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا اَحْسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ اَنْصَارِي اِلَى اللّٰهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَ اَشْهَدُ بِاَنَّا مُسْلِمُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (چون عیسی کفر آنها را دانست، گفت: چه کسانی یاران من در راه خدا هستند؟ حواریون گفتند: ما یاران خداییم، به خدا ایمان آوردیم و گواه باش که ما تسلیم‌شدگانیم).

در اینجا حواریون به تسلیم شدن در برابر فرمان به خداوند گواهی می‌دهند و در سخن

۱- ماده: ۷.

۲- آل عمران: ۵۲.

آنان، اشاره‌ای به ایمان داشتن آنان به اسلام وجود دارد. این اشاره‌ای روشن به معنای اسلامی است که خداوند خواسته تا دین، عبادت و پرستش باشد؛ و همان تسلیم شدن در برابر خداوند و اولیای او با شنیدن و اطاعت کردن است. برخی اینکه این تسلیم شدن برای اولیای خدا نیز هست را انکار می‌کنند و آن را فقط به خداوند نسبت می‌دهند. آنچه به این گفتار پاسخ می‌دهد، خود قرآن است، آنجا که حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ \* إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (آن زن گفت: ای بزرگان، نامه‌ای گران قدر به سوی من افکنده شده \* این نامه از سلیمان است و این نامه: به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان \* بر من برتری مجوید و به تسلیم نزد من بیایید).

در اینجا سلیمان علیه السلام از قوم بلقیس درخواست می‌کند که تسلیم فرمانش شوند. فرمان او همان فرمان خداوند است؛ چرا که او خلیفه و جانشین خداوند بر زمین است. اطاعت از خداوند اطاعت از اولیایش است؛ پس تسلیم خداوند بودن، همان تسلیم شدن در برابر کسی است که خداوند به اطاعت از او فرمان داده است و هر اندازه تسلیم شدن و گردن نهادن به فرمان خداوند صحیح باشد، دین نیز صحیح است. دستور خداوند، همانی است که اولیایش آورده‌اند و اطاعت خداوند همان اطاعت از اولیایش است و تسلیم خدا بودن، تسلیم اولیای او بودن است. به عبارت دیگر دین - همه‌ی دین - اطاعت از اولیای او است. از همین رو از آن حضرت صلی الله علیه و آله در معنای دین چنین وارد شده است: (آنچه من و اصحابم امروز بر آن هستیم...).

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: (اینکه دین و اصل دین یک مرد است، و آن مرد همان یقین است و همان ایمان است و او امام امت خویش و امام اهل



زمانش است. کسی که آن امام را بشناسد خدا را شناخته و کسی که او را انکار کند خدا و دینش را انکار کرده است، و هر که به او جاهل باشد به خدا و دین و حدود و شرایع او جاهل است و غیر از امام کسی آنها را نمی‌شناسد. به همین جهت می‌گویم شناختن مردانی معین و مشخص، دین خداوند عزوجل است و شناخت براساس این دو صورت، شناخت استوار شده‌ای است بر بصیرت که دین خدا با آن شناخته می‌شود...<sup>(۱)</sup>. همه‌ی آنچه از رسول خدا ﷺ درباره‌ی فرقه ناجیه وارد شده، صحیح است و همگی یک روش و منهج را می‌رسانند؛ اینکه از علما، سواد اعظم (بیش‌ترین مردم) و صحابه‌ی نیکوکار پیروی شود؛ کسانی که بر روش و منهج روشنی هستند؛ همان پیروی از محمد ﷺ خلیفه و جانشین خداوند به این ترتیب که آن حضرت پیامبر و حاکم مطلق است. و پس از او، خلفای هدایت‌گر مهدیین. آنها همان صراط مستقیم هستند و همان ثقل دوم و عدل و هم‌سنگ قرآن هستند. به همین دلیل فرقه ناجیه، تنها یک فرقه می‌شود؛ فرقه‌ای که از خلیفه یا حاکم یا پادشاهی پیروی می‌کند که خداوند او را برگزیده است. او آگاه‌ترین مردم در زمانش است؛ زیرا کسی که آنها را برای حکمرانی برمی‌گزیند کسی است که علم را به آنان ارزانی می‌دارد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۲)</sup> (و چون به حد رشد و کمال رسید، حکم و دانش به او ارزانی داشتیم، و ما اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم).

بنابراین خلفا و جانشینان خداوند در زمینش، همان علما و منابع پاک علم پیامبران

۱- مختصر بصائر الدرجات - حسن بن سلیمان حلی: ص ۸۲؛ خاتمه المستدرک - میرزای نوری: ج

۴ ص ۱۱۸؛ بحار الانوار - علامه مجلسی: ج ۴۲ ص ۲۹۰.

۲- یوسف: ۲۲.

هستند. آنها همان خاندان ابراهیم هستند که خداوند به آنان پادشاهی داده است. وصایت در آنان است؛ آنجا که رسول خدا ﷺ آنان را به اسم تا زمان به پایان رسیدن امر در وصیتش ذکر کرده است؛ یعنی تا زمان قیامت صغری که برپایی دولت محمد ﷺ و آل محمد ﷺ است؛ به این صورت که امام مهدی (عج) - که ارث ابراهیم (ع) و عمران (ع) در او جمع شده است و همچنین وصی آن حضرت، امام احمد (ع) - دین خداوند را که با لاطائلات و سخنان باطل فقهای گمراهی و پیروان شان محو و نابود شده است، تجدید می‌کنند و اسلام را بر همه‌ی ادیان پیروز می‌گرداند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (او کسی است که فرستاده‌ی خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه‌ی دین‌ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان را خوش نیاید).

رسول خدا ﷺ فرمود: (دین غریبانه آغاز شد و غریبانه بازمی‌گردد؛ پس خوشا به حال غریبان؛ کسانی که آنچه از سنت من که مردم پس از من فاسد کرده‌اند را اصلاح می‌کنند)<sup>(۲)</sup>.

برای شناخت کسانی که خداوند آنان را به عنوان خلفا و جانشینان خود در زمینش و آسمانش در هر زمان و مکانی برگزیده است، باید قانونی وجود داشته باشد که خداوند سبحان آن قانون را محکم، در کتابش بیان، و سنت شریف و احادیث اهل بیت (ع) بیانش نموده باشد. این همان قانونی است که وصی امام مهدی (ع) آن را بیان فرموده است؛ همان نص و تصریح الهی یا وصیت، علم، و پرچم بیعت از آن خداوند است

۱- توبه: ۳۳.

۲- سنن ترمذی: ج ۴ ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

(البيعة لله)<sup>(۱)</sup>

سپاس و ستایش تنها از آن خداوند آن پروردگار جهانیان است که ما را به این سو هدایت فرمود و اگر خداوند ما را هدایت نمی کرد، هدایت نمی شدیم... این مطلبی است که پروردگرم از زبان بنده‌ی صالح علیه السلام خود و انصارش و کسانی که خداوند آنان را برای یاری دادن حق ذخیره کرده، به من آموخته است... سپاس و ستایش مخصوص خداوندگاری است که ما را برای شناخت و پیروی حقی که یمانی آل محمد علیهم السلام آورده است، توفیق عطا فرمود؛ همان کسی که اگر نبود، دستانم حتی حرفی را هم نمی نگاشت و نوشتاری نمی نوشت... او (سلام خداوند بر او باد) همان کسی بود که حکمت موجود در کتاب خدا و در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در احادیث آل بیت پاک و طاهر علیهم السلام را برای ما بیان فرمود.

والحمد لله وحده وحده وحده.

## فهرست

- تقدیم ..... ۹
- مقدمه ..... ۱۰
- (۱) آزمون و غربالگری الهی ..... ۱۳
- (۲) حدیث فرقه ناجیه در کتابهای مذاهب یا فرقه‌های اسلامی ..... ۱۹
- حدیث فرقه ناجیه از کتابهای فرقه‌ها یا مذاهب اهل سنت ..... ۱۹
- منظور از سخن حضرت ﷺ از «جماعت و بیش‌ترین مردم» ..... ۲۴
- منظور سخن رسول خدا ﷺ از: «آنچه صحابه بر آن هستند» ..... ۳۱
- منظور از این سخن ایشان ﷺ: «آنچه امروز من و یارانم بر آن هستیم» ..... ۳۶
- حدیث فرقه ناجیه از کتب شیعه و فرقه‌های منشعب از آن ..... ۳۹
- بحثی در اینکه ولایت، همان درب نجات و رهایی است ..... ۴۲
- (۳) فرقه ناجیه در نظر برخی از فرقه‌های منشعب شده از مذاهب سنت و مذاهب شیعه ..... ۵۲

(۴) بجٹی در اینکه جماعت، همان اهل علم هستند؟ علم چیست؟ علما چه

کسانی هستند؟ ..... ۵۶

(۵) وجه اشتراك حدیث فرقه ناجیه و حدیث تمسك جستن به خلفای مهدیین

راشدین، پس از رسول خدا ..... ۸۳

(۶) وجه مشترك حدیث ثقلین و حدیث فرقه ناجیه ..... ۸۹

(۷) وجه مشترك در فرقه‌های ناجیه‌ی ادیان سه‌گانه‌ی اسلام، مسیحیت و

یهودیت ..... ۹۷

(۸) وجه مشترك میان مشرکین و فرقه‌های هلاک‌شده‌ای که پیامبر فرمود:

آنها در آتش‌اند ..... ۱۰۱

(۹) وجه مشترك میان صراط مستقیم و فرقه ناجیه ..... ۱۰۷

(۱۰) آیه‌ی شریفه‌ی «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ». آیا خلافت و حکومت، امر خدا

است یا امر مردم؟ ..... ۱۱۳

(۱۱) تأکید در قرآن، سنت شریف و حدیث عترت بر اطاعت از ولی امر. آیا

ولی امر اختیار خدا است یا مردم؟ ..... ۱۲۱

(۱۲) خلاصه ..... ۱۴۷

